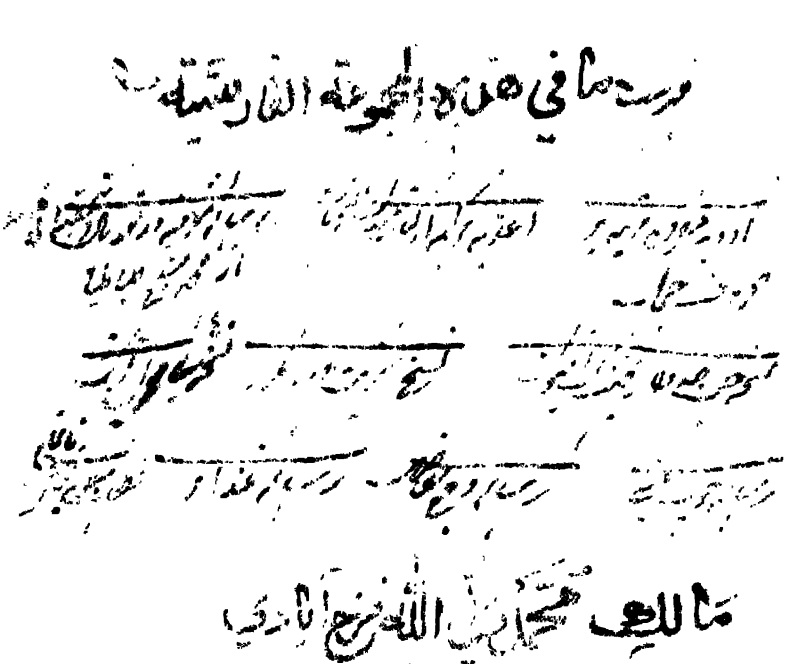

MANUSCRIPT

ابريشم	اقحوان	افسنتين	اشق	اسارون
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ARCHIVE CELL

آخر	انبرباريس	اسطوخودوس	افتيمون	آبلج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

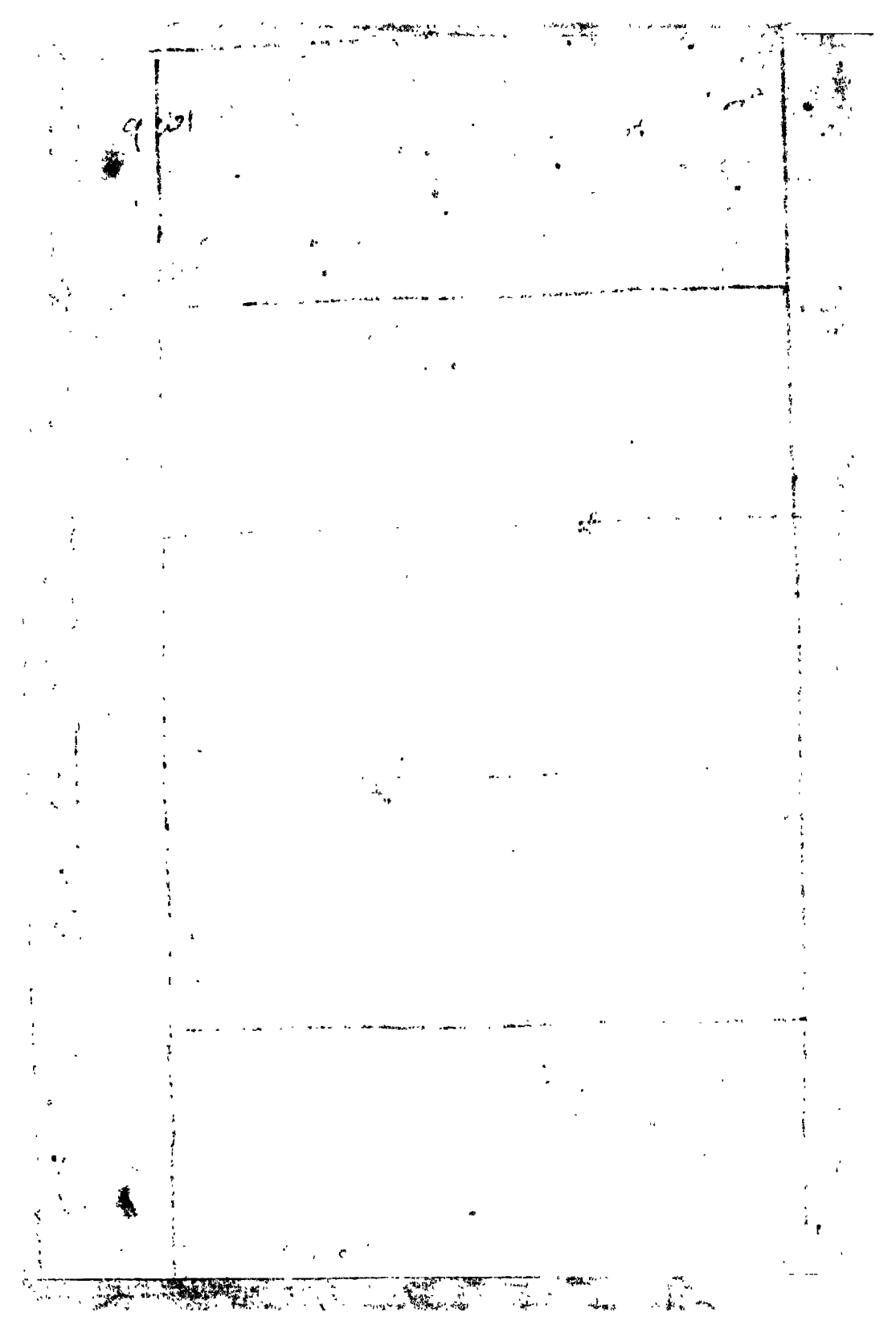

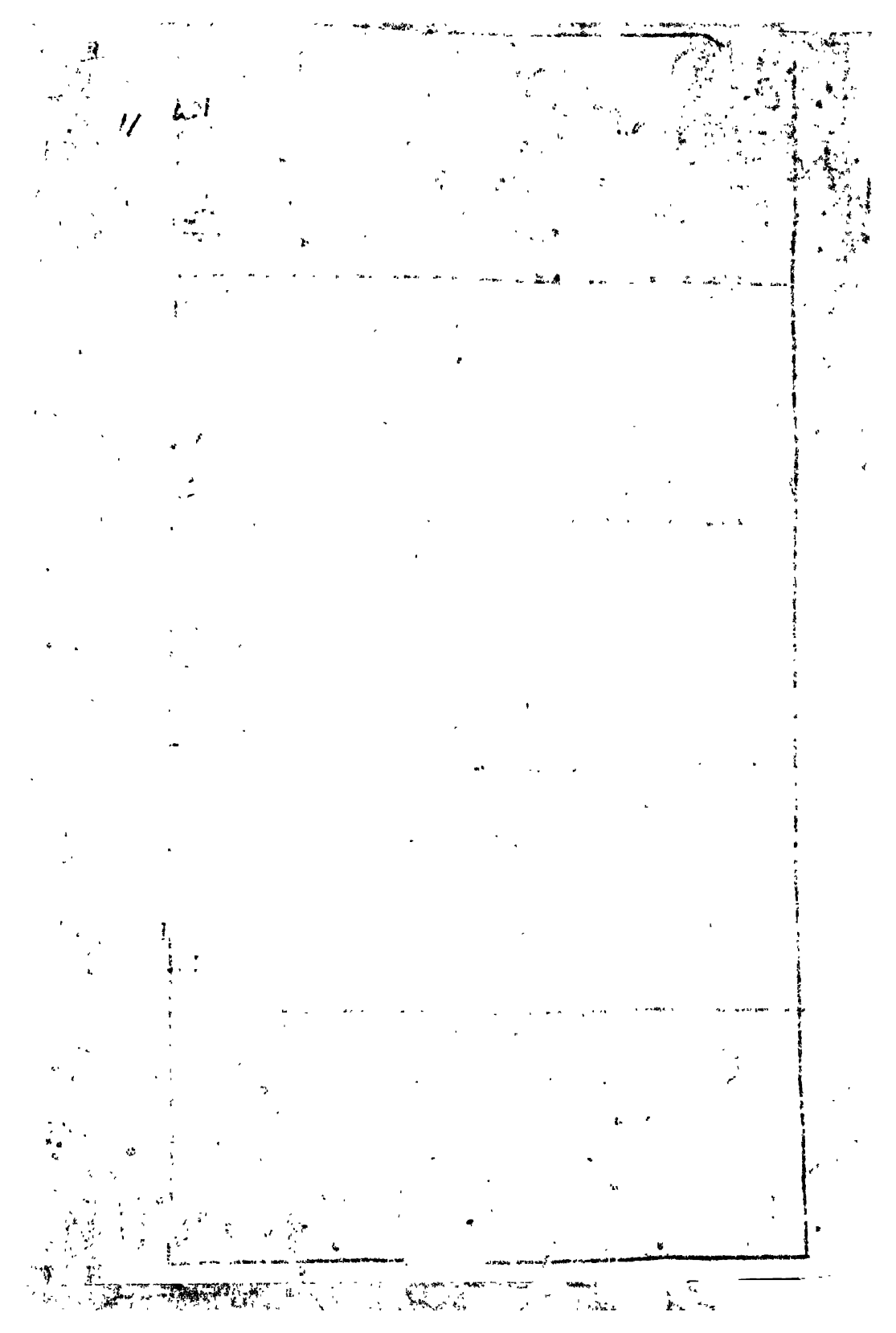

٢٥٦

بنفسج

٢٥٧

بقلة يمانية

٢٥٨

بصل

٢٥٩

بزر قطونا

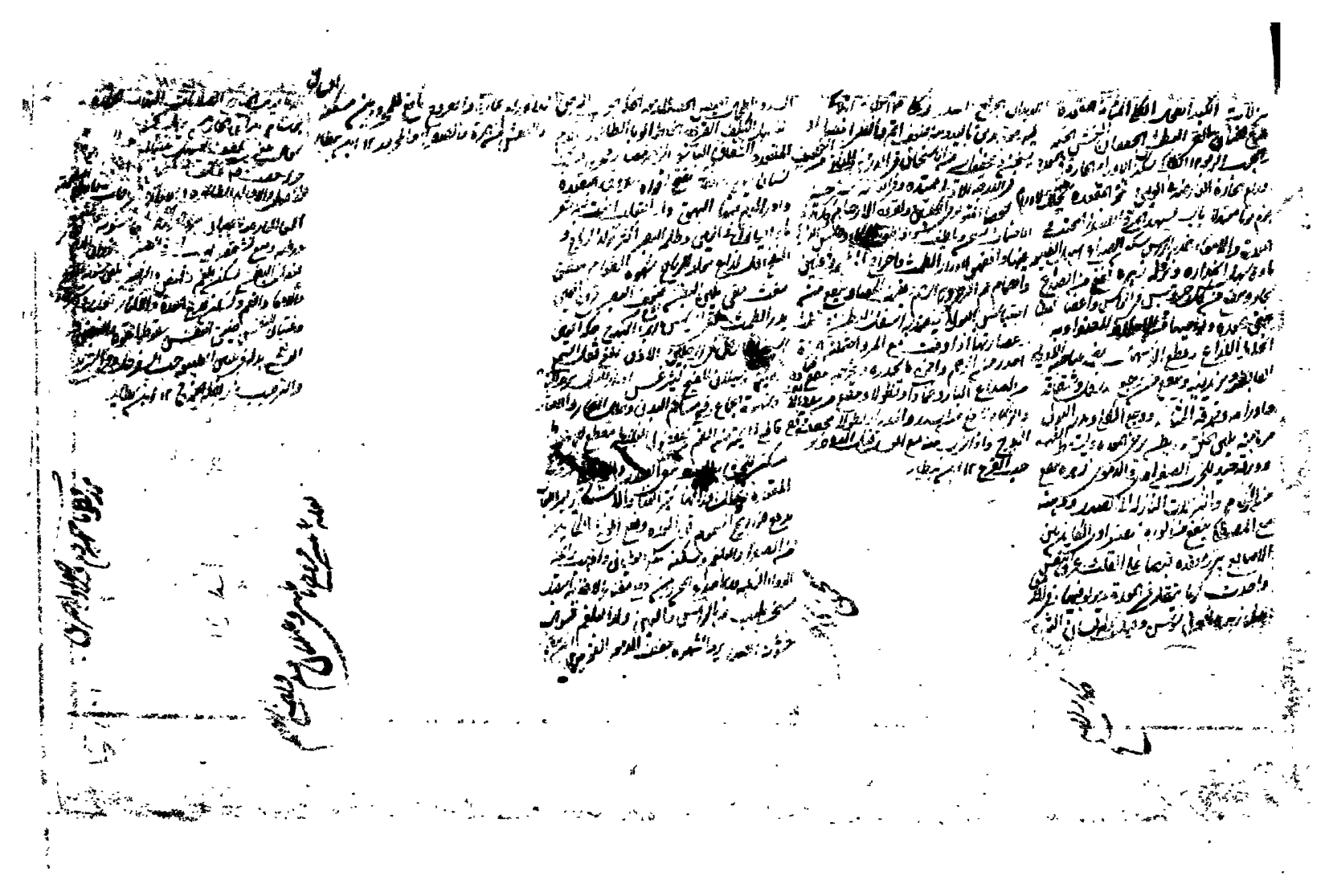

بطيخ

بيض

باذنجان

باذروج

سبرانيخ

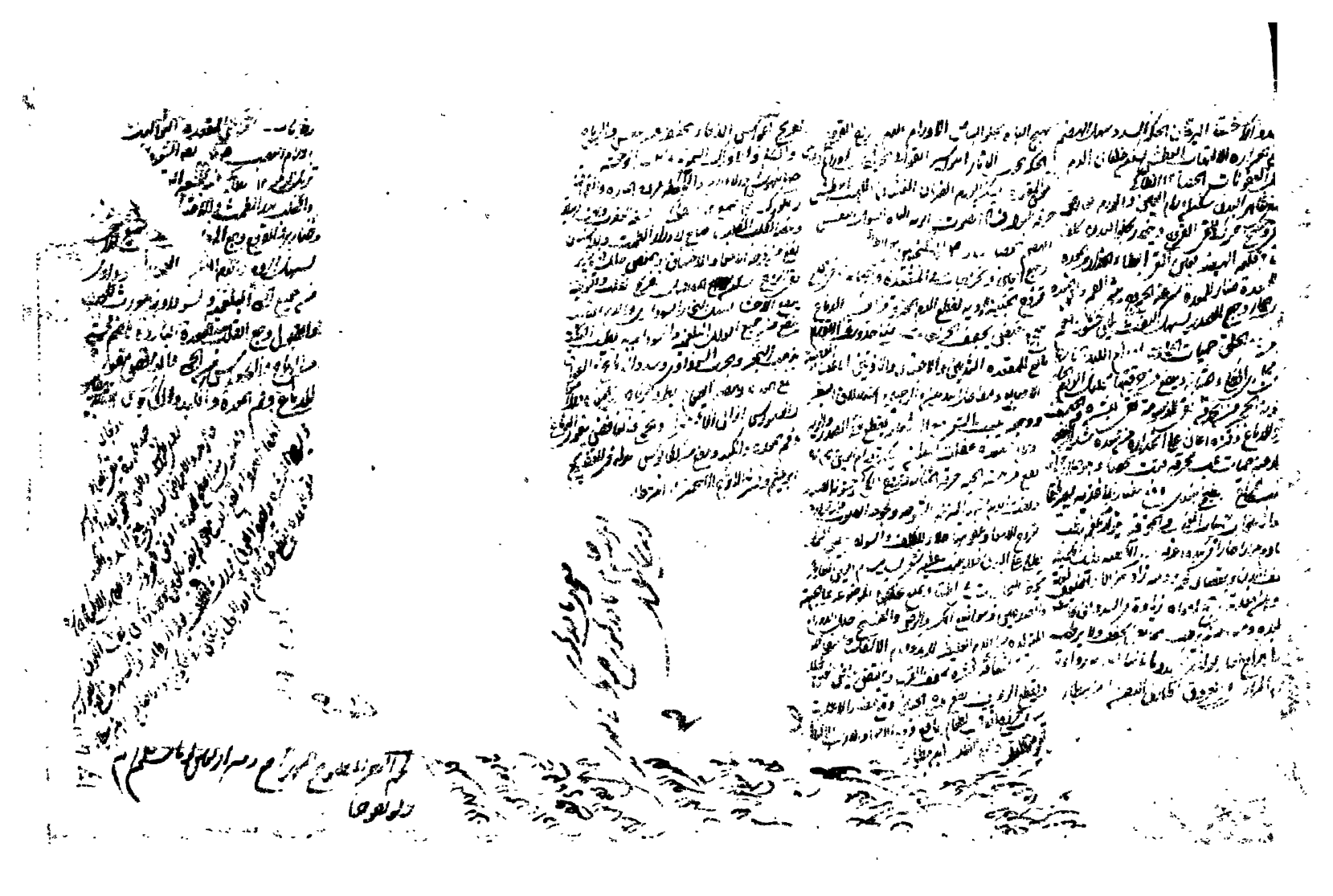

بقلة الحمقا

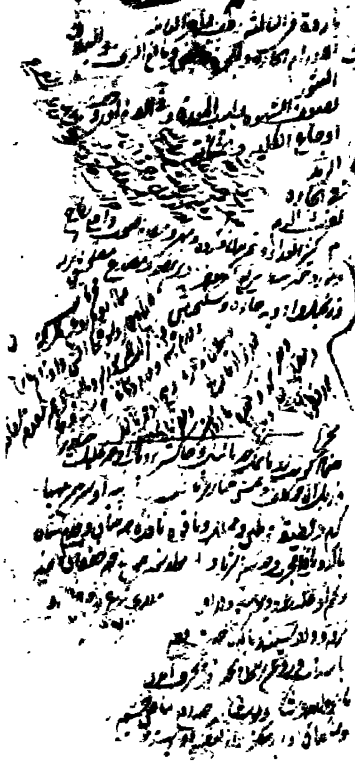

بط

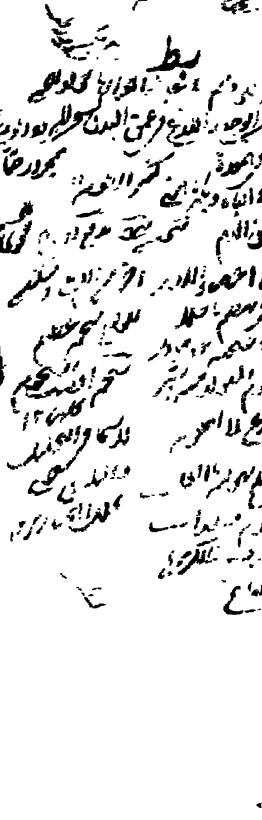

برسياوشان

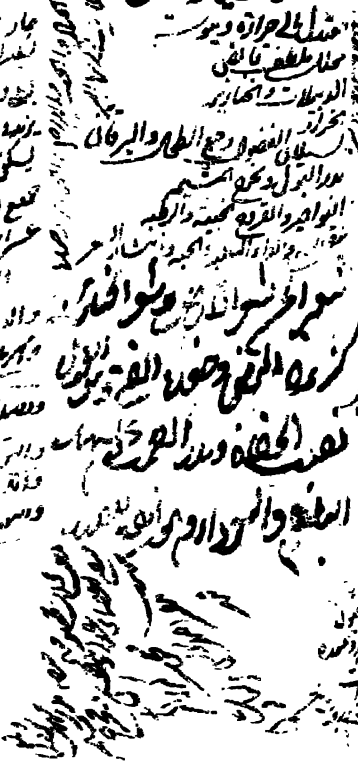

بنج

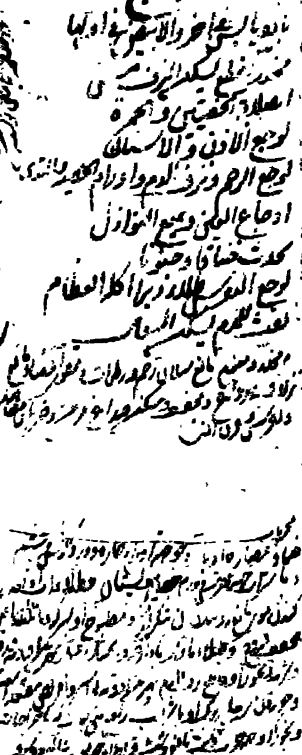

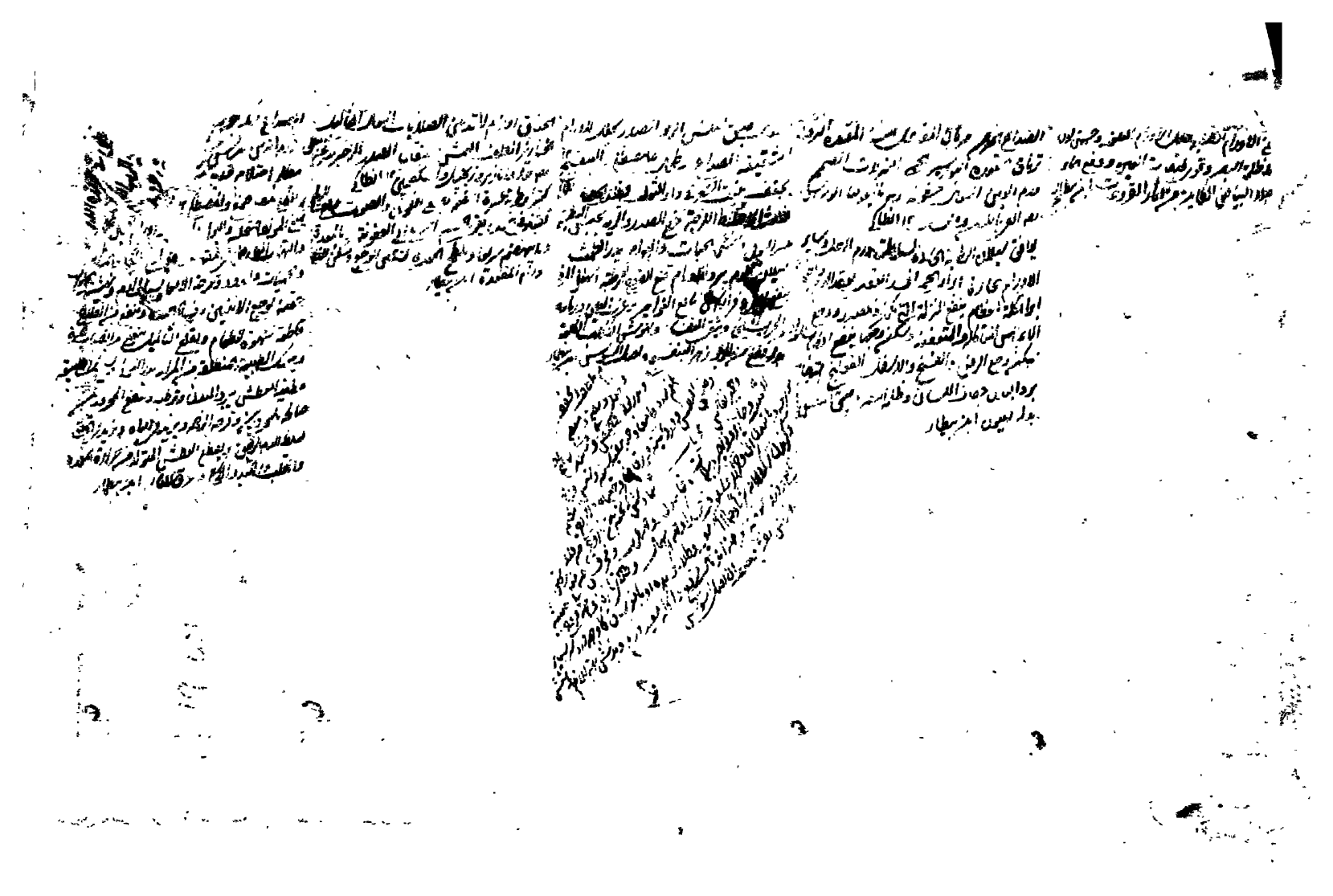

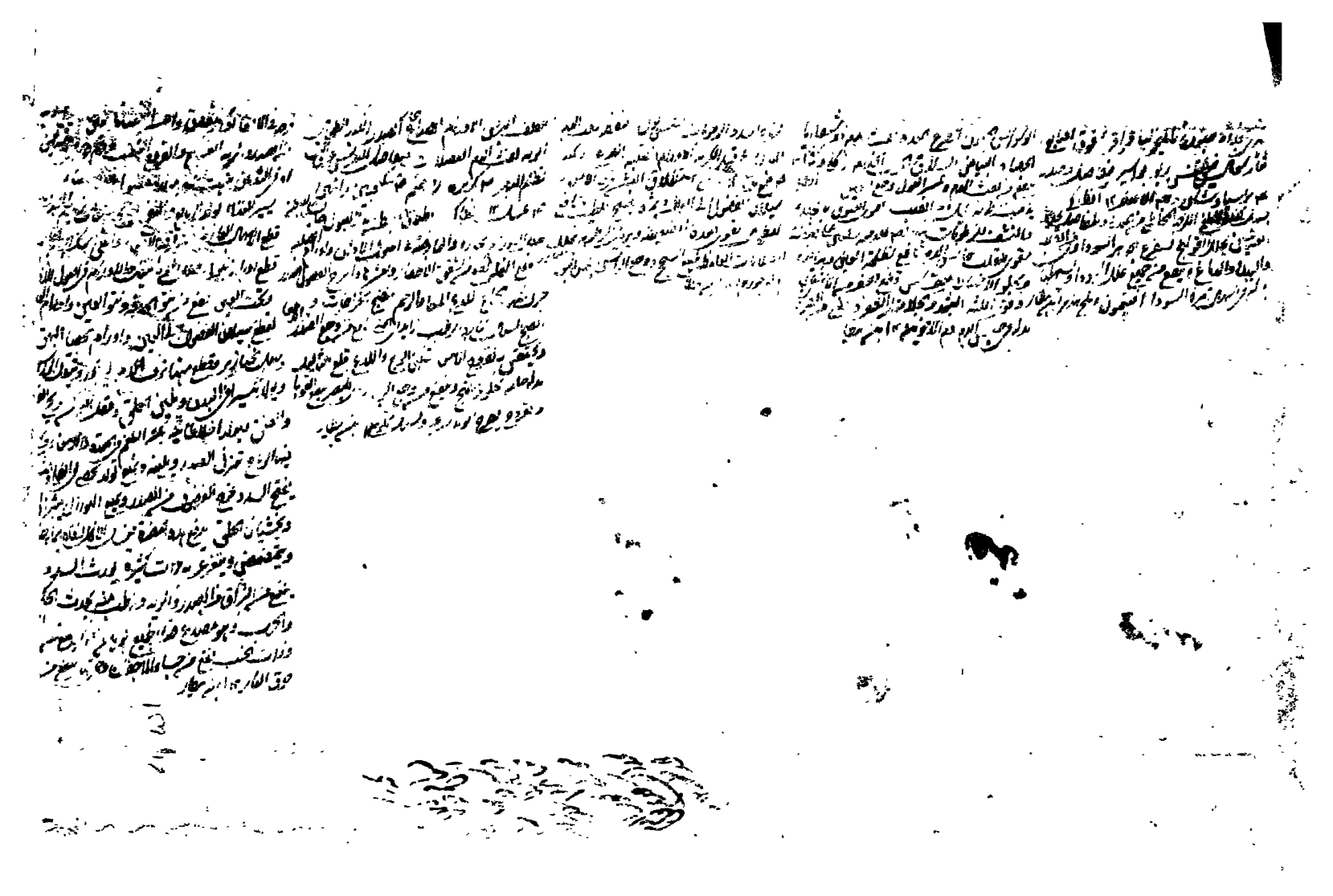

جوز بوا

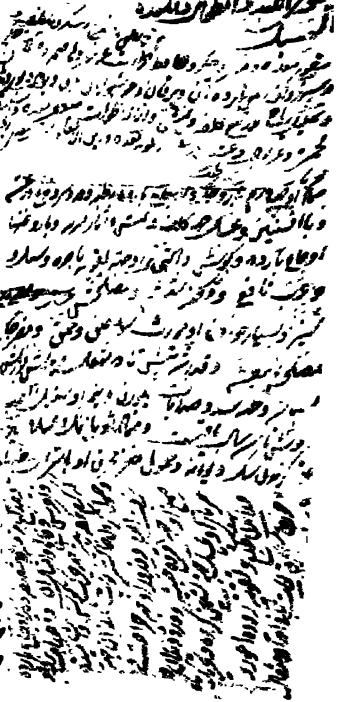

جوز هندی

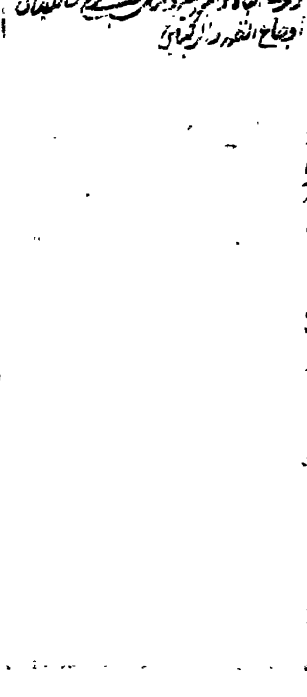

جلنار

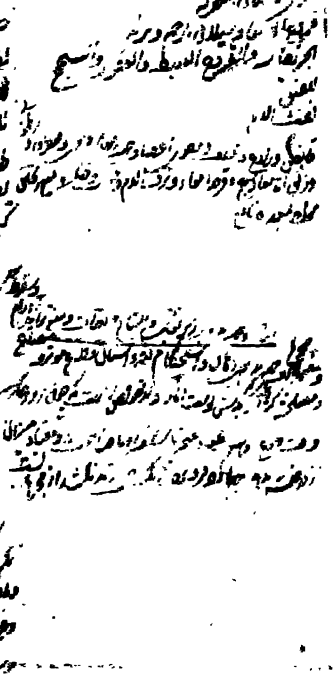

جلبان

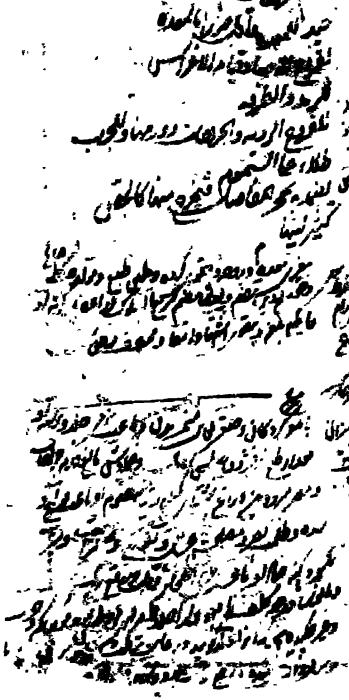

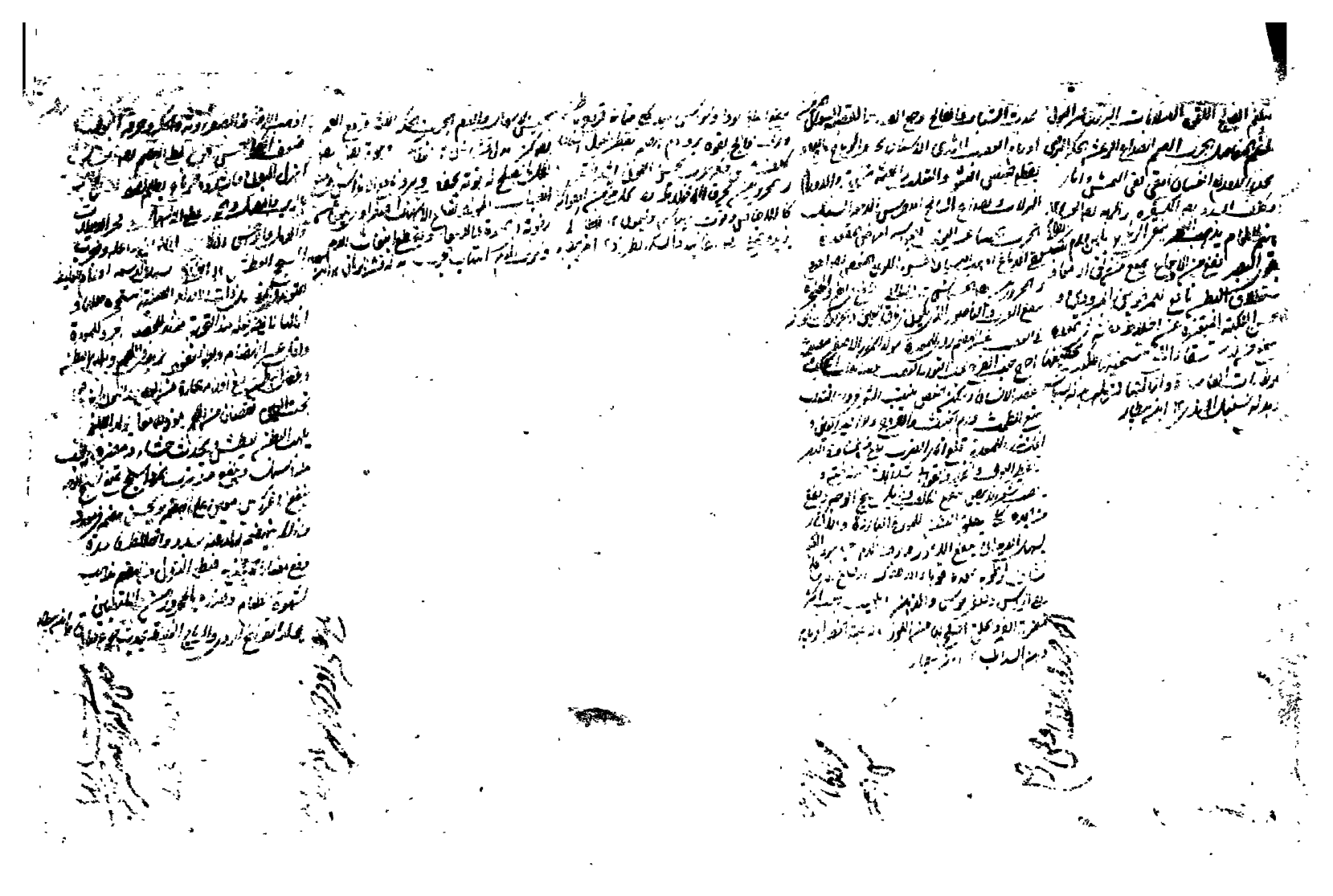

جاورس

واریسه

دیک و دجاج

دوقواد

دراج

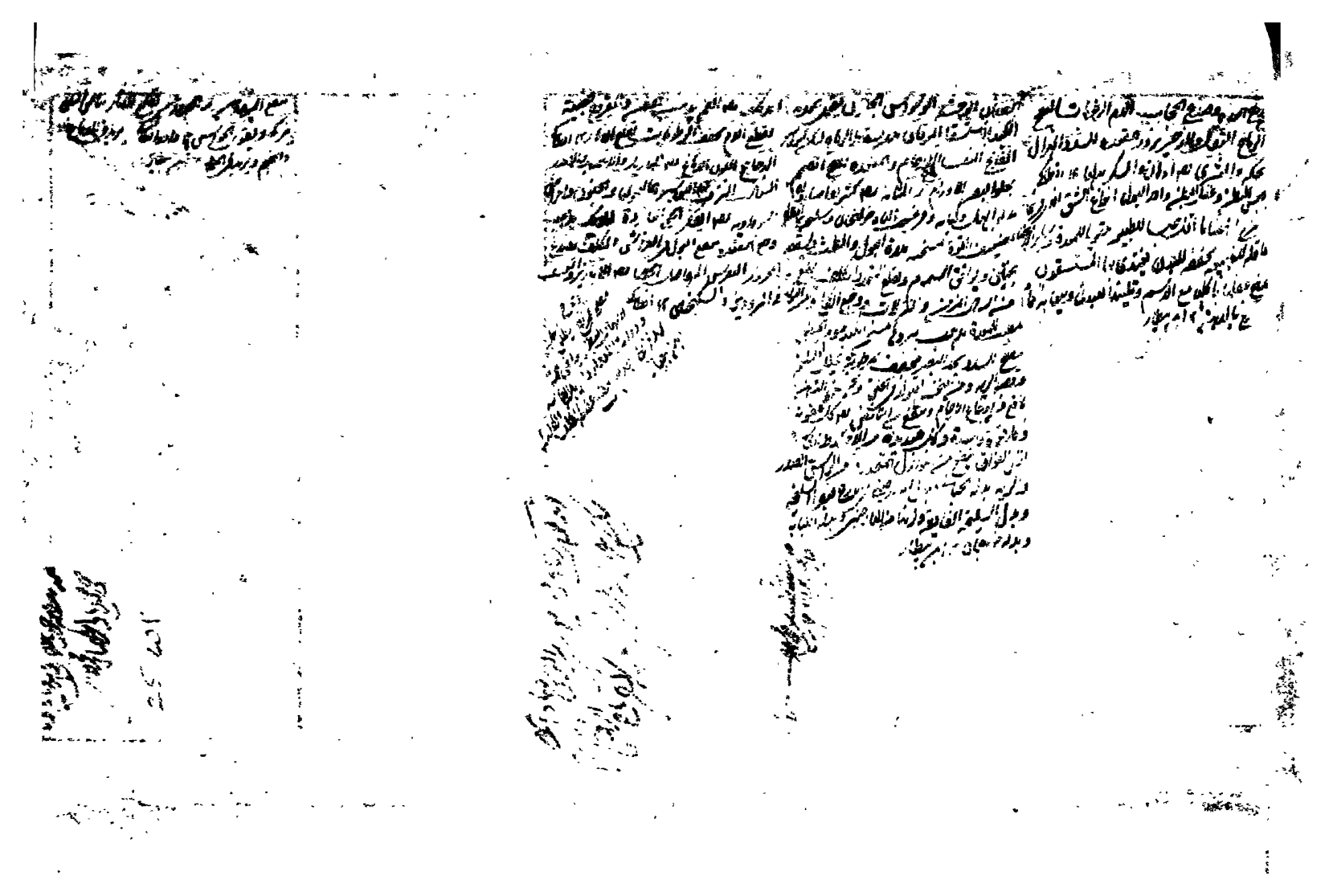

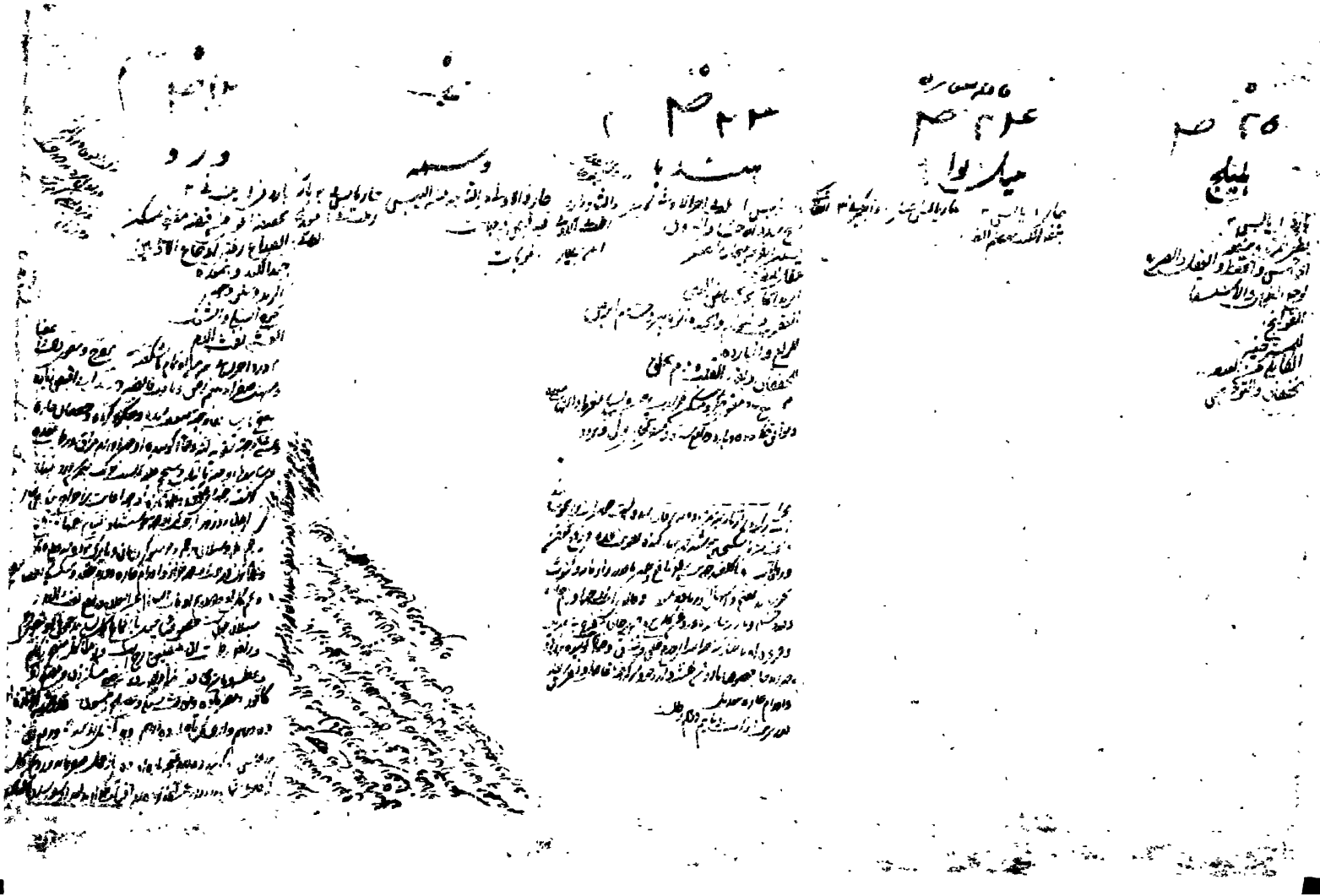

زعفران

حنا

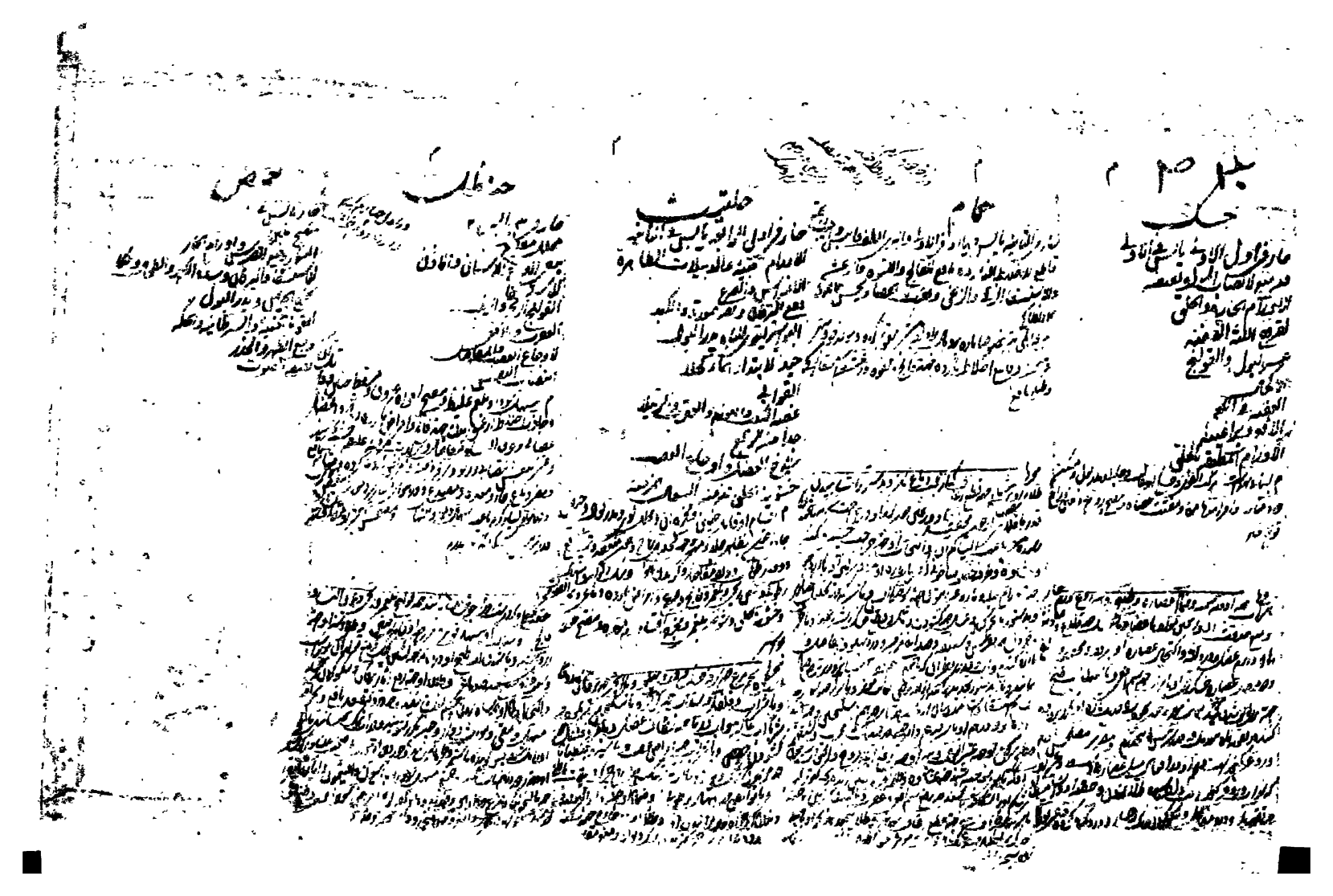

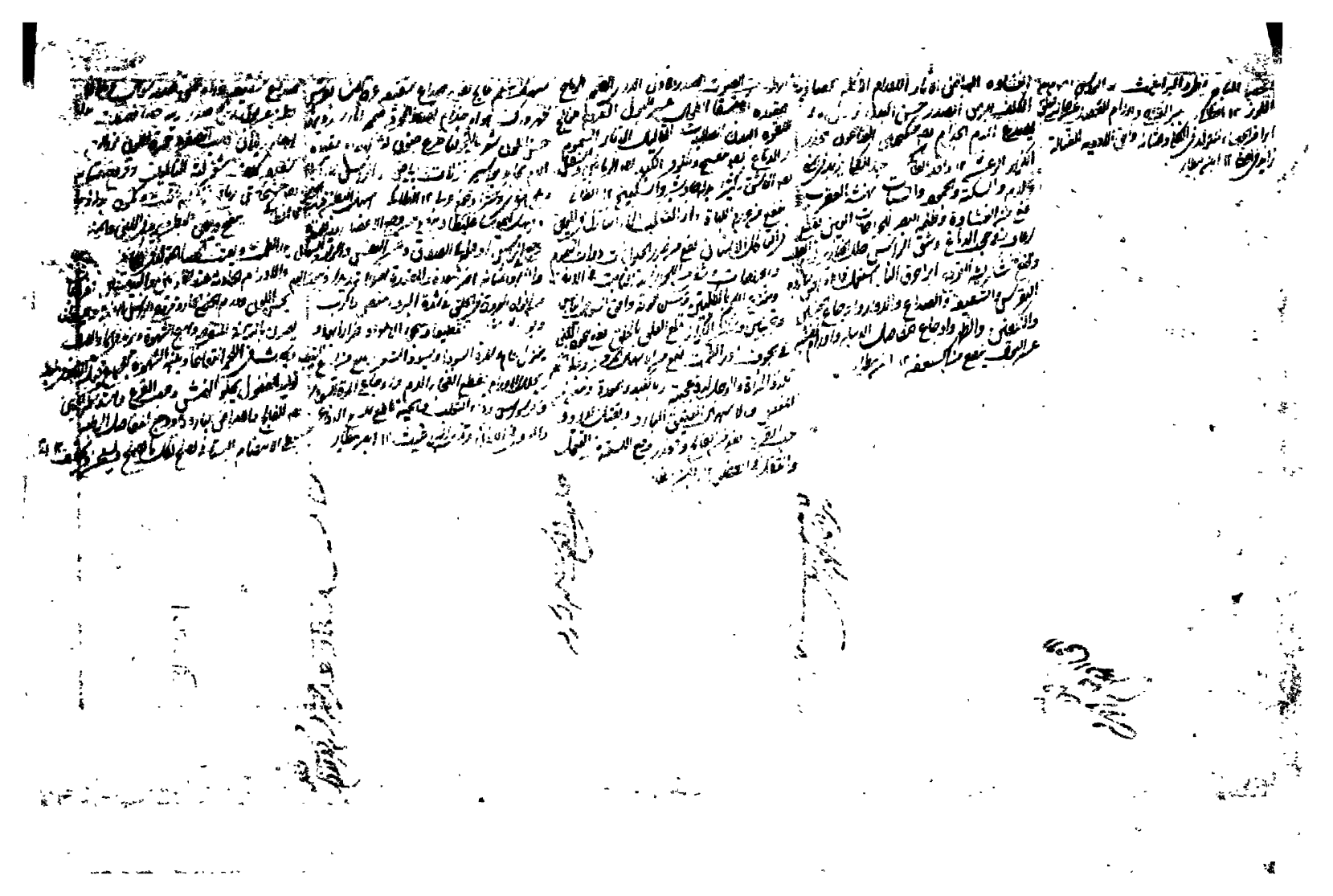

حفظ

حماض

حلب

حب الغلیم

طین

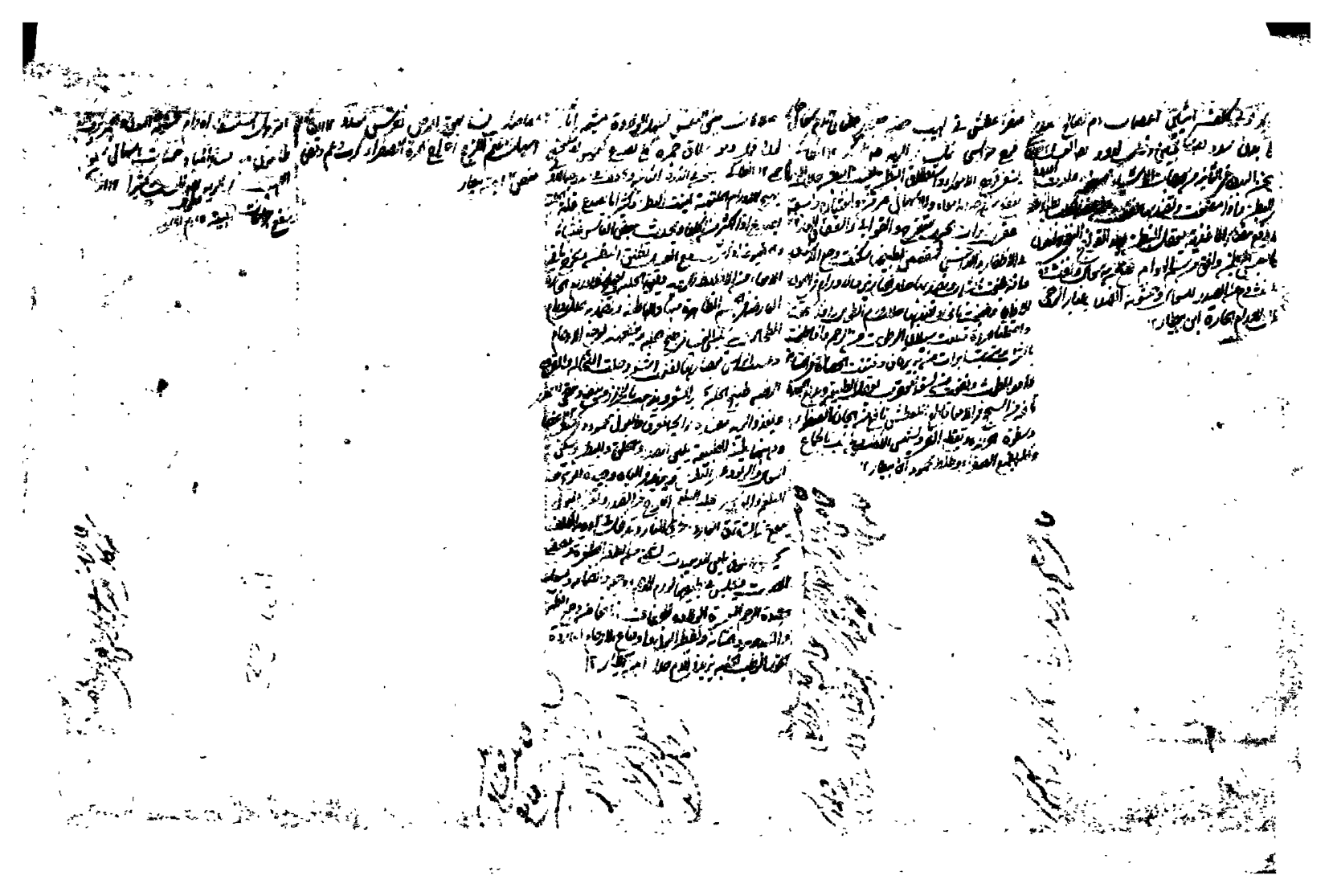

۳۴۶

طباشیر

۳۴۶

کافور

۳۴۶

کهربا

۳۴۶

کزاز

۳۴۶

کشیرا

كبر

كرنب

كراث

كزبرة

كمون

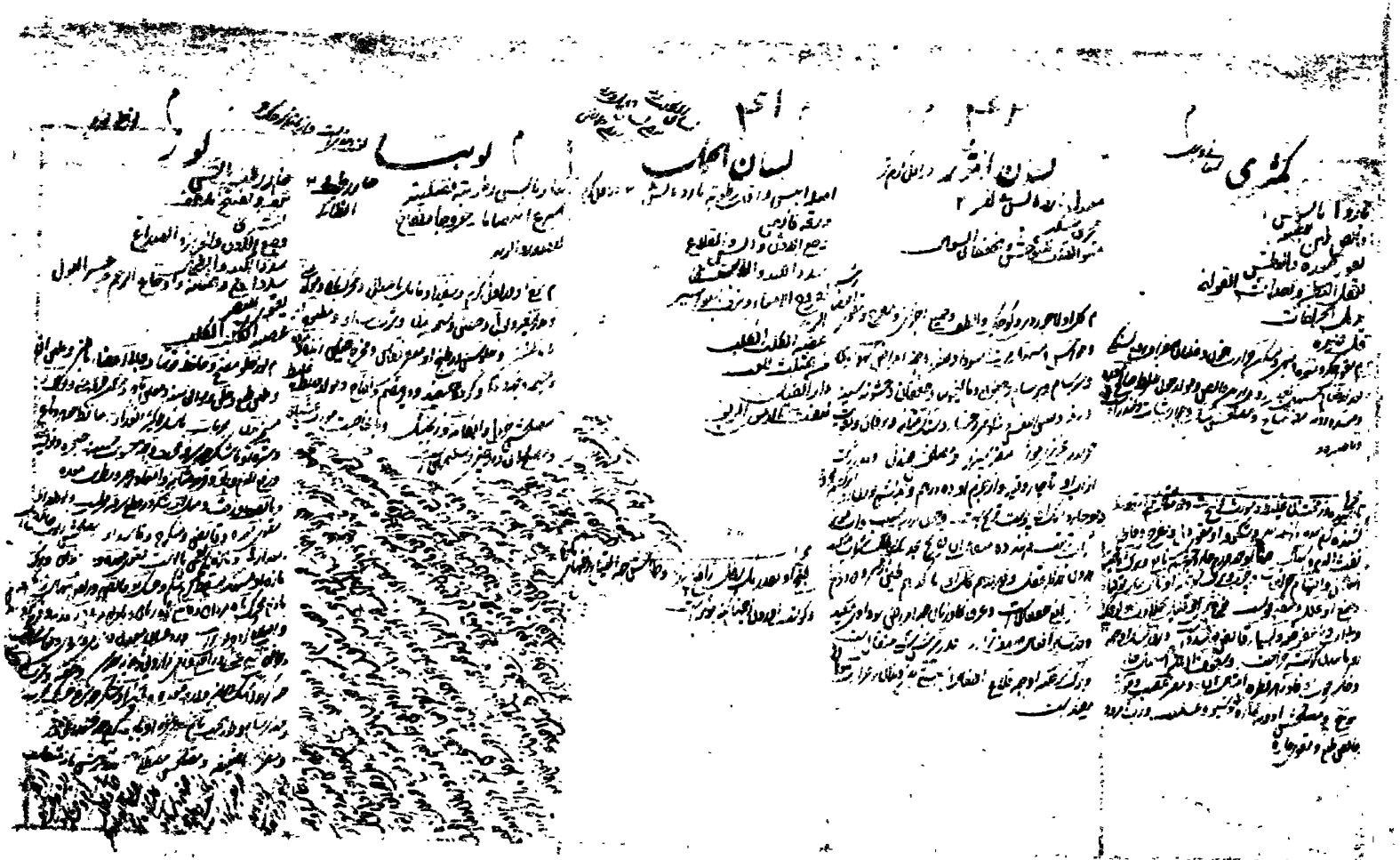

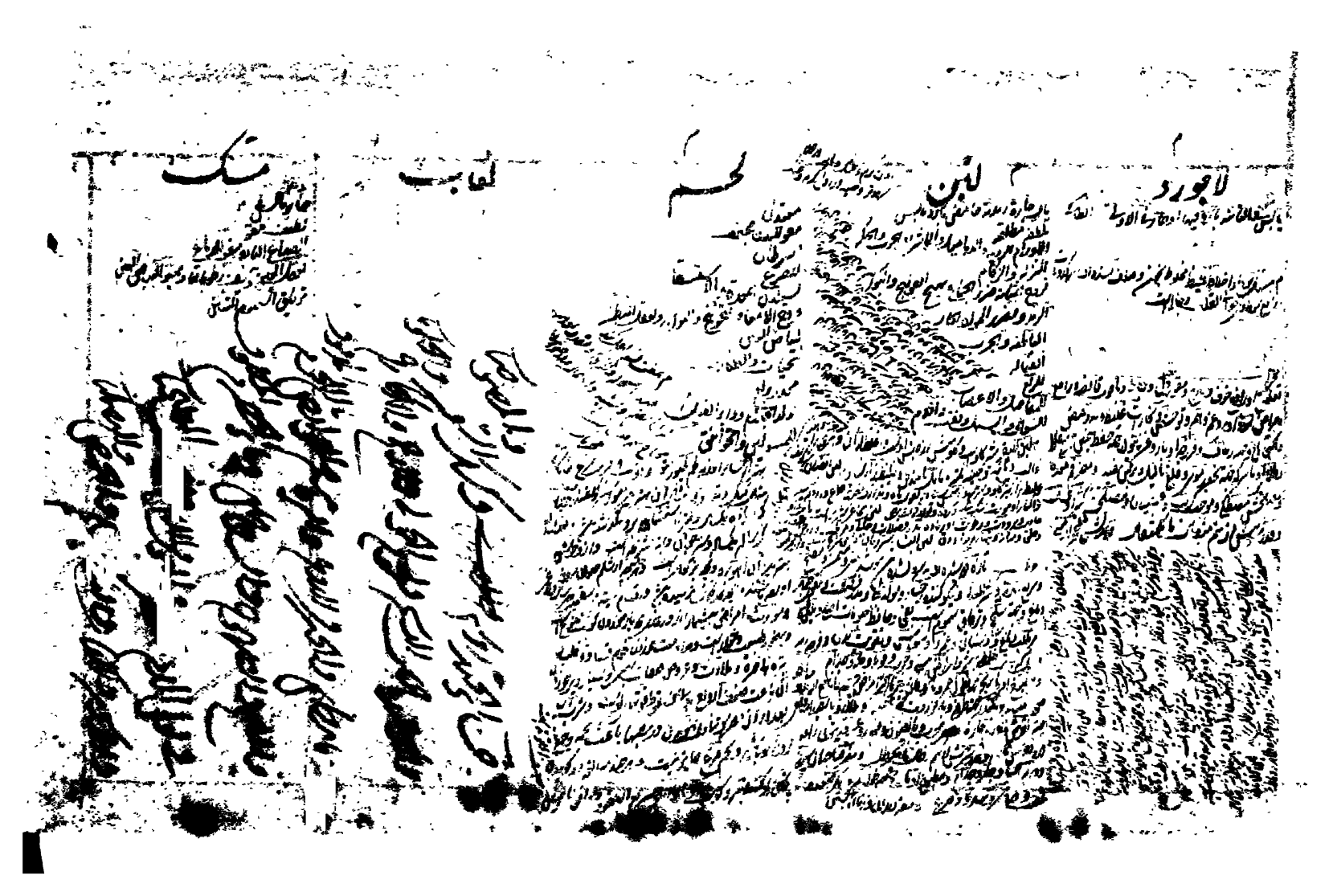

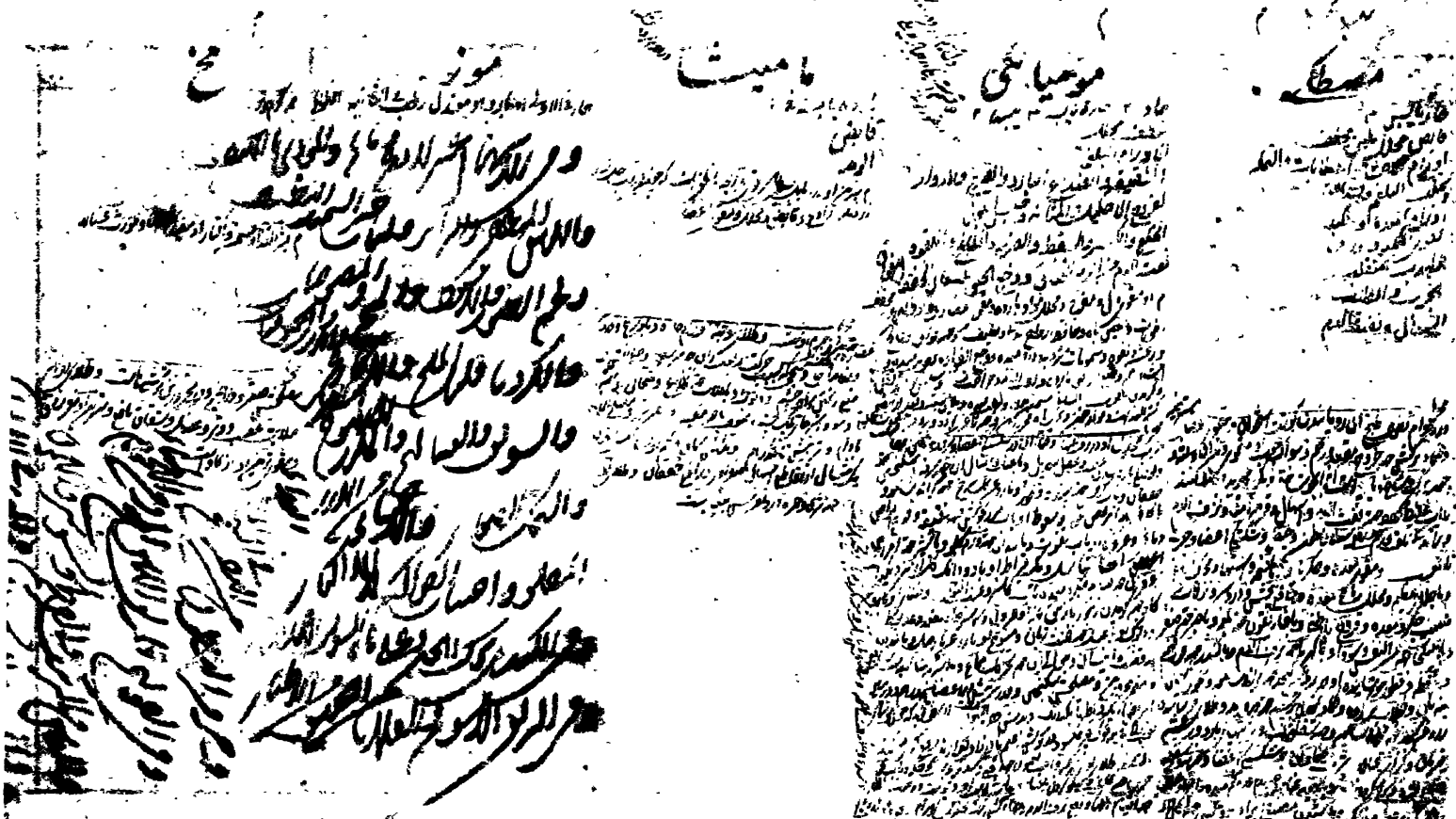

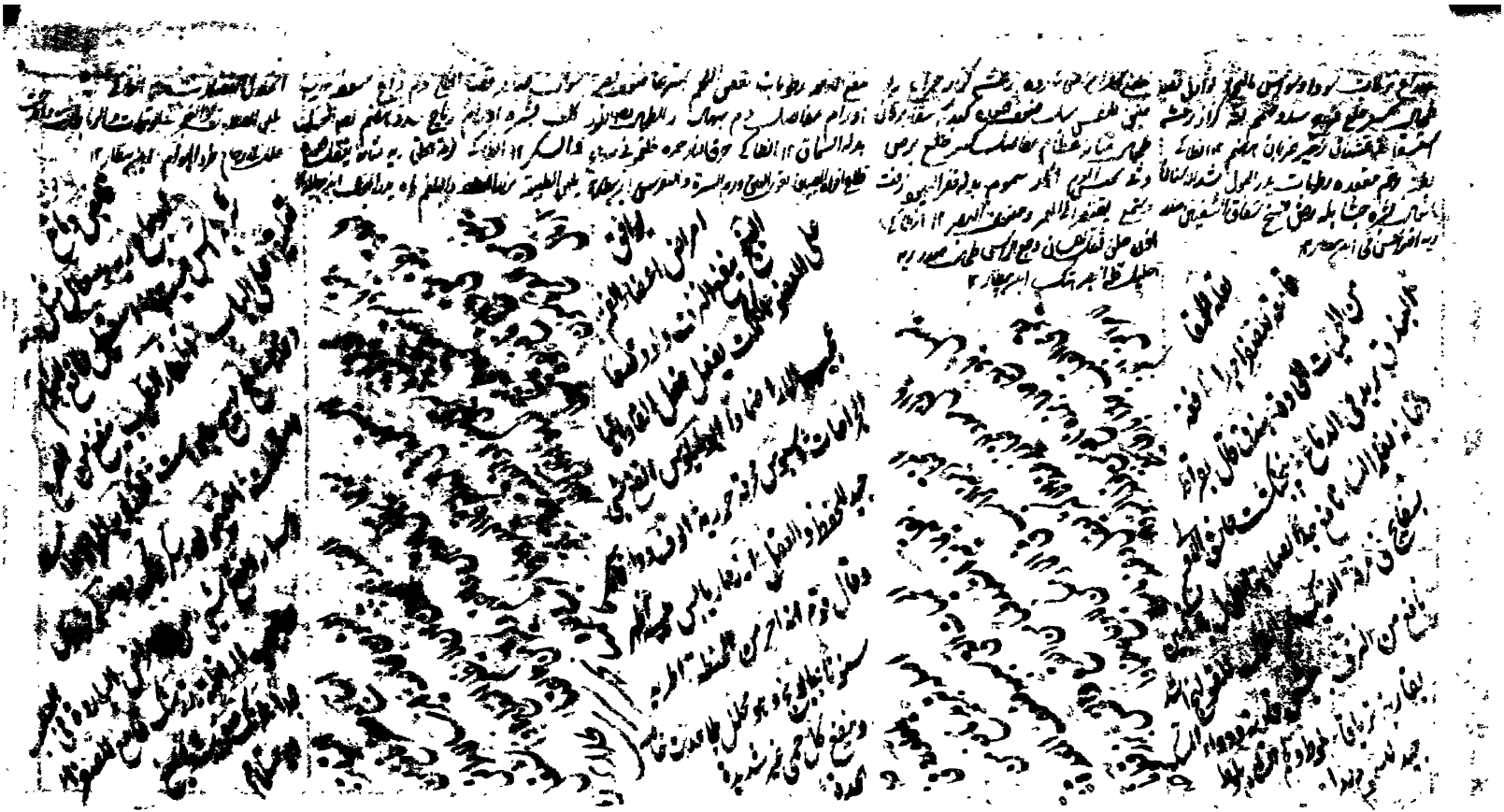

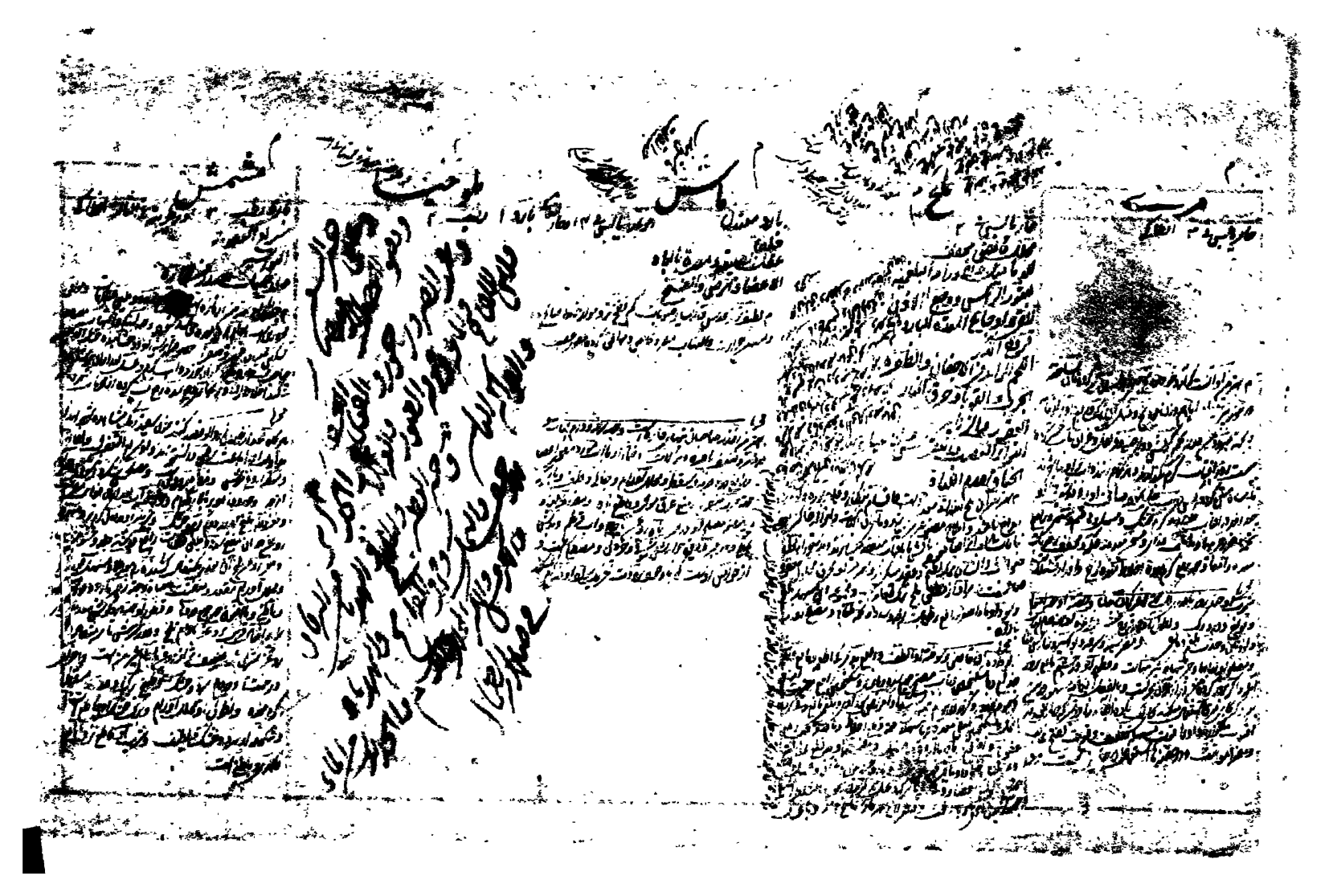

نیلوفر

نعناع

ناخواه

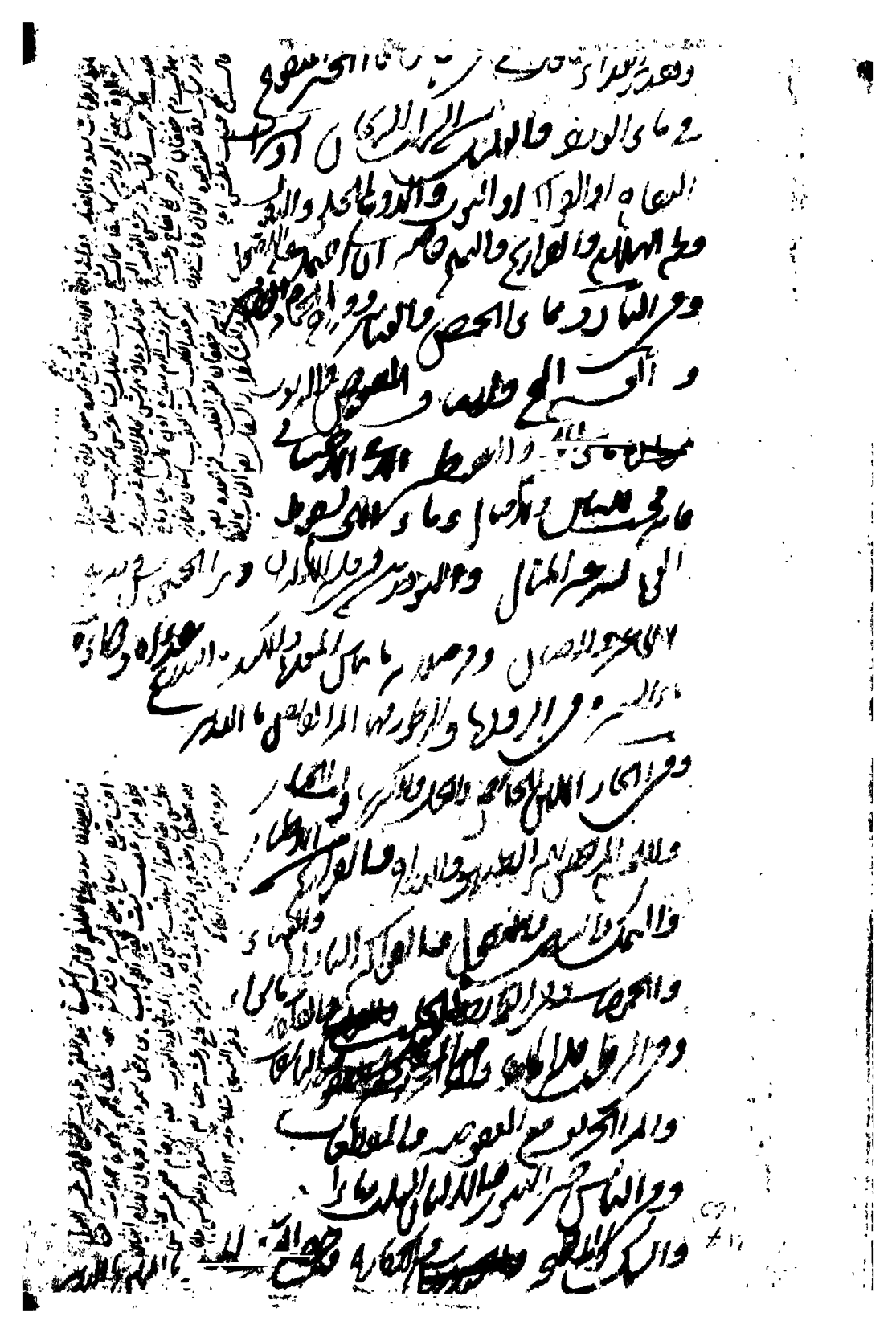

[illegible]

[illegible] فالملك [illegible]

السماء [illegible] والنور [illegible]

[illegible]

[illegible] والحصن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الى [illegible] المثال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۰ سورنجان

سلق

۴۶ سبستان

سکر

۴۹ اسما

واما صاحب ... المسمى

... المرار ... احمد الحسینی ...

المصحح ... والحواشی ... على ... الكلام ...

... صاحب ... الحسینی ...

احمد ... صاحب ... الحسینی

... الكلام ... على الرسالة ...

واحمد ... صاحب ...

والسماء ... وصدر ... الدین ...

... الكلام ... صاحب ... الحسینی ...

والنفس ... واللسان ... الدین ...

واحمد ... صاحب ... الله ...

واحمد ... صاحب ...

وصحح ... البر ...

والسماء ... الحسن ... القرآن ... المعروف ...

الكلام ... صاحب ...

الكلام ... والسماء ...

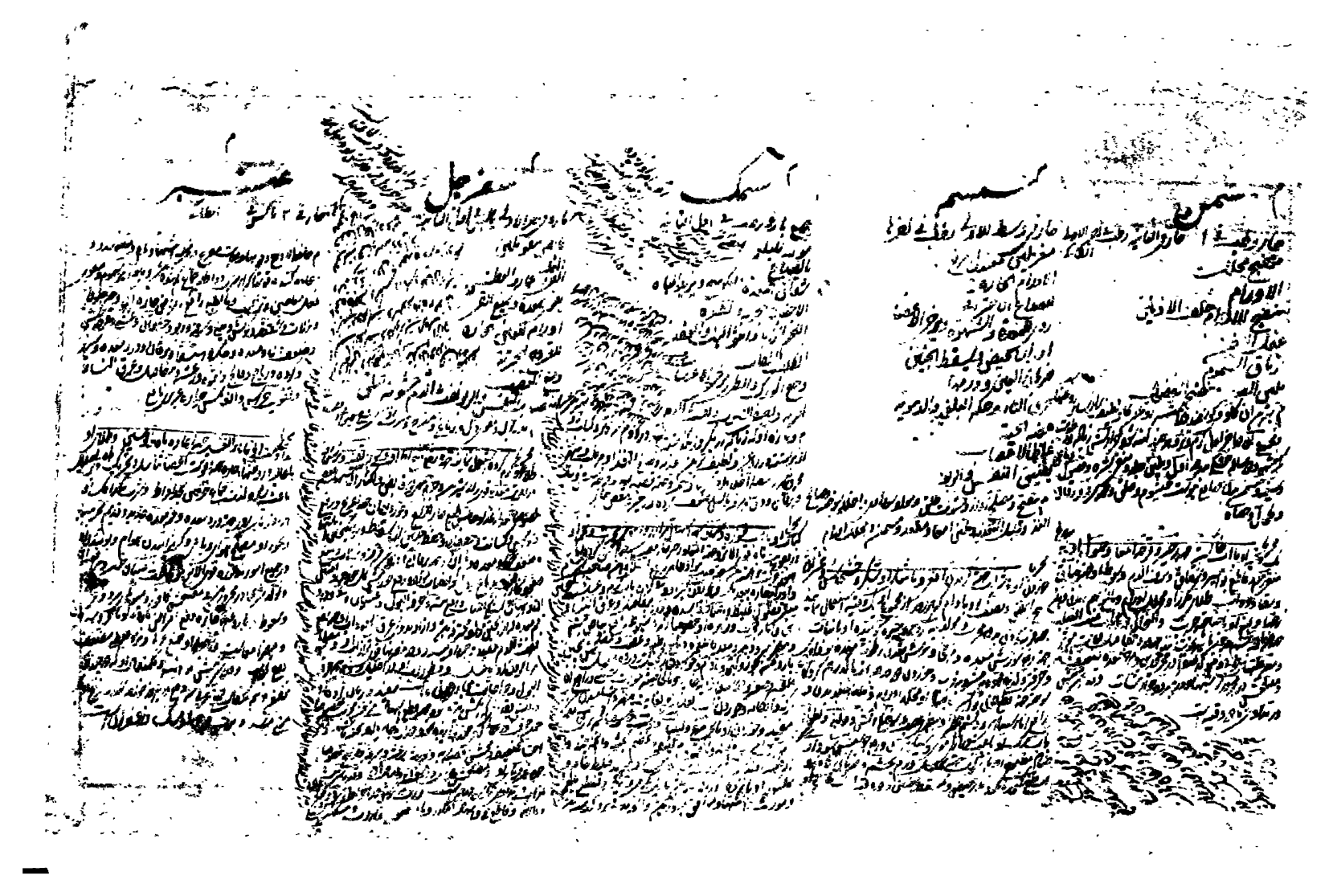

عنب الثعلب

[illegible]

عناب

[illegible]

عدس

[illegible]

عسل

[illegible]

عنب

[illegible]

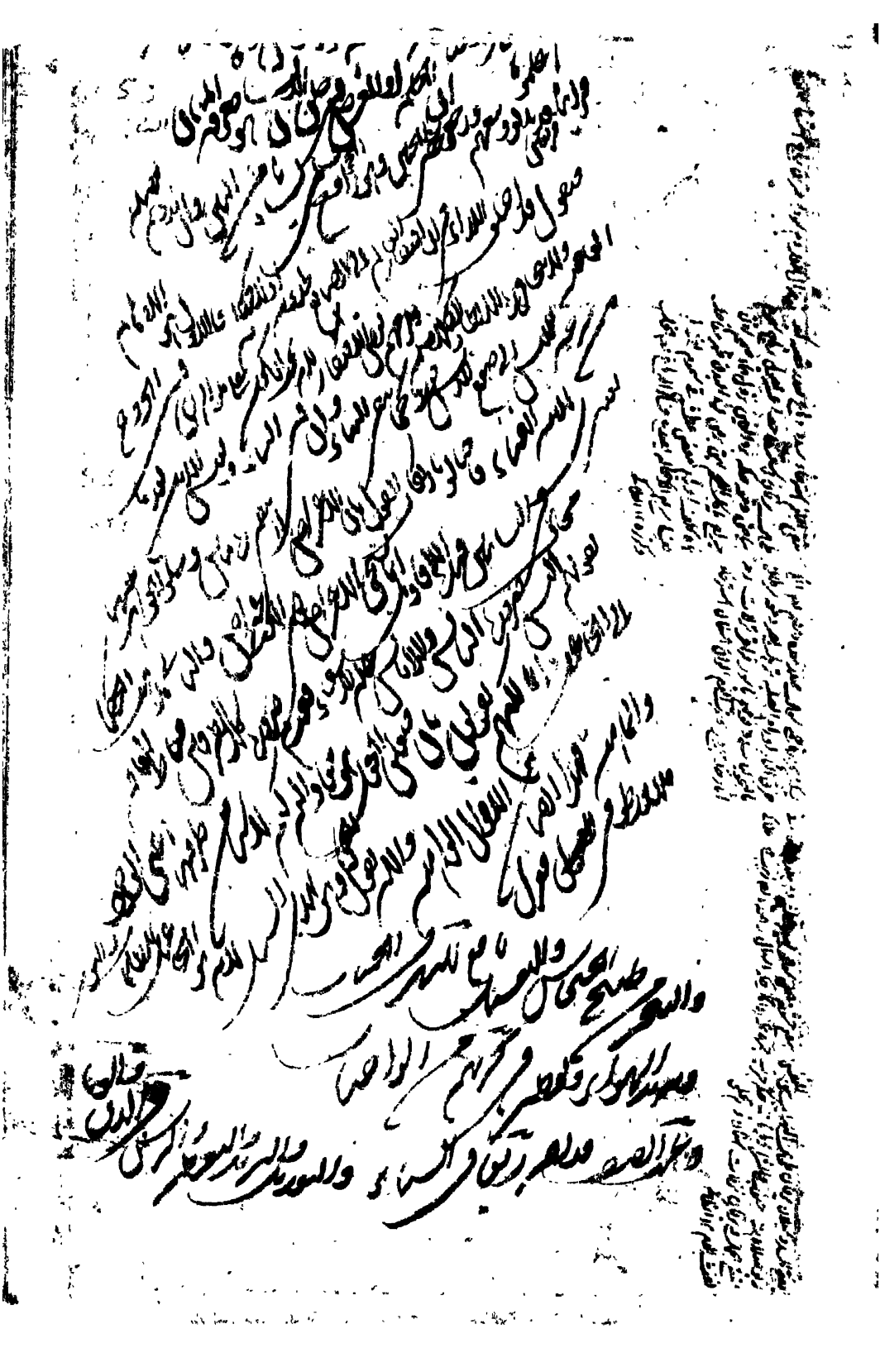

فلق

صمغ

صندل

صمغ

ترفل

قافله

قرة الدارصيني

قصب الذريرة

قنا

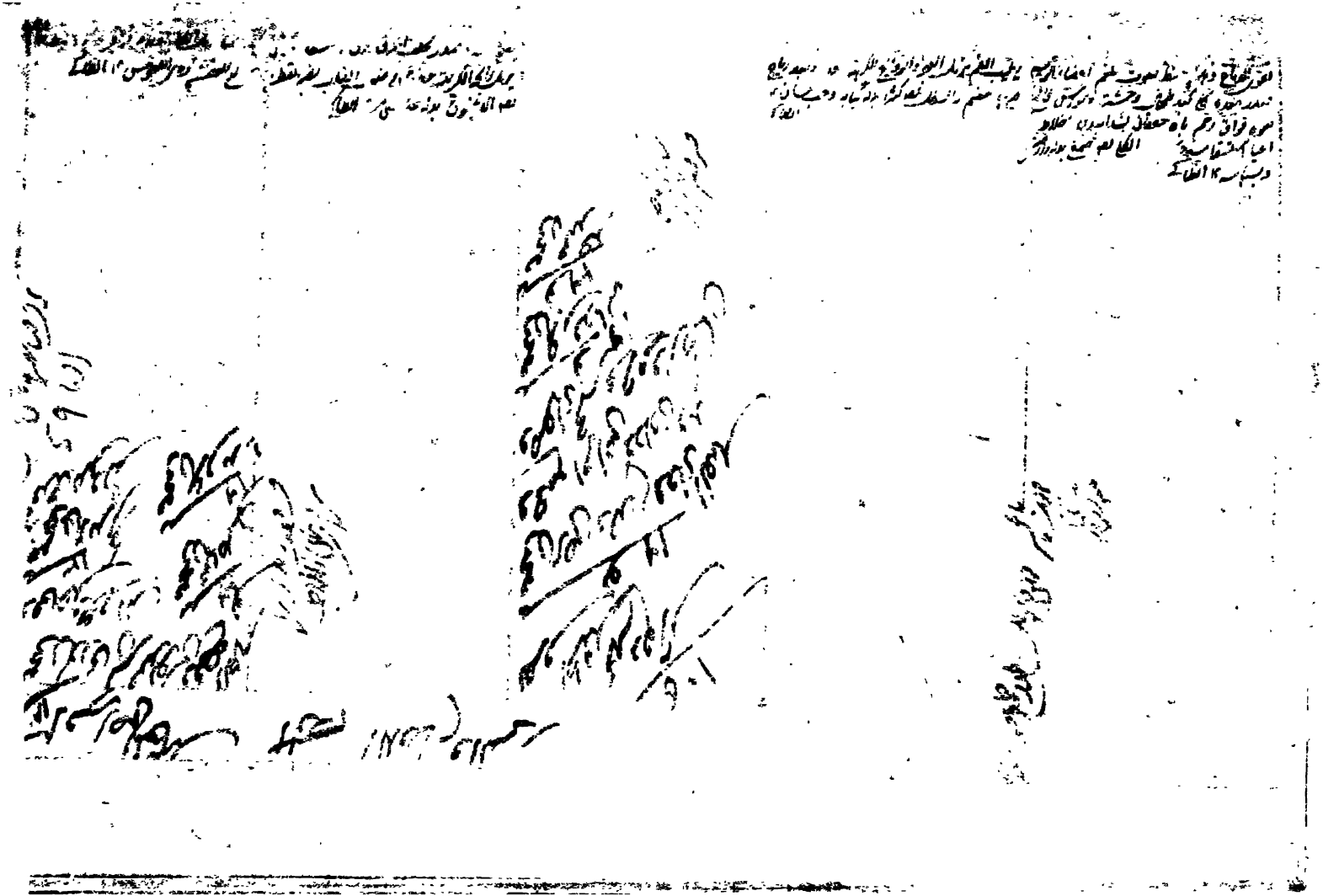

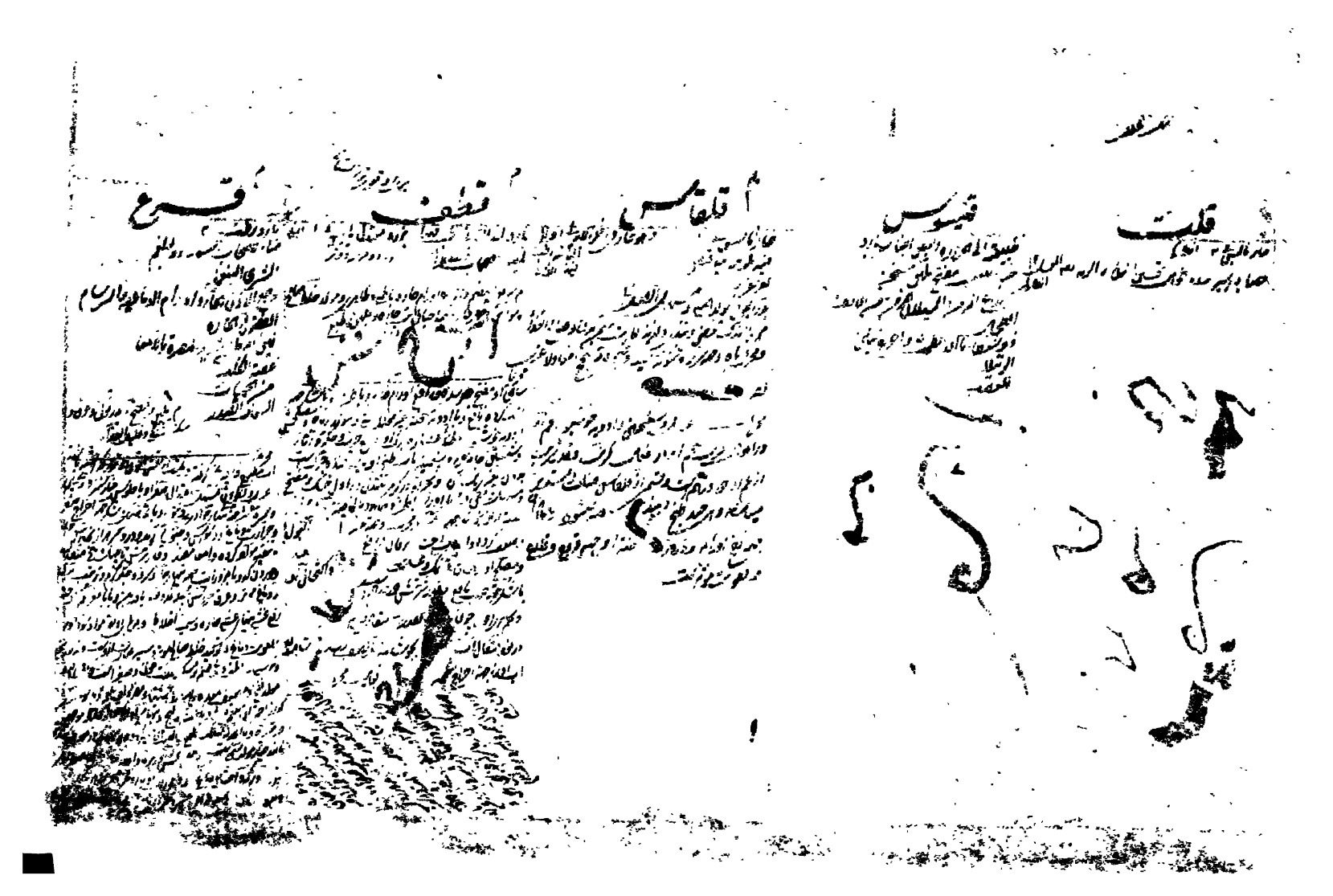

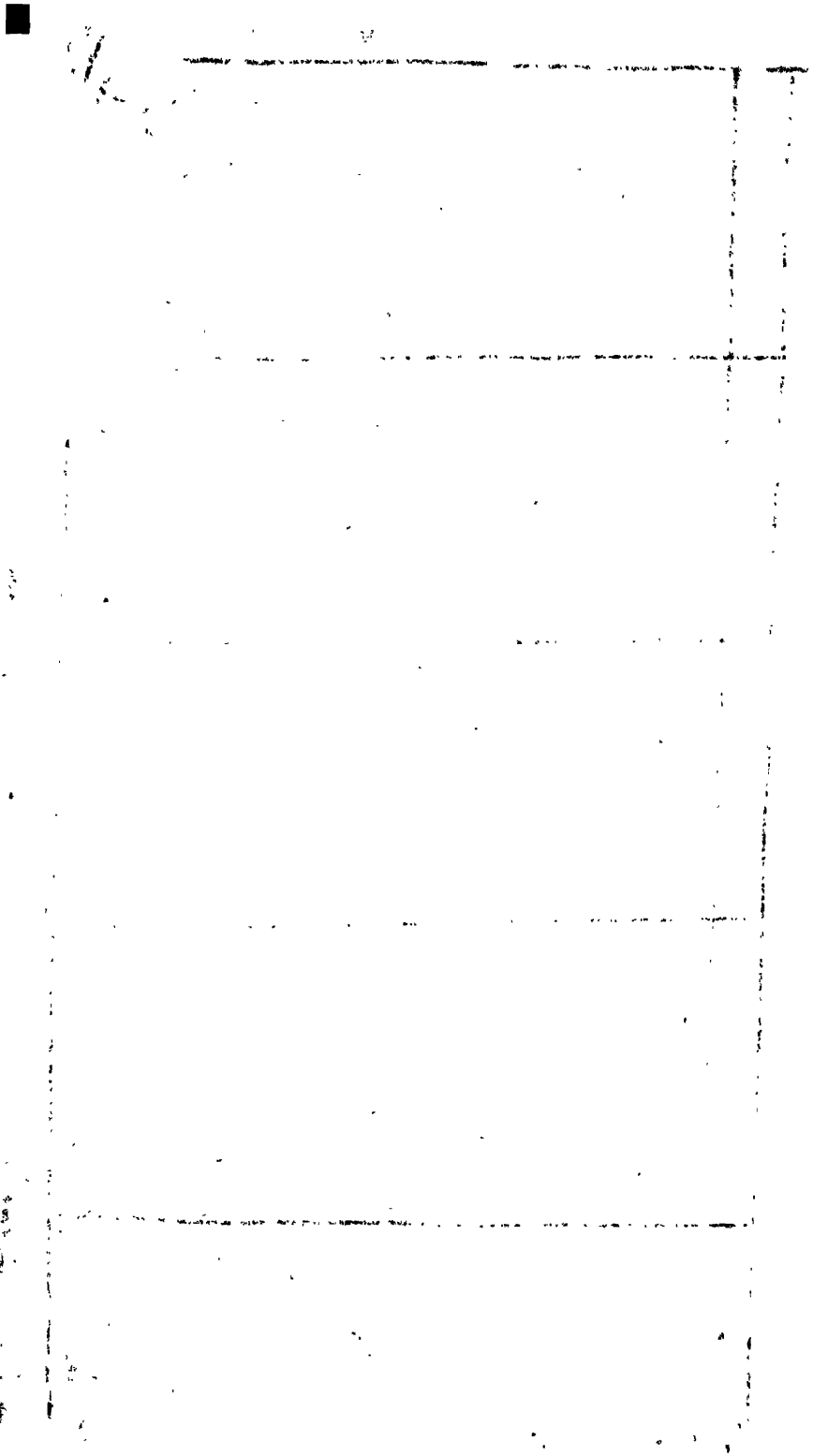

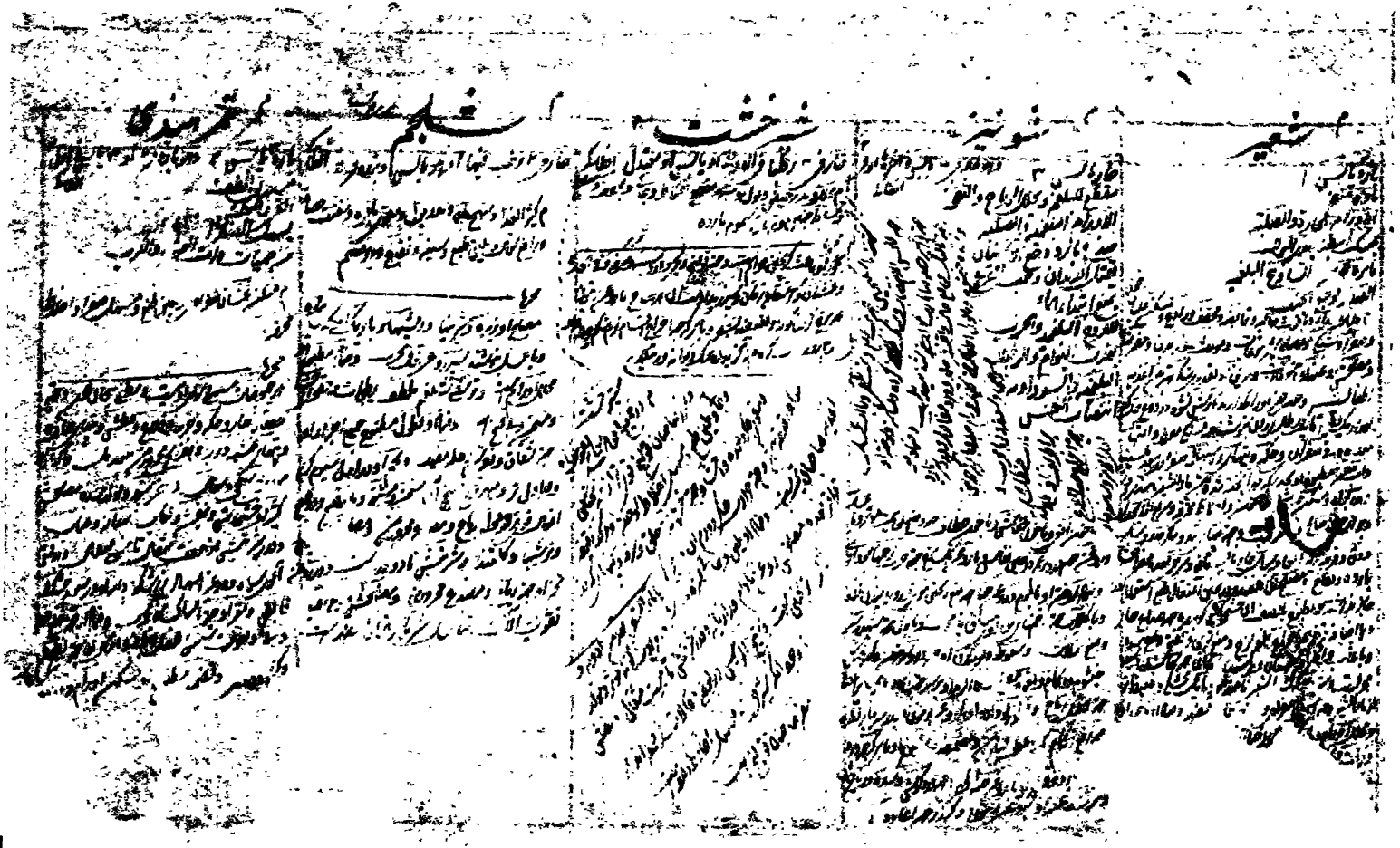

امراض العظام	امراض الاذن	امراض الانف	امراض اللسان	امراض الفم
الرأس	الاذن	الانف	اللسان	الفم
	الصمم	الزكام		
	الطنين	الرعاف		
	الوجع	الوطان		

توتیا

ترنجبین

تابنول

تفاح

تین

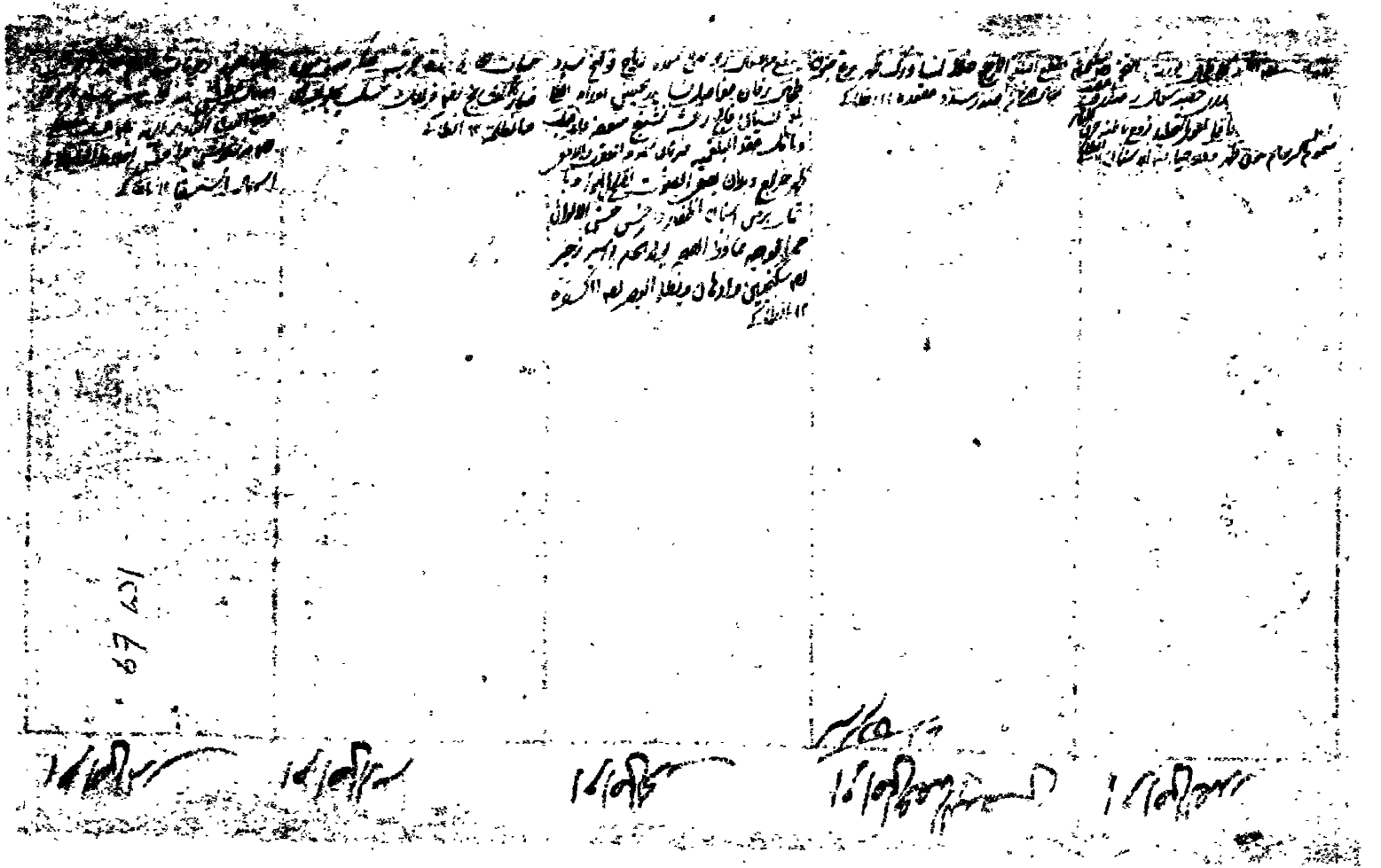

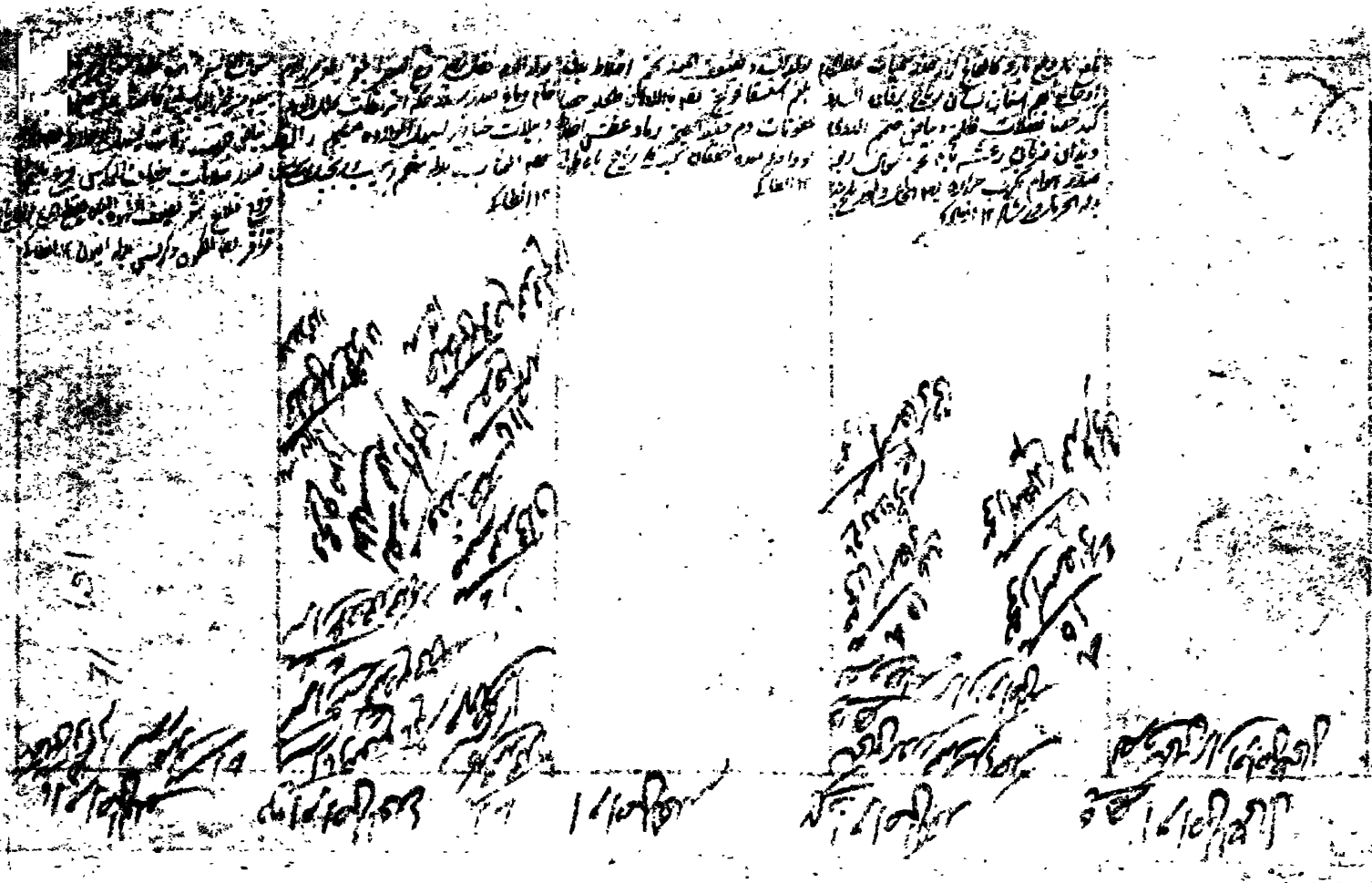

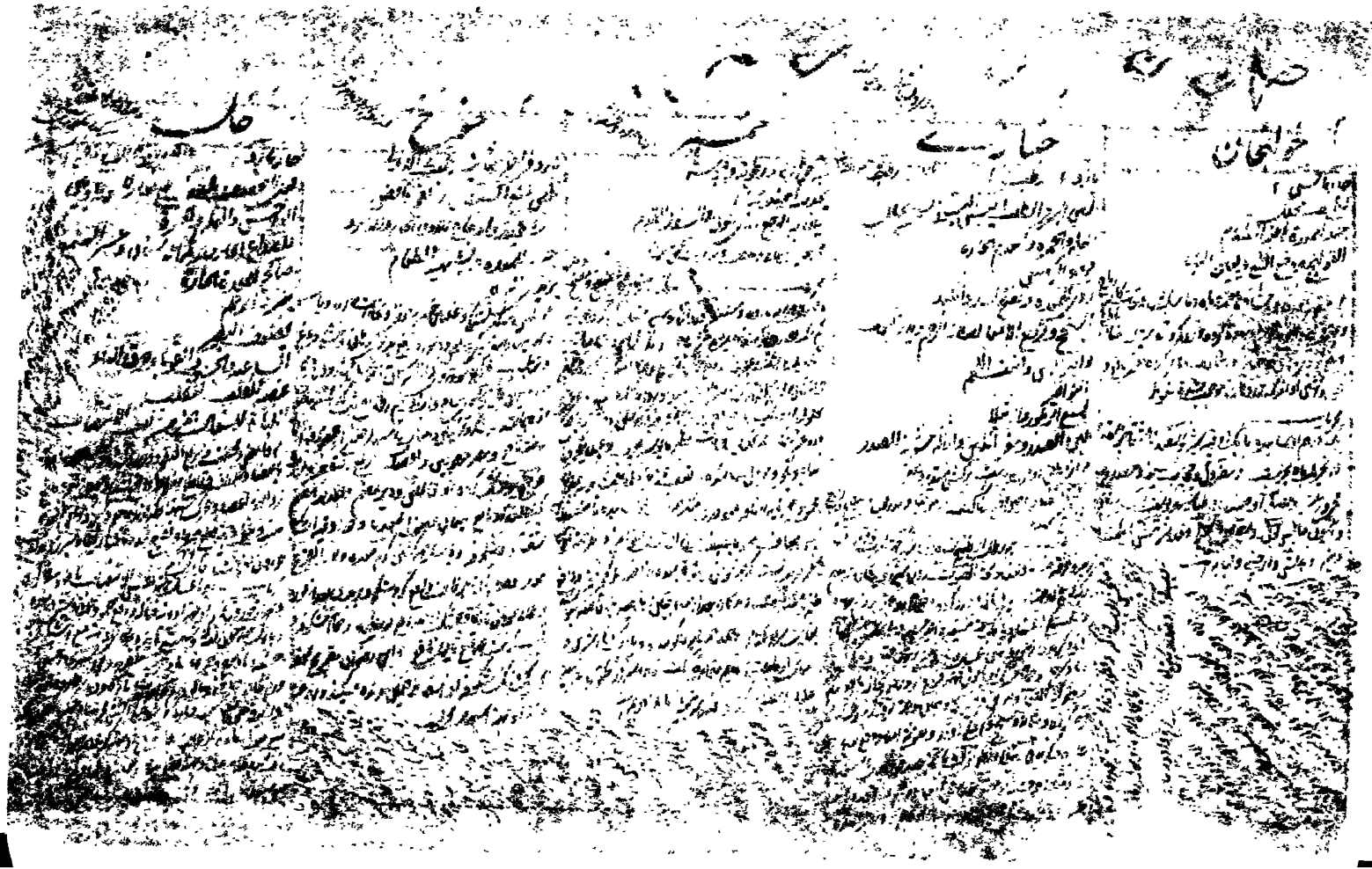

[illegible]

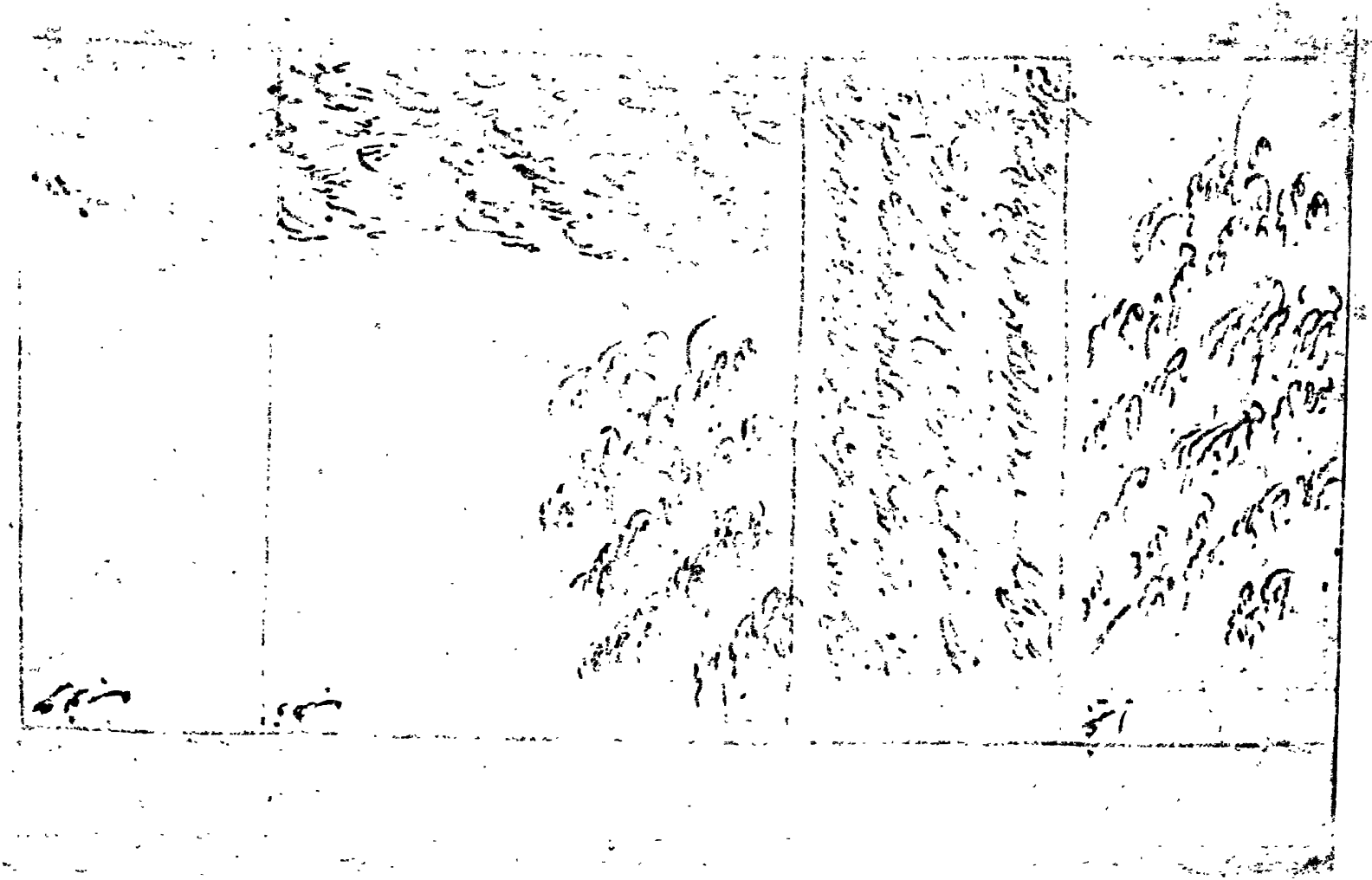

عاریعول غالیہ

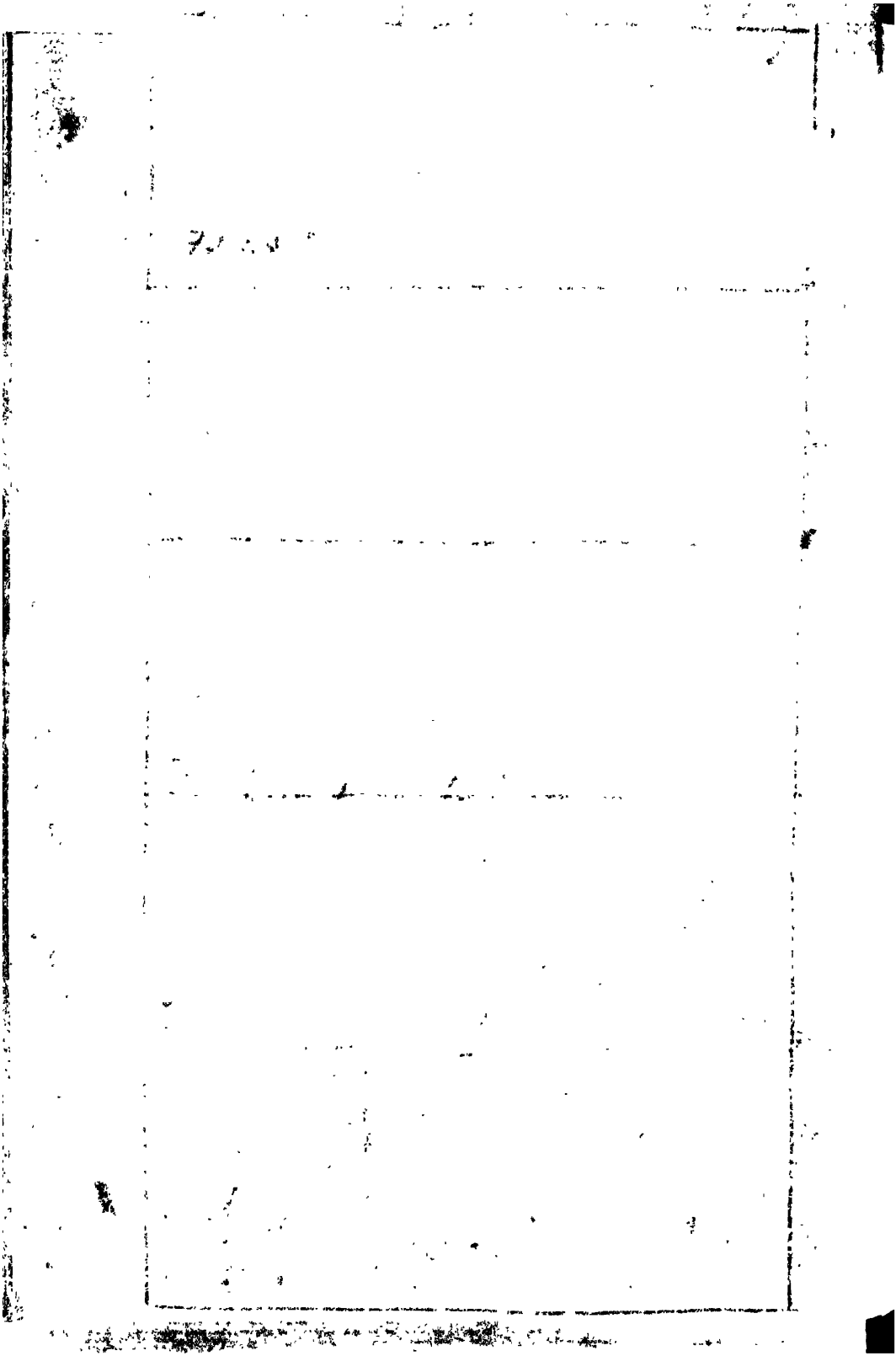

آلات	باؤں	پاؤں فارسی	ٹاؤ
اوجھ ف سکنہ ع کرد	بجوراف مرع ع انرج	بالکف ع الخا	کھ ع
اکھ ع عشر	بارہ سکھا ع ایل	کھال بس ع جھٹیا	[illegible]
[illegible] ع خود ہندی	بہرع ھف الفرا	کھڑی ع ع لج	تبرہ ع طبع ز قی
اسبند ع ہم بند [illegible]	بادیہ ع جاورس	بیدبا مرد ع ع لج	ٹج ع قرو
اکالپیل ع افقیمون	برف جلید	سلامو رع فا فلمو	
انوار حرارت ع مرز بنج	پھرا ع بلیلج	پشکنف ع لغ	
اونکس ع ع سرر الاخرہ	تلاو ع بلاور		
انار کے ھی حسد [illegible]	خونف سدا ع حنظل		
بخوت جو	سرہمبھی ع زرنب		
انفاتہ ع حنظل	لعوس ف مو ع نالہ		
املتاس ع حمار تہ	بنھلوا ف سرج ع فلف		

سلطنت عثمانیہ

سیاسی و تاریخی

مطالعہ

دولت عثمانیہ

اسلامی تاریخ

اردو، قلمی

خاء هندی

حرف اول

حرف فارسی

حاء

خاء

ڈال ہندی

ڈال

ڈال ہندی

ڑال

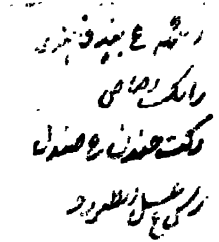

زراعتی	مواد	سامان	حاد

ضاد	طاء	ظاء	عين	غين

ها

خاء

کاف عربی

کاپی ف ایکاسه ها عربی

کسره ف جنبی یا مضعف

کچله ها اوزاقی

کیسوره ها نادون

کرنجوله لنگه .

تکمه ها قفا

کتچ ها حربی رسود

کلمی ها خوزستان

کرف دستنویسه ها ورداسه

کاسوه ها جنسی

کاف فارسی

بهمی ها ادبر

کوکنی ها مفلی

کوکمرف خارجکه ها چکه

کاهوه خسی

کیکلشه ها رطان

لام

لوسیرف حرفه ها بعد الفعاء

لمسه ها قدم

لهوره ف جسان

لالی ساک ها عمل الراعی

ن	واو	ه	یاء
منم		هو	
ماهیک ها ماشی		اسم پیر یا خود را اصل	
مولانا فضل			
مجموعه یا نخ قوه			
ماشی یا تمرکز			
ملی اصل یا خود را بیق			
مصر خدا			
ما زوع عقل			

بسم الله الرحمن الرحیم و بالخیر

حرف الالف

[illegible] معتدل [illegible] مقوی معده و قلب و جگر و بدن و مفتح سده جگر و مفرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نیز نافع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

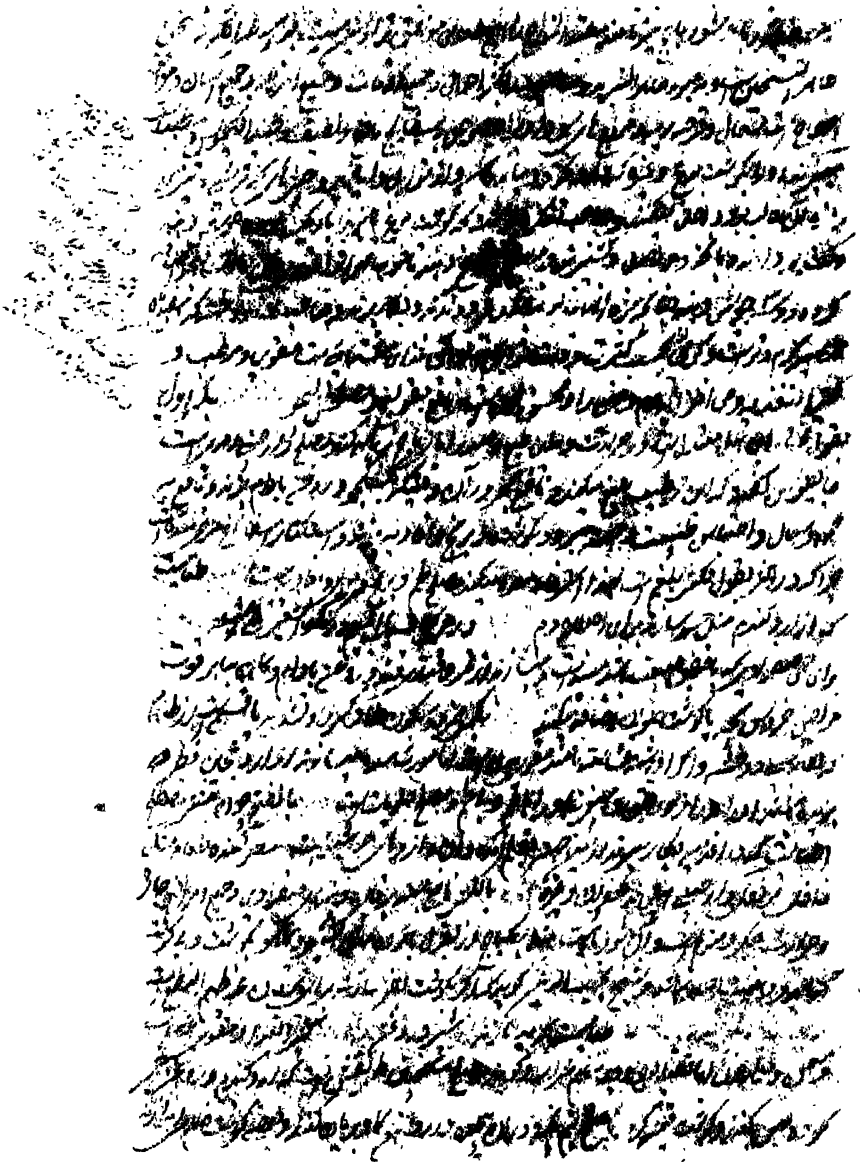

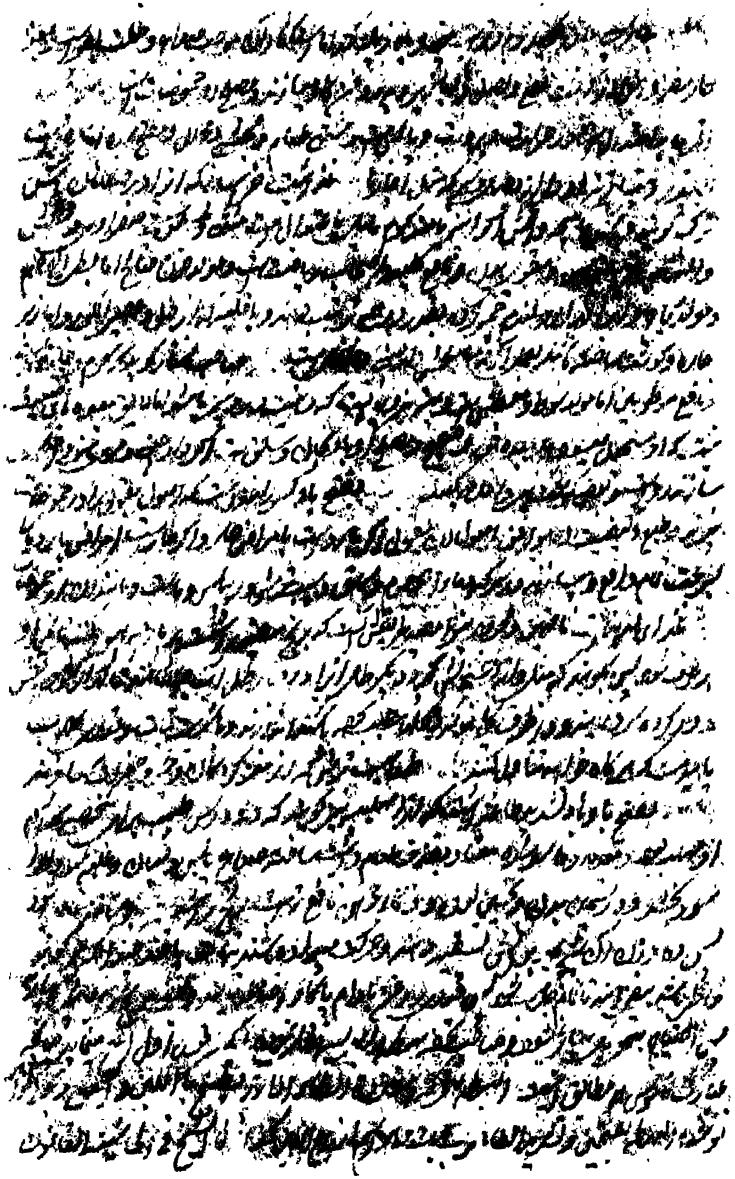

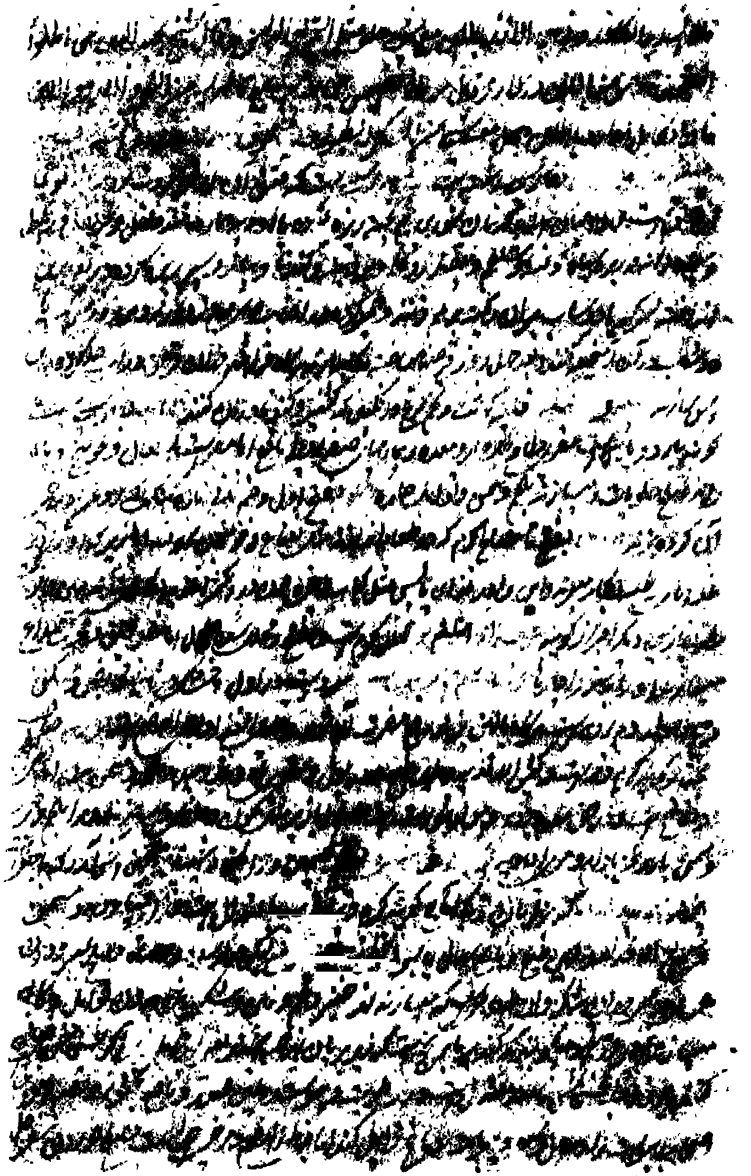

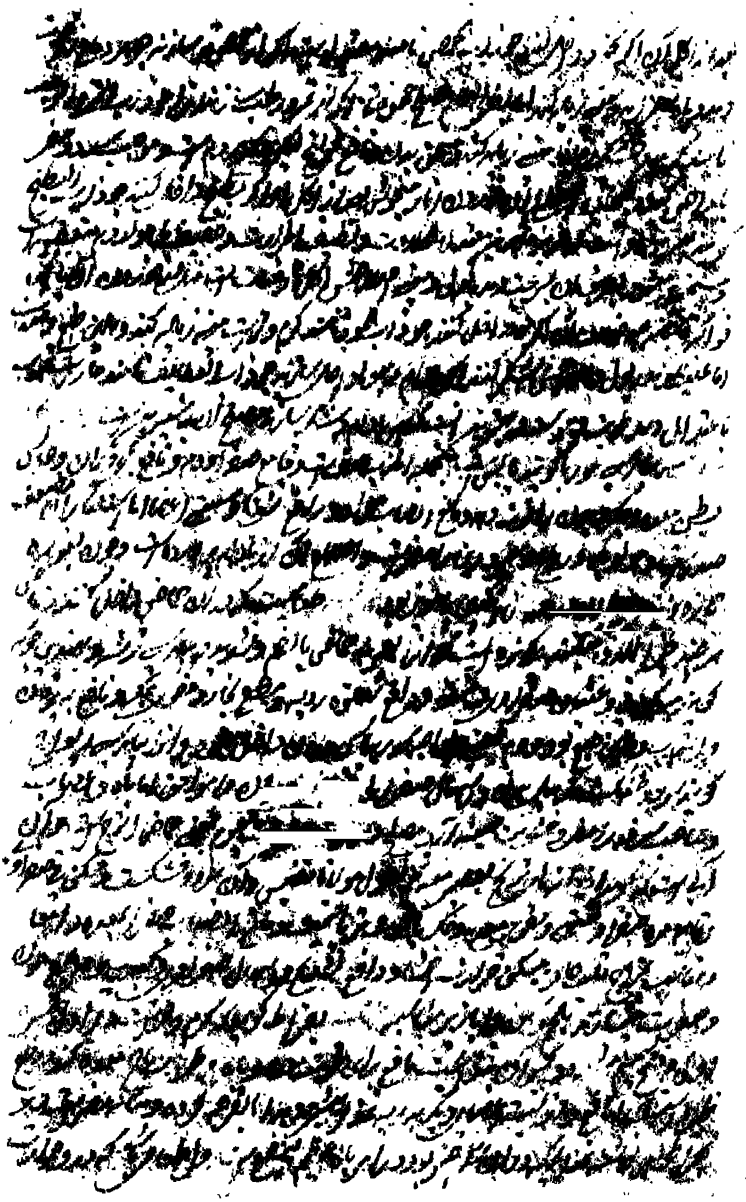

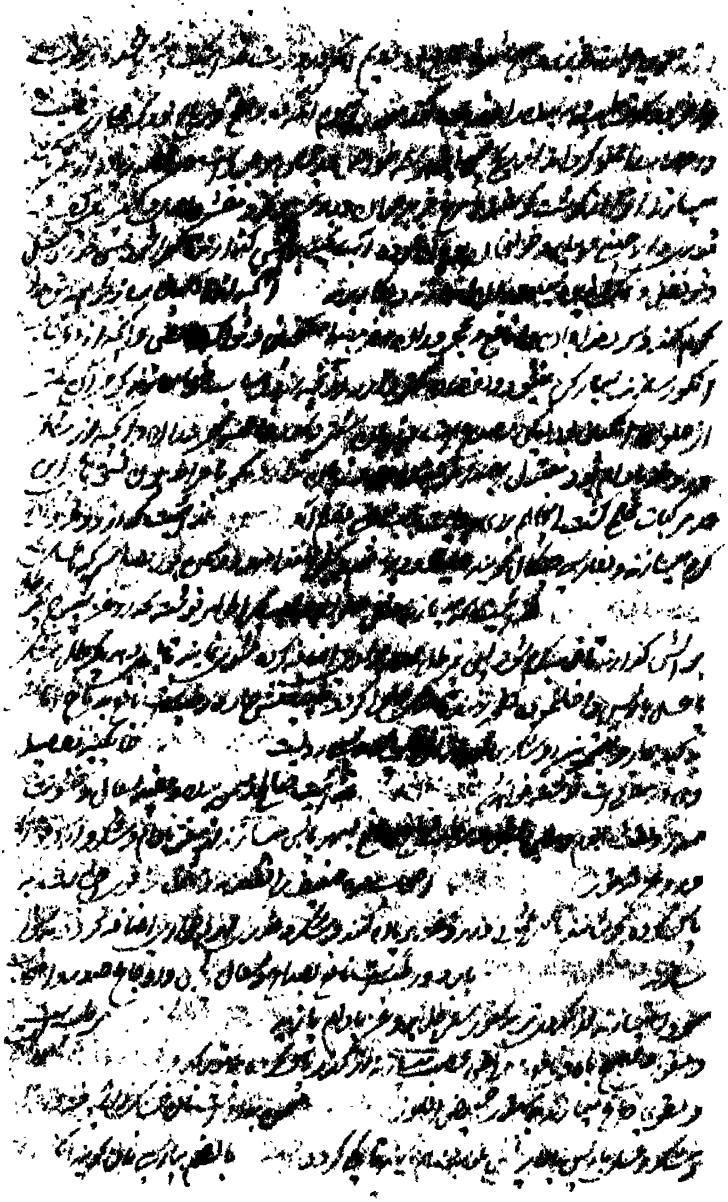

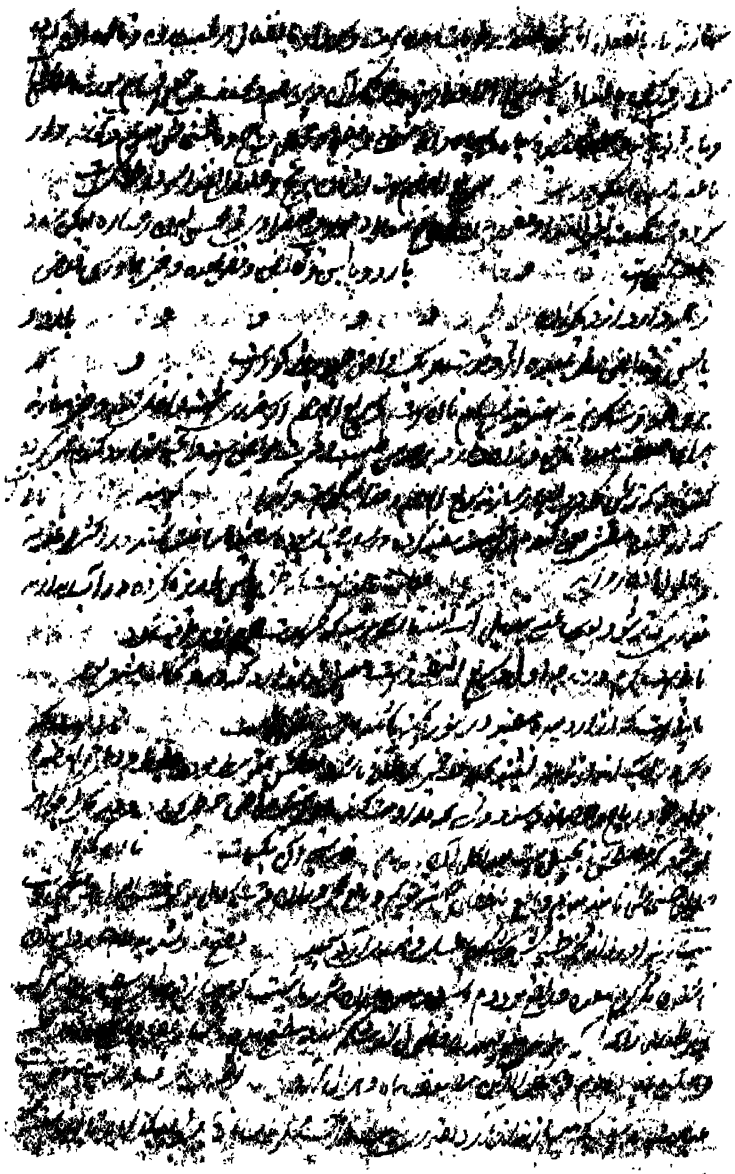

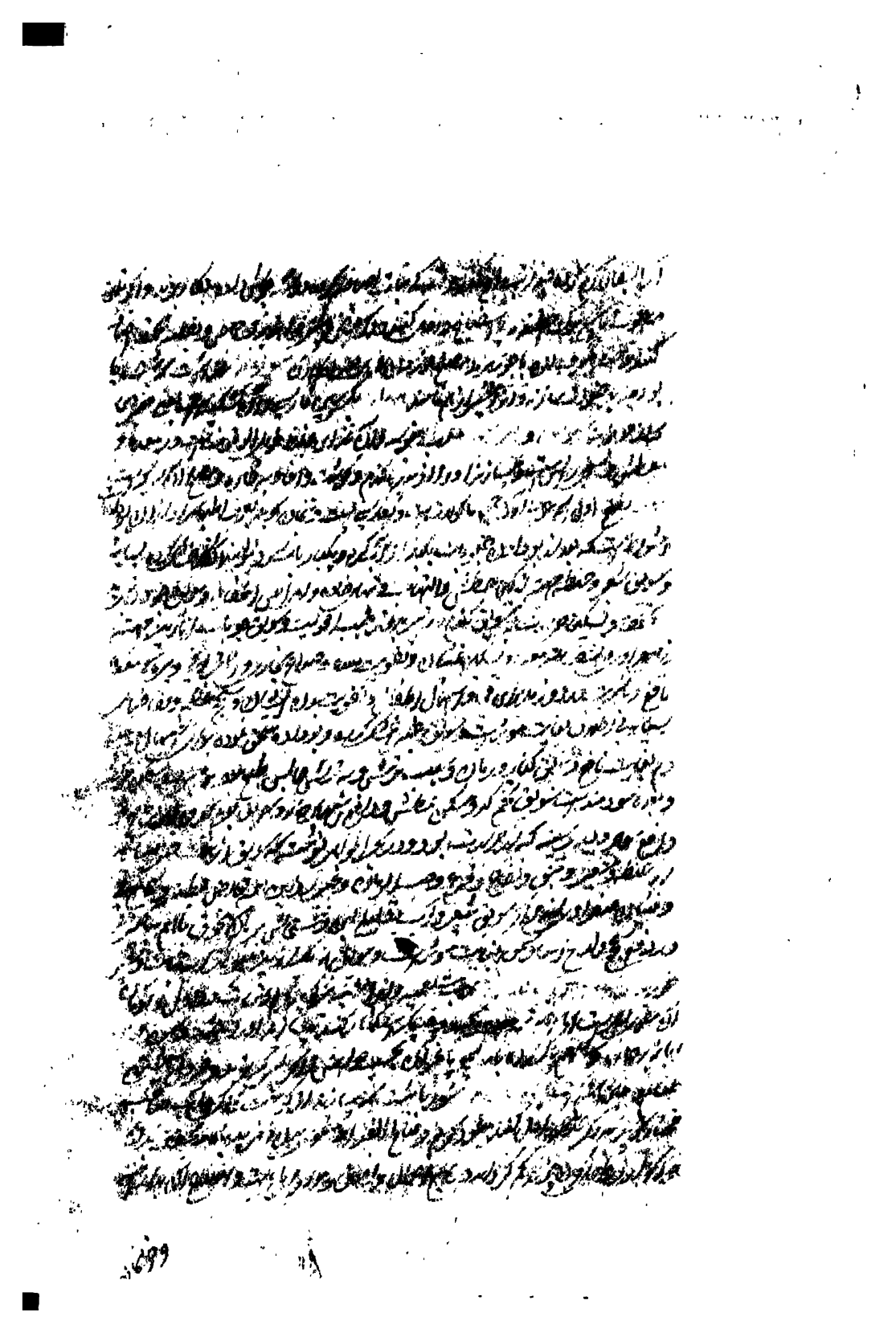

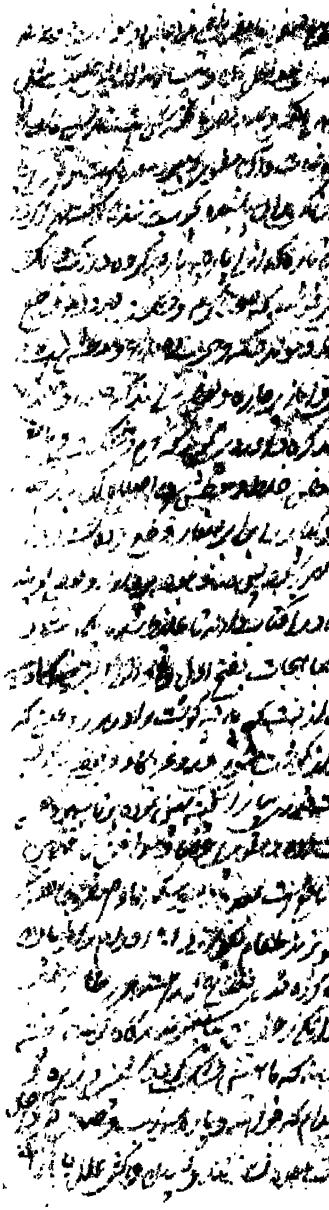

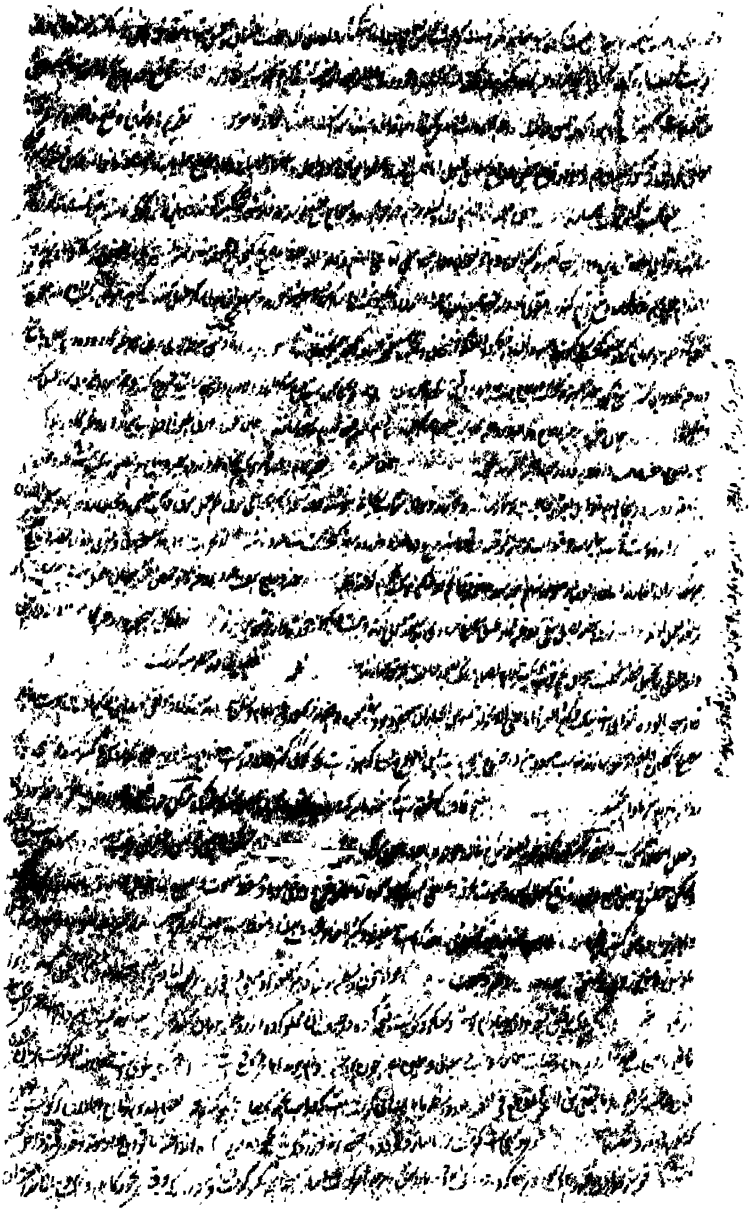

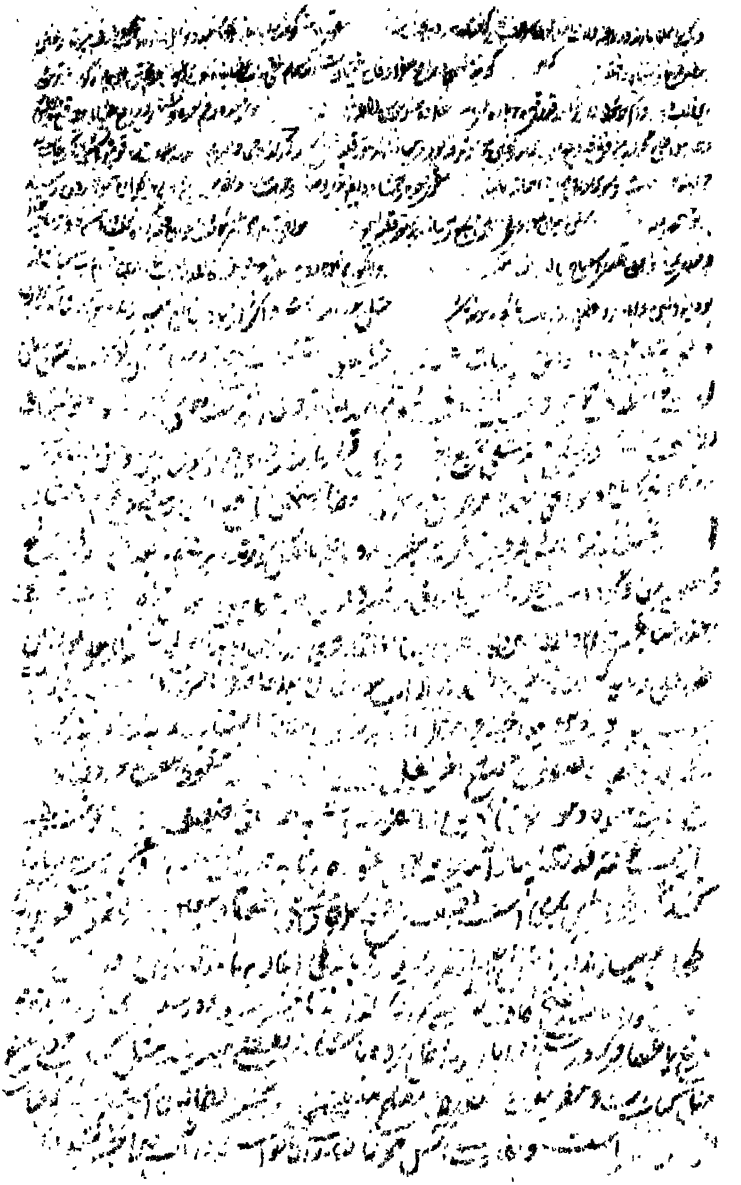

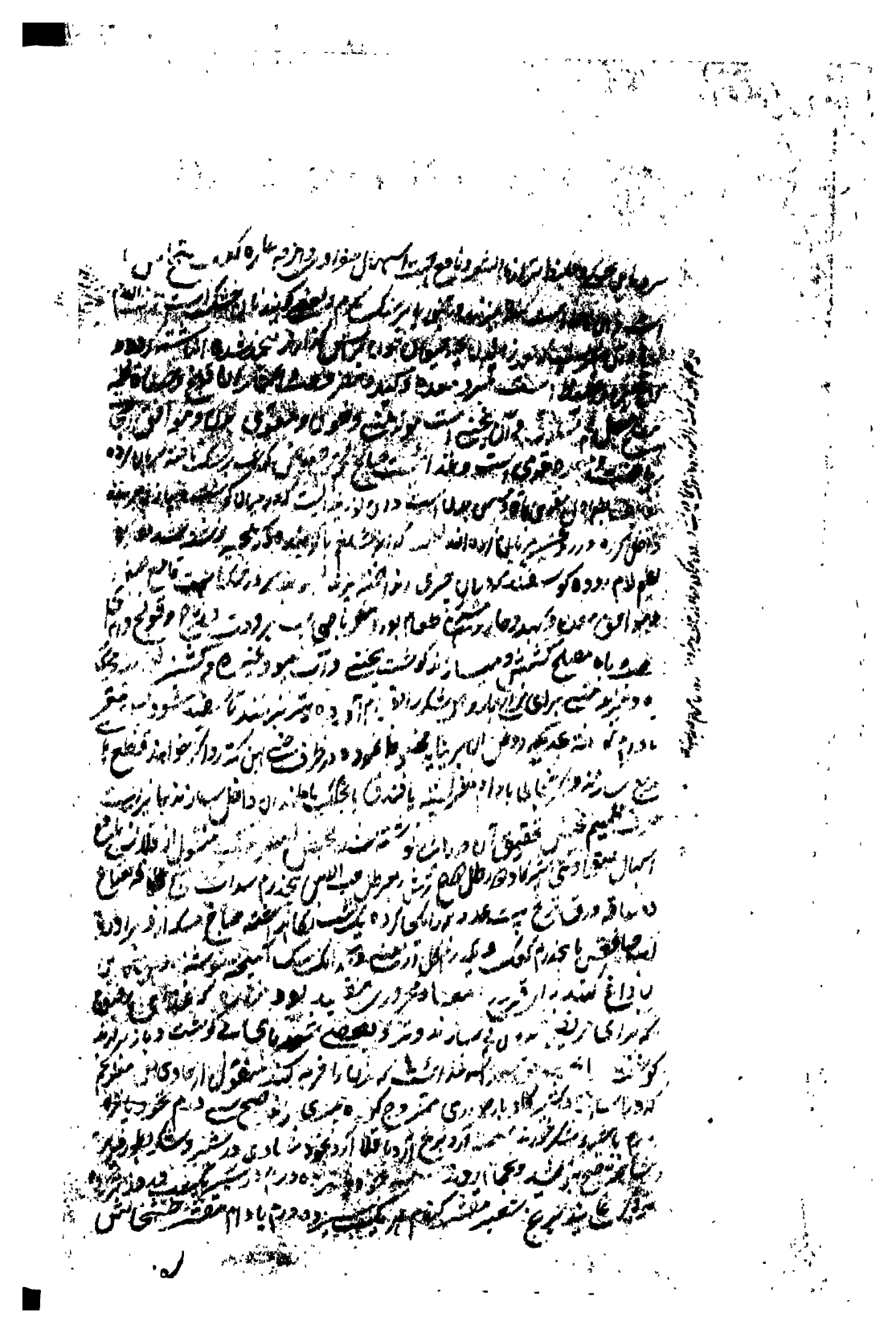

۱۰۶

سفید سه یک حصه و سوم آرد جو از ... تر ده دم شکر سفید ... یا شیره
بخورند ... مرض بعضی خود ... با قلانا بخواه ... ریزه ... سیاه ... سیاه
... خربزه ... و ... باید و ... بخورند ... نگاه دارد وقت ... حرارت
درین وقت ... ساخته ... شربت ... و ... سودا ... زرد
از طعام ... و ... آن غذا خورند ... کاه ... برنگ زرد ... کرده
مادّه ... گرده ... شیر ... اریک ... سفید ... از ... معتدل ... ریک
... سفید ... غذا ... با دام ... یکم ... و سفید ...
... زرد ... بخورند ... وقت ... خورند
... غذا ... که گوشت ... حمام ... و ... زرد ... سفید ... شد
... کنند و بعضی ... و ... اسباب ... سرد ... محرور ...
... دم ... و ... بعضی ... بسیار ... و ... سرو ...
... صفرا ... مفاصل ... بلغم ... بحران ... اسهال ... بول
از ربع و ... ترش ... شربت ...
... طبایع ... گوشت ... عرق ...
گرده ... گوشت ... سر پایها ... و ... بسیار ...
... غذای نیک ... معده ... کنند ... هضم کردد ...
از معده تحلیل کنند ... یا ... بلغم ... افزاید و رطوبت معده ...
و سودا ... ربع ترش ... صاحب ... نوشته که ...
... تر ... معده ... و ... وجود ... اضافه ...
... گردد ... قدری ... کاهو ... ترشی ...
داده قدری ... و ... دفع ... و ... ترش ... زند
... کرده ... شاید ... شود ... برهان کرده ... بیمار ...
... بیاورند ... بهار ... دفع ... است ... شود

[illegible] باشد مانند گوشت [illegible] بره [illegible] بریان کنند [illegible] با دو [illegible]
[illegible] است که از [illegible] سازند [illegible] طبیعت که [illegible]
[illegible] معاوق [illegible] [illegible] سودا [illegible] سل و [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] گوشت بره و [illegible] از [illegible]
[illegible] دهند با آب [illegible] باشد [illegible] آتش [illegible] است و [illegible]
[illegible] [illegible] است و آن [illegible] است و گوشت [illegible]
[illegible] [illegible] باشند موافق سینه [illegible] سرفه [illegible]
بلغم و [illegible] و کثیر الغذا و نافع [illegible] الصباب [illegible] سود [illegible]
[illegible] [illegible] و بعضی [illegible] سازند و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که [illegible] سودا [illegible] طرف [illegible]
و آنچه [illegible] سازند [illegible] طعم [illegible] و آنکه [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] طعام [illegible] از شکر سفید [illegible] با [illegible]
[illegible] سفیدی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از بادام [illegible] [illegible]
موافق [illegible] [illegible] نافع [illegible]
[illegible] شکر باشد موافق [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] [illegible] است و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نافع [illegible] و مسکن صفرا و [illegible] مفرح [illegible] سینه [illegible] کند پس [illegible]
[illegible] او را تیز بود حیض را و ادام [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] شود پس [illegible]
[illegible] بیار [illegible] تمام [illegible] شود [illegible]
[illegible] صاف کرده پس [illegible] و تیار سازند [illegible] در تابستان
[illegible] را نهایت [illegible] بود [illegible] دارد [illegible] حلوا [illegible]
[illegible] است [illegible] در دل و معتدل در رطوبت [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] اما [illegible] و نقل [illegible]
[illegible] و مطبوخ باقلا [illegible]
[illegible] کثیر الغذا و غلیظ [illegible] مولد دم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام شد رساله [illegible]
[illegible] صفرا و مسکن عطش [illegible]

حرارت غریزیه سبب صلابت عضو و است و حرارت قوی و حوارت ... [illegible]
مثل ... [illegible] ... بعضی رطوبات مستقیم ... [illegible]
نفس مقصد ... [illegible] ... نفس ... [illegible]
نشان حرارت غریزیه و بعد از رفع قوای روحانیه و حاصل ... [illegible]
... [illegible] ... مقصد ... [illegible]
از علت حرارت ... [illegible] ... پس از قصد ... [illegible]
... [illegible] ... قوی ... [illegible] ... که ... [illegible]
از دواء ... [illegible] ... در خیال ... و اعتدال ... [illegible]
... بصورت ... [illegible] ... و آن ... [illegible]
... [illegible] ... باشد ... [illegible]
... حفظه الله تعالی ... [illegible] ... در ماقول ... [illegible]
... [illegible] ... فاعل بعضی ... [illegible] ... چون ... [illegible]
... [illegible] ... موجب آن ... [illegible]
... [illegible] ... در چون ... [illegible]
... [illegible] ... تا ... [illegible]
... [illegible] ... صحت ... [illegible]
... [illegible] ... ملکه ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... تعالی ... [illegible]

جمیع ... در رقت احسن و آنان ... و ... ریحانی ... است

... آنجا آب ... البته برای ... و ترتیب ... بجهت ... اول

... است ... بیان ... با برای ... اما ... برای ... بهم

... کافی نیست بلکه ... مکشوف ... در بار ...

... و ... ودی ... بعید ... ما ... یا ... اما اول

... و ... از ... با ... و ... بل افضل ...

... با ... صفت ... ... بران ... اند ...

... است ... الوان ... و ... در فصل ... را در

... و بران ... و ... و ... ... و ...

... طبع ... باید ... ... که ... و ...

... کرده اند ... و گفته اند که ... این ...

... ماه ... که ... و ... اما ...

... ماه ... که بران ...

... الوان ... ماه ... ... بران ...

... و ... تن ... است ...

... قول ...

... طبقات ...

... و ...

بیمار که نبض ... بود ... که جمعیت آن ... معتدل ... و ... [illegible]

... حرارت ... نبض ... و ... حرکت ... [illegible]

... [illegible] ... با ... [illegible]

... منقسم گردد ... الذات ... معتدل ... [illegible]

این ... قسم ... آن ... [illegible]

... و ... منقسم گردد ... و معتدل و اگر این

... نبض ... نبض ... نیز منقسم شود ... انسان ...

شود ... و ... و این ... بدو قسم منقسم ... حرکت

... حرکت ... فعل ... که ... نسبت ...

... که ... نبض ... فعل حرکت باشد

و ... نبض فعل ... و ... این ... منقسم ...

چهار قسم حاصل شود ... یا ... باشند یا ...

... یا بالذات باشند و یا ... و ... قسم ...

گردد ... باحکام بعضی از اقسام ... معلوم شود ...

حرکت ... خواه ... خواه ...

... یا قلیل ... حرارت ... که

... نبض ... و ... [illegible]

... ازین دو ... [illegible]

خواه ... خواه ... [illegible]

... نبض ... [illegible]

[illegible]

که باید فقط [illegible] بوده [illegible] شود و [illegible] حرکت [illegible] و فصل [illegible]

[illegible] ثابت [illegible] و [illegible] بدن و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] اعضا [illegible] قبول [illegible] از [illegible] است [illegible]

و [illegible] بیشتر [illegible] و حفظ [illegible] کند و [illegible] که [illegible]

[illegible] این [illegible] گفته [illegible] از ریاضت [illegible]

با اعمال و بعضی [illegible] کرده [illegible]

[illegible] از ریاضت [illegible] چون [illegible] از اعمال آن اشخاص [illegible] و اعمال بنا بر [illegible]

بعضی از آن مخصوص ترکان چون [illegible] جنس [illegible] و با جنس جوکیان [illegible]

[illegible] و بعضی از [illegible] و [illegible] شدن [illegible] و [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] ساختن [illegible] بدن [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] است و این [illegible] است که [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] کرده [illegible] از [illegible] است [illegible]

معلوم [illegible] حضرت [illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible]

از طاعات و [illegible] زیارات و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] وجوب و [illegible]

باید که بر یک نوع از عبادت مداومت نکند بلکه ملازم رفتن به حمام

تمام باشد تا مقصد بر صعود و حرکات منتشر در مطلوب و ظهور ریاضات و [illegible]

ریاضت [illegible] وقوی را بر کیفیت طبیعت انها در [illegible] ضعیف اعضا

[illegible] اعضا رطوبت مسیر را از استخفاف [illegible] ورنا [illegible]

[illegible] قران [illegible] و [illegible] شده و [illegible] در [illegible] اعضا و قلب

[illegible] ارکان قوی [illegible] از در [illegible] را از [illegible] مقصود در [illegible]

از رفتن زیارت [illegible] خدا [illegible] و [illegible] اعضا [illegible] بر کوب مقصد

جهاد [illegible] فضائل از [illegible] شروع [illegible] بعد از [illegible] از [illegible]

بامی و نقای [illegible] و [illegible] است اکثر [illegible] حمام با [illegible] و [illegible]

[illegible] طعام [illegible] عام و [illegible] تمام [illegible]

تمام [illegible] در [illegible] در [illegible] شده باشد و [illegible] قات [illegible]

وقت اعتدال [illegible] اگر گرم باشد [illegible] باشد بهتر از آن است که سرد باشد

بعد و [illegible] خطا [illegible] و [illegible] حا و [illegible] شیفت [illegible] وقت

اعتدال هوا [illegible] و [illegible] است که [illegible] بعد از [illegible] فصل [illegible]

و [illegible] سرما [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] برخوردن [illegible] و [illegible] عرق [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد و چون [illegible] ضعیف و [illegible]

[illegible] عرق [illegible] و [illegible] عرق لازم [illegible]

[illegible] و [illegible] حرکت و [illegible] حرکات

ولا

و بعضی حکما [illegible] این نسبت [illegible] اثبات نفس کرده اند با آنکه قائل [illegible]
نفس [illegible] نباتات کرده اند تا باعتقاد ایشان از حرکت و سکون
[illegible] چون این حرکات مختلف است از عوارض نفس نباتیه [illegible]
نفس [illegible] بسبب انفعالات که در روح حادث میگردد [illegible]
انفعالی [illegible] عوارض و نوازع و ملایم و منافر [illegible] این حرکات [illegible]
[illegible] روح حیوانی در [illegible] عوارض نفس [illegible]
[illegible] و [illegible] حرکت [illegible]
در وحرکت روح [illegible] حاصل از قوت [illegible] بالنفس روح
است علی اختلاف بین الحکماء و الاطبا نسبت داده اند این امور را
که امور [illegible] نفس [illegible] حال [illegible]
در روح حیوانی و گفته اند که [illegible] و این امور قوت حیوانیه است که [illegible]
آن کرده اند [illegible] عاقل [illegible]
یا [illegible] یا [illegible] چون ظاهر نیست [illegible]
[illegible] گفته که چون قوت حیوانیه [illegible] روح را [illegible] این امور [illegible]
آنکه [illegible] نسبت برای ایشان و این امور را [illegible]
[illegible] نسبت داده اند یا گفته اند که این امور انفعالات [illegible]
بالنفس [illegible] نسبت [illegible] قوت [illegible]
[illegible] این امور [illegible] نفس [illegible]

ودیگر آنکه [illegible] بسیار حرکت [illegible] و [illegible] [illegible] و حس [illegible]

حرکت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مذکوره حاصل [illegible] یا علت [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] قدر حاجت بود یا [illegible] حرکات

مانند صرع و سدر [illegible] و علت خفقان سکون و استراحت است از جهت لطافت حرکت

است و تولید حرارت و تحصیل روح بر واسطه تحلیل رفتن و ضعیف و

مغز لیکن بیشتر آنست که چون [illegible] حرکت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] خارج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد از حرکتش مفرط و قوی بود [illegible] [illegible] گردد یا بتحلیل رود و موجب

غشی یا موت شود اما اگر حرکت روحی مفرط و قوی نباشد باعث لطافت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اشتیاق متدرج و تحلیل ثقیل [illegible] [illegible]

نفسانی [illegible] [illegible] باشد هرگاه [illegible] که بدن از عوارض [illegible] [illegible]

مذکوره منفعل گردد و آن نیز بدون حرکات روحیه صورت [illegible] [illegible] حرکات

روح در آن ظاهر نباشد و آن عوارض مانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امور طبیعیه باشند [illegible] عارض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او [illegible] حقیقت [illegible] متحمل شود و مقابل [illegible] بود [illegible] [illegible]

که در [illegible] انزال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

طبیعیه [illegible] [illegible] آورده [illegible] [illegible] [illegible] امکان خوارق

عادات و معجزات [illegible] [illegible] اند قال الشیخ الرئیس رحمه الله [illegible] [illegible]

اوّل

[illegible]

اعوذ [illegible] قوم [illegible] احوال [illegible] الوجود [illegible]

[illegible] المعرفه [illegible] بجوت [illegible] و [illegible] که علت

ضروریت حرکات نفسانیه [illegible] و مبدا آن حرکات [illegible]

[illegible] معانی جزئیه یا ادراکات [illegible] و ان ادراکات [illegible] و انفعال

قوت حیوانیه و حرکت روح حیوانی حامل [illegible] اول [illegible] تعلیه

قوی [illegible] آن که [illegible] از برودت و ضعف [illegible] آنست که [illegible]

و قعد [illegible] کلی [illegible] دل مشتغل سازند

و در صفت [illegible] شهوت [illegible] و [illegible]

دو باب [illegible] ندان [illegible] را از خون

[illegible] حرکت و [illegible] شهوت [illegible]

[illegible] و [illegible] شهوت [illegible]

[illegible] و تحصیل [illegible] وکان [illegible]

راه [illegible] بحث [illegible]

[illegible] از [illegible] تصرفات تصورات باطله [illegible]

[illegible] ملاقات [illegible] الواب [illegible]

[illegible] عالم ملکوتیه و [illegible] قوت عقلیه نفس [illegible]

و [illegible] نفوس [illegible]

کردانند و از [illegible] نفوس [illegible]

بر صفت کرده در نظر نفس بحکم خواب جلوه گر شد و چنانچه در وقت که [illegible] نفس

استخدام متخیله مشغول بود بفکر در چیزی که نزد نفس بود [illegible]

متخیله را آلت نفس است نفس را بالضروره فراغ حاصل [illegible]

عوالم عالیه قدسیه متصل گردد و بدین نحو غیبی از اسباب [illegible]

احوال خود [illegible] احوال [illegible] از [illegible] و [illegible] گردد

و چون [illegible] تخیل [illegible] از متحرک [illegible] استعمال نماید و در آن

اگاه شود [illegible] انقطاع [illegible] نفس [illegible] حرکات

و افعال استخدام و استعمال او میکند [illegible] و چون تخیل [illegible]

کند [illegible] و [illegible] حس مشترک منتقش شود و [illegible]

مشاهده [illegible] گردد اما [illegible] که تعطل تخیل [illegible] شود [illegible]

بلکه علت [illegible] و تحلیل روح [illegible] یا [illegible]

آلت تخیل [illegible] حرکت فکریه [illegible]

مرد [illegible] و [illegible]

و [illegible] تمام [illegible] افعال [illegible] از [illegible]

و حرکات [illegible] و وجه [illegible] آنست که روح [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] تحلیل [illegible] گردد [illegible]

[illegible] حرکات [illegible] و حرکت [illegible] بود [illegible] بدل ما یتحلل

در [illegible] باشد [illegible] الشا [illegible] سکون

[illegible]

باعتدال در رطوبت بکثرت ممکن قوت طبیعیه بود در افعال وی قوت [illegible]
اعضا و [illegible] و تکثیف [illegible] در جواهر قوای [illegible] لطیف [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] است نماید و [illegible] باشد که نسبت [illegible] اعضا و [illegible]
افعال مانع از تحلیل مطلق ارواح شود و [illegible] قوت طبیعیه را [illegible]
[illegible] خواه از اعضا خواه از [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طبیعیه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] قوت [illegible] غلظت و [illegible]
[illegible] باعتدال و در وقت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] مقدار استعمال طعام و اشتغال [illegible]
[illegible] [illegible] حرارت [illegible]
و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مزاج [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شهوت [illegible]

که قوای [illegible] ضعیف باشد و از اول لیل بخوابد و از بیم [illegible] عرضی [illegible] و حرکات [illegible]
دوری ضعیف میدارد و از بدن و اگر کسی را بسبب بیماری بیداری اختیاری یا اضطراری [illegible]
بیاید [illegible] علاج ترطیب بدن و اعضا و اکل و استفراغ ارواح و قوی [illegible] اسی
دماغ باشد [illegible] مولد دم صالح [illegible] و ادویه مرطبه و مقویه و دهن بادام و دهن مرطبه عطریه
محللا [illegible] نافع است افضل الاطبا جالینوس و دیگر [illegible] ذکر کرده است که در [illegible]
بعد [illegible] تناول [illegible] میخواهند [illegible]
[illegible] واقع [illegible] تنفیس ترطیب النوم [illegible]
این [illegible] در [illegible] که [illegible] خواب [illegible] شد
نافع است [illegible] تمام اعضا [illegible] تمام [illegible]
این [illegible] افضل نوم [illegible] مدت [illegible] و راحت قوی
[illegible] تحقیقی [illegible] واقع [illegible] غذا [illegible]
[illegible] بود [illegible] گذشت [illegible] نوم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] نوم [illegible] جمیع احوال بود و [illegible] غذا از معده [illegible]
[illegible] بعد از اکل غذا و نوم طویل [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] و نوم [illegible] بود و حرارت [illegible] و اورام و حمیات
و [illegible] حرارت [illegible] ضعیف [illegible] باشد
از [illegible] اوقات نوم [illegible] انقطاع [illegible] بسبب [illegible]
ازفار [illegible]

از فایده نقوا اول بضم عذا و رفع لعیاو از عضایل لوم مثل آنست که نام و مستمرو عوت و با
آنکه حلب رو حیکرد است بلکسی که عادت کرد و عاجز نیست که بکدفعه ترک کند بدین ادویه و افضل
بیت نوم در لغاتی که آنرا ان است بعد بضم عذا جو بیستی ست که در فصل اول بیان شد اما از عطب
نباته افضل بیت تفاحیه و آنرا از بطن خواصیات مرضم یابد لیکن بجهت مضرت صاحب و استلفاء
دلوم ترفاحه مرطبا مدرو و احداث امراض ردیه مانند سلسله و فالج و کابوس و از عادات
صعفای مرضی بیشتر و بهتر است این است که مشوق القیء خواب رود و خون در حالت و م باطن بزم و
ظاهر سرد و رطوبات را بصفا و تقاوت مثل حمایه بخلاف عذا [illegible] که در حالت
لوم عرق بسیار کند و از آسیبی دیگر مثل مضرت حرارت و حرارت را و صعف قوی شاه الاستلاء و ترب
اما عذا و مدان الله تعالی و ارشد الله الی سبیل الحق [illegible] متعلقه بود و بعضی
لب بارت اما حون مطلب اختصار و اختصار افاده آنچه متعلق بخصوصیت لوم عرض کردیم و آنچه
متعلق بنازه مرض بود و الذی نتمم مثل آنچه بعضی آله لوم باطنی باشد نوشتن مکرر شاید بود در
اندار نوابت عیات بیه یا باشد و در وقت انحطاط مرض نافع بود تا مزاج بسیار آن عزیز
نظر کردن دران کران شاید [illegible] در سفرج و اعضای نقوی بدن عذا
محال بود و عذائی که مستحیل بمشابهت جوامد اعضا شود بخلاف بافت بود علما بعبارات
که با فشار آردی در وقت هر سنم فضله دان و قبول کردن بماند و مستعد شود افضا بدن و
عذای محمودی که و اصل بدن شود و تولد المرض رده لیست پس مستعد [illegible] و بهتر است اما
احتیاج باعضای رئیسه است که استحاله عذا بجوار اعضا و مال بنزلا کردن تا در

غذای مجدد بر بدن موقوف بوقف و حبس غذا در اعضا باشد و همه اعضا بدن غذا
در عروق ضرر ما یا دفعه و کردن ان بجمیع اعضا و مدد ساختن ان و اما اعضا ضرر و ستاد و حرکت
از تغیر ظاهر یا ست کرا عضا و تغذی یا حساس بالذات و ما استفراغ یا العرض ست الف
و نست کرا حکام احساس را مقدم داریم و جوب احساس اعم ست از احساس جزی که
واجب در احساس وی بالطبع احساس جزی که واجب بود استفراغ وی بالطبع و ما ی مساوی
صحبت احکام اورا ذکر کنیم بدانکه ارتباط احساس یا ازجاب قوت ست و ان سه وجه
تواند بود یا ضعف قوت و اعضا و شدت قوت ما سکه ضعف قوت یا صعوبت عضو
است و این بر دو قسم تواند بود یا ضعف محاری یا حدوث سدد در وی و یا بواسطه
ملوثت و این جنس فرد تواند بود یا قلت ماده یا نرو حت او یا کثرت وی فقدان
معین بر دو قسم کرا عضو او یا لاعراض ماده بقوت طبعیت و جهت و بلغ چنانکه در
سحار دین کرا لرماده مستفرغ تعرق شود و ان بر احتباس کرد و اگر ماده مستفرغ شود اول از
عروق محتبس گردد مثلا و احتباس مدرو یعنی احتباس ما یجب ان یستفرغ بصحت امراض عمده
خلط مراجعه و مرکبه و مشترکه و مرکبه ساده اما مفرده مراجعه چون عفونت یعنی مراض حاصله با
عفونت و چون احتقان حرارت غریزی و انتحال سوی مزاج و چون انطفاء حرارت غریزی
و حدوث سوء المزاج بارد و چون غلبه رطوبت بر بدن و اما مفرد مرکبه مانند سده و آسر خاد
یستفرغ رطب و نزاز واه نسبه و اما مفرده مشترکه یعنی اضاف تعرق الاتصال بمجاور اعضاء
و انفجار او عیه و اما امراض مرکبه مثل اورام و تورم و از فصل احتباس یا یحب ان یستفرغ ست محتمه

وان بر

وان بذر زرد امراض است که از احتباس بهم رسد چه لازم تحمیه است فاسد غذائی که از ان مکون ابدال
واعضا شود و مثل این ماده را اخراج واجب است به احتقان علی الخصوص اگر تحمیه بعد از اعتبار خواص و علامات
شود که در این صورت استفراغ ماده وی اوجب است و استفراغ بعد از اساس باستفراغ ابدی
واجب بود و احتباس ان بر سه بهت قوت است و این دو قسم بود قوت دافعه
ضعف قوت ماسکه و مثال از عامت ماده بست و این چهار وجه باشد اگر علت نزلت
مثل مروی بود اگر علت بحبت تبه مروی باشد اگر علت حدوث و سبب علم
ادبیت رساند اگر رقیق بود و یا واسطه مصروف و این را چهار وجه بود سبعت
مجاری عضو انتهاق مجاری ان طولا انقطاع مجاری وی عرضا انقطاع
وباسع عروق او و استفراغ باسحر ان بحبتش در غایت محبت بود المزاج مادام که وکای ان حرارت
مزاج عارض شود و این در وقتی بست که حلط مقرح مادر المزاج بود و بحو طبیعی ماده بست مادام المزاج باشد
ماندرم و استیلا بدجار مفرط مثل صفرا و گاه عارض شود از دی حبس دایما و مادات و گاه دهو
و این در وقتی بست که حلط مقرح مجتمع بود باحرارت غریزه عاجز بود از اتمام نضج پس ماده غیر
حلط باقی بماند و باید دانست که وقتی امتلا لازم اید که استفراغ مفرط نبود اما اگر مفرط باشد نافع بود
استفراغ بدو سبس در جمیع اعضا و عبرت وی بود و اگر به لاحق کرد و بعضی از امراض
غریزه و طوبت غیر صالح رد و استفراغ را کاهی نافع امتد امراض آنچه مدد سده زیادتی
حبس و انسداد عروق و تشنج عصبی و کزاز عصبی و تشنج و اسقی احتباس بحبت

این نوع را استفراغ با سبب آن بحسب صورت امراض آمده باید دانست که کل واحد از اقسام

با آنکه اسم استفراغ با سبب استفراغ اند هرگاه باعتدال و در وقت واقع شوند نافع و حافظ صحت

صحت باشند لیکن اگر از حد اعتدال تجاوز نمایند و نقص آرند موجب امراض مذکوره گردند حافظ صحت

است که اعضا را نباید [illegible] طبیعت در اول [illegible] تا بنیاد [illegible] و [illegible] کننده [illegible] و الا [illegible]

غیر [illegible] زوال و اما [illegible] چاره [illegible] محفوظ [illegible] در اول [illegible] با [illegible]

در [illegible] مصوص [illegible] و اگر [illegible] حاصل شود [illegible]

یا [illegible] محتاج باشند [illegible] کردن [illegible]

[illegible] کردن [illegible] روغن بادام و روغن [illegible] موافقت حفظ صحت دارد

اما [illegible] باشد [illegible] با عالی [illegible] استفراغ [illegible] کردن [illegible]

[illegible] و [illegible] قصد و ارسال علق و

جماع و حمام و [illegible] حجامت [illegible] احکام [illegible]

عضوی یا از اعضا تمام [illegible] مقام [illegible] طبیب فاضل

[illegible] کرده اند [illegible] طبیعت [illegible] و دوام

صحت [illegible] استعمال شود [illegible]

[illegible] تازه [illegible]

[illegible] بحث [illegible]

اقسام

عسیا

اسفنج کرده باشند و تحقیق واجب است هر جا فوطه حیث حس طبیعت هر ماه از اطلاق طبیعت مثل سیاه
و حصر میوه و [illegible] و عاصیه و قفاحیه و سعو جلدیه و تقشیر و غیر آن [illegible] و [illegible] علاج والزیاده والفراج [illegible]
[illegible] بروت اینها مصطلح معالجین و [illegible] و [illegible] در خبر انما بعید [illegible] مزاج و [illegible] [illegible] و الم
ماده [illegible] و استفراغ اخلاط و فتح مجامع [illegible] جهت [illegible] در رحم یا با استفراغ مسهل [illegible] [illegible] مرض
و حبس [illegible] و اسهال [illegible] حبس [illegible] و تعریق و [illegible] استفراغ [illegible] [illegible] و [illegible] اطلاق
[illegible] بعلاج مطلق [illegible] [illegible] غم [illegible] از برای قطع [illegible] تا [illegible] [illegible] مرده [illegible]
مغربه یا [illegible] و [illegible] حبس [illegible] مواد توان کرد اما انجاء غریب و احتقان [illegible] [illegible]
[illegible] علت رطوبات و فضلات [illegible] از ماکولات و ارکان [illegible] [illegible]
از افراط استفراغات [illegible] [illegible] احتقان زیادی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خوردن کرده است اما احتقان [illegible] [illegible] تا زمان رفع [illegible] [illegible] بعون الله العزیز
المشکور [illegible] و در علاج مطلق سوء المزاج یعنی اعم از آنکه در همه اعضا یا در یکی از اینها حادث [illegible] [illegible]
علاج [illegible] [illegible] تمام شود [illegible] اول [illegible] عبارت از [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]
باصطلاح اطبا فاعل طبیعت و فاعل [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] و چون [illegible] اصل [illegible] در
بدن انسان [illegible] [illegible] کنند بدن را [illegible] خود [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible]
انسان [illegible] [illegible] تاثیر کند و حقیقت [illegible] باشد [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] علم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرض دو
قسم باشد مرض مفرد و مرض مرکب و مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و المزاج مرکب

ترکیب و مرض تفرق الاتصال چون مرض سوء المزاج از جمله امراض مذکوره کثیر الوقوع والانفراد است

علامات و معالجات علیحده یعنی از انواع دیگر علاحده بیان کنیم بدانکه مرض سوء المزاج که مسمی گردد و منقسم تواند بود که

ابتدا سوء المزاج یا مفرد باشد و آن چهار فرد است که حار یا بارد و رطب یا یابس و یا مرکب بود و آن نیز

چهار قسم بود حار و رطب حار و یابس بارد و رطب و بارد و یابس و کل این هشت قسم یا

ساذج باشد یعنی با آن ماده نباشد و یا مادی بود و هر یک مادی است یا زوال یا مجاور عضو یا عضله بود

یا منفصل و آن مجاور هشت قسم دیگر حاصل گردد و این اقسام تمامیه سابقه شانزده گردد پس هر یک

منقسم شود داخل یا متورم باشد یا غیر متورم و این هم سی و دو قسم شود پس مجموع سی و دو قسم باشند و

در اغلب هشت قسم از آن بهره نیست و مردم محتاج بعلاج آن شوند ما علامات و علاج هشت قسم را

هشت فصل ذکر کنیم بتوفیق الله تعالی و حسن تائیده نصره در ذکر علامات و معالجات سوء المزاج حار

رطب مطلق علامات مزاج حار مطلقا خواه جبلی خواه عرضی کثرت لحم و قلت شحم و سعت صدر

و عظم اطراف و ظهور عروق و عضل و مفاصل و سرعت نشو و نبات اسنان و حرکات حرارت و قوت

رائحه و صبغ و انطباخ و النشو فضلات گرم و فهم و حس طبع و جودت حافظت و فرط نمود

سرعت انتقال از عزایم و آراء و حدت و قساوت و رجولیت و قلت انفعال و قوت افعال و طیش

و ادراک حسن و سبک بودن و حرکت ذهن و کم سست بودن تن و تیزی و زود خصال شدن

و بلند بی طبیعی اوار و آتش و لسان حلد و بعل حرف زدن و سفید چشم و لب سره و سحنه زرد و سرخ

بودن و لاغر بودن زبانه سبب و ارمی سرعت و از مردات ضعف یافتن و از رقیق حار و شمس و یاسیدی

نمودن بیمار بسیار بوده چون بعضی مولای بدن و مایل بحمرت و لاغر الیسواد بودن و حرارت لمس علم دوات

۴۶

۱۳۵ ۱۲۵

و علامت ضعف میل الی الضعف و زیادتی حرکت و تواتر در سوء المزاج حار [illegible] و منع [illegible] و درد و سهر و عطش و
التهاب و قلق و کرب و اضطراب و سرعت و قوت در نبض [illegible] حرکت و ورم و [illegible] ادراک حرارت و
در کام احساس حرارت و برودت [illegible] علامات مزاج رطب کثرت لحم و سمن و نرمی
و سهل [illegible] و سیلان لعابات [illegible] و استطلاق بطن و [illegible] طعام و [illegible] مایل و
فرط [illegible] و نرمی [illegible] و ملاحت [illegible]
[illegible] و کثرت ملال و [illegible] زوال [illegible] از رطوبات و انتفاع از [illegible]
نبض و [illegible] علامات مزاج مرکب [illegible] هر دو علامات [illegible] علاج سوء المزاج حار
و رطب [illegible] تعدیل مزاج [illegible] واحد [illegible]
از [illegible] و [illegible] مستعمل [illegible]
نمایم و [illegible] حار و رطب [illegible]
مارده یا [illegible] مثقال [illegible] و [illegible] مثقال [illegible]
هر کدام [illegible] مثقال مجموع [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ملین یا معتدل یا قابض [illegible] و صندل [illegible]

و در قبل صندلی و روسس و رمنی با آب کشنیز تازه یا آب عنب الثعلب طلا کردن و اگر سوء المزاج

مذکور مخصوص سر و اعضاء سر و دماغ باشد ضماد نمودن سه مثقال شربت نیلوفر مناسب تر بود و طلا کردن

صندلین و تخم کاهو و گل نیلوفر و گل سرخ و گشنیز با آب سیب با آب برگ کاهو و اگر با سوء المزاج صداعی بود

زعفران و صمغ لعاب با بزرالبنج داخل طلای مذکور میتوان کرد و اگر در سینه و حلق و قصبه ریه و سرفه خشک

صدر و ریه و سرفه مستعملی [illegible] باشد شربت عناب و اگر در سینه باشد و با آن سرفه نیز بود شربت

عناب و شربت سپستان ملایم باشد و در اطلیه تخم خشخاش گلی داخل کردن [illegible] و اگر

صاحب این سوء المزاج زکام و نزله [illegible] شربت خشخاش و اگر با وجود زکام و نزله [illegible] شربت

دیناری از دو مثقال تا پنج مثقال نافع باشد و اگر سوء المزاج در قلب بود شربت سیب یا صندل یا شربت

حماض [illegible] و شیره [illegible] با عرق صندل و عرق [illegible] و گلاب [illegible] مروارید [illegible] دواء المسک

بارد [illegible] مثقال بنوشند و اگر حرارت قوی باشد محتاج شوند [illegible] کافور [illegible]

زعفران [illegible] و گل مختوم با ارمنی و صندل [illegible] و طباشیر [illegible] نیم مثقال [illegible]

قرص [illegible] شیره [illegible] شربت [illegible] نمایند و اگر [illegible] قوی [illegible] لازم باشد مروارید [illegible]

[illegible] و [illegible] صلابه [illegible]

از صندلین و گل ارمنی طباشیر و گل سرخ با آب سیب و آب کشنیز و گلاب [illegible] و مالیده [illegible]

[illegible] تخم کاسنی [illegible] کاسنی و گلاب گرفته

[illegible]

شربت زرشک یا شربت انار یا شربت ریباس یا سکنجبین ساده [illegible] با بزوری بارد
پنج مثقال و قرص زرشک یا قرص کافوری یک دو مثقال سفوف بنماید و صندلین و طباشیر [illegible] با
اسفناج با عنب الثعلب و امثال آن که [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] داشته باشد قرص ریوند از کافور اضافه نماید و اگر در
معده باشد یک مثقال کشنیز خشک و پنج مثقال تخم خرفه [illegible] شربت یا شربت سیب یا شربت [illegible] با
شربت [illegible] یا شربت ریباس یا شربت غوره [illegible] و [illegible] باشد
[illegible] بنماید [illegible] مثقال یا پنج مثقال [illegible] و طباشیر و امثال آن و [illegible] پنج مثقال از
[illegible] یا شربت [illegible] یک [illegible] و [illegible] یا مورد پنج مثقال
[illegible] فارسی و برگ مورد و گل
و [illegible] و صندلین با [illegible] ضماد نماید و [illegible] و [illegible] آن هم
[illegible] پنج مثقال [illegible] قرص [illegible] قرص [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] یا شربت [illegible] مثقال با پنج مثقال سفوف نماید و اگر در
[illegible] صندل [illegible] و [illegible] امثال آن عنب الثعلب ضماد [illegible] پنج [illegible] یا بارد
[illegible] از [illegible] و برگ مورد [illegible] و صندل و
[illegible] خصوص در سوء المزاج دماغی و قلبی [illegible] مرطب

و [illegible] در [illegible]

[illegible]

تصفیه نماینده و تنویر او و به هر گونه دوای موافق در تقویت ضعف و دو کیفیت ساذج گردد جواب تصحیح

کنند و چون سبب را بکنند دوای موافق با سوء المزاج در ضعف را و اسطه اماده عرضی نمود دوای کلی

والتنویر یا بحسب دفع العضو مخصوص بالتقویت تقویت عضو یا فساد دفع اذیت و امکان بود بلینه المردود

داخل کرده ایم الا انجا السطاء او ده مخالفه در ضعف کیفیت ان دوا ضعیف و ناقص بلکه مضمحل و باطل گردد

و ما فی هر صرافت خود نمانده و تصفیه نقطه طبعی به دره دره یا در خالصا اعمال ضعف صادره ان نماید

مثله در الفعال وی و اذال الشیء افعال مقصوده ازان نوشته و ازین جهت اگر کثرت حطاء

اطبا باعث هلاک بسیاری از مرضی نگردد و اکثر تشخیص لازوم تیج اما اطبا را این روزگار

عدار است بعدار جان مردار نباشد و قطع نظر از سوء المزاج طبع را با چاره بعاده امراز

نمود که ما بین فی موضعه ان اکر دو لا حیثیت کیفیت مرود منها مضادت و مخالفت بانی

مر منها دارد شده مناسب بود و اما تدبیر عدس نقل و استعمال الفهر بارده قلیله التغذیه باشد

تقضی موافق باشد آش مالش و آش خود آش عدس کشنیز و شیر دام شیر گرم

سل قلیل بند ریشک یا غوره یا نار دانه یا چاشنی قند و امثال آن خیار خشک و سماق

ترشی عدم برد و شلغم تر هندی و امثال آن از این بادنجان و بعضی طبیعت و با تمام القعرام

خروس بچه و مرغ بچه گوشت بره غاله شرط الغذا و خصی و حرارت نمانده گردد مگر در وقت

ضعف طبیعت که با بوریت و حرارت بی منفعت نباشد لهذا ما ناسبیت و بار

و به زمرور و امرود غنس [illegible] خوش بود میوان مود منعول [illegible] در علامات و معالجات [illegible]

حار طبیبانی دوری علامات ثقل و گرانی اعضا خصوص اصل جبهها و [illegible] و هر بان [illegible]

واحمرار چشم و درد سر با وجوار [illegible] و بر حاجز [illegible] و کرفتان نفس و ظهور [illegible] و علامت در

[illegible] و ممتلی و تفاوت و حمرت [illegible] و حلاوت دهان [illegible] و در وال [illegible] اعضا

[illegible] و سیلان دم و تدبیر مقدم امتلا و حفظ [illegible] علامات و حمرت [illegible] و [illegible]

و [illegible] مزاج و سن و بلد و عادت و [illegible] و ما [illegible] بعد [illegible]

اما معالجات [illegible] ممتلی بودن [illegible] [illegible] و در جوات [illegible] استفراغ [illegible]

رعایت کردن [illegible] استفراغی [illegible] امتلا [illegible] قوت [illegible] مزاج [illegible] اعراض [illegible]

[illegible] سن [illegible] فصل [illegible] بلد [illegible] عادت [illegible] [illegible] [illegible]

امور عشره بر وجهی [illegible] مقتضی استفراغ بود [illegible] استفراغ صواب بود [illegible] و [illegible]

باشد و موانع [illegible] بسیار است الا آنچه بالطرق اجمال [illegible] مختصر [illegible]

بحران [illegible] و حرکت علت [illegible] بحران [illegible] چون [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] و طول مدت [illegible] بسیار [illegible] خوب [illegible] و [illegible] فصل [illegible]

[illegible] اقسام [illegible] [illegible] حمل و [illegible] [illegible] [illegible]

باشد مگر وقت شدت ضرورت [illegible] [illegible] ضرورت [illegible] امتلا [illegible]

مانع بود از فصد کردن مگر بحسب ضعف قوت بسبب حمی یا بسبب اسهال
اخری که ضعف نفع کرده و مگر آنکه بحسب ضرورت کنند حمیات شدید الالتهاب و ابتدای جمیع
ایام دو حمیات که ابتدای او فصد نباید از حمیاتی که مصاحب تشنج باشد تعلیل فصد لازم بود
و اگر حمیات واقع باشد و بحسب تعلیل در حمیات غیر عفنه لازم بود اما در حمیات غیر شدیدة الالتهاب و
حمیات عفنیه بملاحظت قوای باشد و در کبر و کبر علاوت و حمرت در قارورة و ضعف و نفس و
انتفاخ و شجنه عدم تبادر و خطوی باید پس فصد در هنگام خلو معده از طعام نفع تمام کند
و اگر وقت نباشد از قارورة باید نمود و در ابتدای مرض سخنه را متوسط طبیعه فصد صرف عظیم باشد
سم فوت تاسس دلرز مزاج شدید البرد الا بشدید البرد حمی شدید حمام محلل
که بعد از ان فصد جایز باشد حمام که بعد از وی فصد خوب شود سن قابل از اظهار ده
سال که تمام باشد قبل از ان فصد نباید سن شیخوخت تا ممکن است صعب الاخری پس قوی
زیادة تجلل بدن بیاض و تهلل بدن صفرت لون بدن و عدم وجود دم که
موجب احتراز است از فصد کردن مهما امکن برقی که بسیاری وی بطول کشد باشد
ملزم افساد دون مستحق ان بود که در ین صورت احوط فصد کردن و قطع دران کردن و قرن
است اگر سیاه غلیظ باشد و بکدر و در حال است اگر سرخ و رقیق بود بلکه در هر موضعی که
محل برود طیب باشد انست که این قانون معمول کرده و امتلاء معده از طعام قبل از

انفصام

۱۸۹۱ ۱۵۱

[illegible]

استمساک و امتلاء امعا از ثقل [illegible] که از ادام [illegible] در استفراغ آن از معده و مالی با معده

نفخی و از امعاء [illegible] و کلا [illegible] حقنه کنند و [illegible] تخمه و فساد

هضم [illegible] هضم [illegible] باشد [illegible] ورم معده یا ضعف آن یا امتلا [illegible] در معده

و التصاق [illegible] معده و قبول کردن وی [illegible] لقمه [illegible]

سبب [illegible] ورم معده یا ضعف معده [illegible] باشد با امتلاء

اما دفع [illegible] مثل [illegible] و عود [illegible] استفراغ [illegible] فصد توان کرد

و فصد [illegible] تا [illegible] فی [illegible] لقمه نان [illegible] بعد از آن

[illegible] فصد [illegible] و اگر بعد از فصد کردن [illegible] قوی [illegible] قلیل از کباب

میل نمایند نافع بود [illegible] که اهل تجربه [illegible] با آنچه [illegible] و امتلا

مانع [illegible] و [illegible] امتلا [illegible] کسند [illegible] مرگ و فنا [illegible]

اسهال ادرار [illegible] و بعضی اطبا [illegible] امتلا و غیره [illegible]

الاعضاء چون مرضی [illegible] صحرای کربلا [illegible] روایت [illegible] خطا [illegible] و صواب آن بود که

مقتضای خیر الامور اوسطها [illegible] مقتضی [illegible] موجوده موانع

[illegible] و عرق [illegible] اکثر [illegible] ممتلی

باشد و اگر [illegible] مرض [illegible] بود [illegible] اشتغال [illegible] استفراغ را اولا [illegible] عدم استقرار

چون مقدار کشودن رگ صافن مثل مقدار امتلاء بدن اگر مطلق نقصان خونست کردن بیما
موافق کردن باشد چه اگر استفراغ فصال از رگ و ما فوق رگ بود که نیکو شود اما دون رگ ۱۴۰
نیز استفراغ نماید اما تجاوز از حد باعث ضعف معده و تغیر شیاف بدن را
نماید مثل بسبیل جذب و تحلیل و باید که تقدیم و تأخیر مذکور بر رو نقد و کشودن رگهای نیز
ملحوظ بود و اما سلیق و اکحل که اگر خون نقیه نواحی تو شود باکحل تو تر بدن بود
از جهت اشتمال شهات تو بدن که سلیق اکثر در اوجاع و اورام کبد و اورام حجاب
و وجع معده و ذات الجنب نافع باشد و باسلیق در اوجاع طحال و اورام طحال اگر اعلیه
و بود اولو در انسلیم امتلا ... شده از اوجاع که بدن باشد و اسلیم الکبیر از اوجاع طحال
بود و لیکن ذکر این منافع با قصد سلیم مثل یعنی جالینوس میگوید که سبز و السرت که مقصود
در انکسر نیارد تا انفصار خون که لو اندام یانی بی باید نبود خود نشود تا صحت و غش
... در دو نیز دارد لهای بلیغی یا اسیار بانت و حتی کعب یا فوق آحیت شعب دیگر و الرکن
بات شعبه او که در ما بین خنصر و بنصر از انکشتان با ستن ... اکر بدنافع ...
ونشر ... الی کدام ساع ... و دوار القیل که عظم ساق ... بود و اولی
است که قبل از فصد حمام رود و اورد باید جهار انکشت ... با ...
و عصابه قوی ... مع دلش جسمی ... و فصد کند ... صافن ... رگ
اوق

عروق است که تو یابان شعبه است اضافت سده از مقصد مستفرغ هم نامه از اضافی که بوده است

که نسبت او الاطلاق از نواحی عالیه است بعیده از جهت کار در اطمینت مستفرغ او [illegible] بیند و در بعضی از کتب

که موضع در بعضی از کتب تشنیف سده از مقصود و قطع مصافی است اما در نفسه در او اطمینت و او صاع معده

لواسیر قوی باشد و ماچه قصد گاهی یا دو ارانی که مولوان [illegible] و ماء ایشان [illegible] دانسته با بوده است

نافع باشد اما وقت ایشاده بر قصد گاهی در ضعف کرده اند و از گاهی بحران [illegible] را وان

عروقیست که میان [illegible] السناده [illegible] سده اکبر از نقل خصوص در [illegible] و [illegible] صداع

[illegible] دایم و مزمن باشد و شق [illegible] یعنی [illegible] سده از [illegible] یعنی درد سر و قروح راس مطلق باشد

و عرقان ملونان [illegible] سده از مقصود [illegible] صداع مزمن [illegible]

و [illegible] مزمن و در [illegible] و [illegible] احوال [illegible] در [illegible] ساق و در اکثر مردم ظاهر

[illegible] [illegible] یا دستانی [illegible] که [illegible] و فرج [illegible] [illegible] را

[illegible] [illegible] از آنکه ظاهر [illegible] سده [illegible] نافع [illegible] و قبل [illegible] [illegible] معده و وجع

او [illegible] [illegible] و دوا جات باکه دو [illegible] دیگر از [illegible] سده [illegible] عرض

و [illegible] علت جذام و [illegible] شدید [illegible] النفس و [illegible] ذات [illegible]

[illegible] در [illegible] طحال [illegible] باشد [illegible] بعضی [illegible] سده اکبر

مطلب [illegible] و کدورت [illegible] و [illegible] باشد [illegible] باشد

و بیشتر از آن کسی که مستعد امتلاءات نباشد و صرع نیاورد منفعت شود و عرق [illegible] را بیننده

گفت بیننده [illegible] تا کانه لطیف حاصل شده باشد و اوجاع رستم مقادمه بود و [illegible] استخوان بوده

کرده است و سد دلالت معین حسب الم شده و رگ چهار رگ است درین چهار رگ بود و از [illegible] فوق

تا بکند اگر خواهند از قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و اورام و [illegible] و قروح و [illegible] شقاق قوی خناق

و رگ زیر زبان که بر باطن ذقن واقع است سد السر [illegible] در خواص و اورام [illegible] فصد [illegible] و رگی که در

زیر زبان است [illegible] نفع [illegible] بجای که از دم حادث شده باشد و عرق [illegible] حجری که [illegible]

از لثه باشد [illegible] طرف شود [illegible] سفلی است و عرق [illegible] انگشت [illegible] اگر [illegible]

مسطور بود [illegible] و آن موضع [illegible] شده از [illegible] و دو عرق [illegible] که یکی [illegible] است [illegible] و

دیگری در [illegible] واسطه استسقا [illegible] علل الطحال است [illegible] رگها که [illegible] حرف

عیر [illegible] بود اما [illegible] معصور [illegible] انگشت ابهام و [illegible] عظیم [illegible] اوجاع

[illegible] کنند افضل [illegible] ثواب [illegible] اورا [illegible]

[illegible] بود [illegible] کرده [illegible] خواب [illegible] از اجزا [illegible]

علامه شیرازی [illegible] در منفعت او [illegible] است و در طب [illegible]

دیگر که [illegible] باطن [illegible] منفعت [illegible] منفعت [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible] شدن [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible]

١١

المقصد الثانی از خط ضعیف و [illegible] بعد آنکه فصد را در وقت باشد و وقت احتیاط [illegible] وقت اضطرار [illegible]
[illegible] و فصدی توان کرد و اقتصار آن بعدم [illegible] باشد یا الامر [illegible] لیجهت آن علت [illegible] وقت [illegible]
فصل [illegible] اوسط شهر [illegible] یعنی روز [illegible] میان روز [illegible] وقت [illegible]
[illegible] حرارت باشد [illegible] وقت [illegible] و [illegible] باید
فصد [illegible] و [illegible] کرد [illegible] لمانع [illegible] و واجب است که [illegible]
[illegible] [illegible] اعمال [illegible] [illegible] که [illegible] خود و [illegible]
[illegible] کاستن [illegible] فصادی [illegible] [illegible] و [illegible] فصد
[illegible] تا [illegible] و [illegible] گذارد و [illegible]
علامت [illegible] بعد از فصد کردن [illegible]
[illegible] که [illegible] در جلد [illegible] شده باشد و بعد [illegible] [illegible] خود [illegible]
در موضع [illegible] و [illegible] باید و اگر [illegible] عرق [illegible]
[illegible] عرق [illegible] کند و [illegible] عرق [illegible] علامت [illegible]
که [illegible] عرق [illegible] دست [illegible] و [illegible] کرده [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] و [illegible] باید که [illegible] [illegible] باشد [illegible] قال و [illegible]
[illegible] ابهام و وسطی [illegible] انگشت [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] مقصود و [illegible] باقی [illegible] فصد [illegible] باشد [illegible] اولی [illegible]

علاوه بر آن باشد که گفته شد و با آنکه صحت [illegible] و [illegible] الکل [illegible]

[illegible] [illegible] کنند یا قصد اسباغ روغن [illegible] و ورود [illegible] [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کرده با علیا [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible]

[illegible] [illegible] واجب است که با فصاد [illegible] کثیر [illegible] [illegible]

باشد چرا که در [illegible] [illegible] [illegible] قبل الذراع استعمال [illegible] [illegible]

که با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زیاده باد [illegible]

و [illegible] رجب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

و دوار الصبور و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ارا [illegible] و [illegible] او را

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و قبل از [illegible]

و وقت [illegible] قصد قی کردن [illegible] [illegible] و [illegible] خواهد [illegible] حافظ قوت [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخراج دم که از علامات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اخلاط [illegible] [illegible] و انواع [illegible] [illegible] و تحصیل آن در زمان

زمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] تعیین مقدار [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تعیین مقدار [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جوان [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

جی

باید و نقصان نکند و دانسته باشد که اصلاح بواسطه مقدار آن باشد که تا آن زمان خون
و نفس بیرون نیاید نکرده از گرفتن خون یا از نا خون امان نباشد چنان که بیرون آید مادامکه
حس دیده و رنگ سیاه تغییر ننماید و اگر چنانکه بعضی موضع محل گرفتن رنج بیش از جریان
امتلای بسیار گردد و بعضی از آب رقیق و در ایام مرطوب بیاورد و دانسته باشد که رعایت شده مزاج
گشته ۲ اول فصد را بسیار علاج کرده بعضی بقوت منافع کردن و دیکر آنکه با قوت مندفع کرده باشد
حبس لازم بود و چون بسیار کرده باشد لازم باشد و چون در وقت که مادام سیاه و غلیظ بود
و حمرت مانند که یک علاج دست مالی نکرده حبس لازم باشد و گاه باشد که در اول خروج سفید و
رقیق بود و بعد از آن سیاه و غلیظ گردد و از خصیت غلیظ این امر واقع شود منفعت بسیار از قوت
تضعیف باید حبس دون و بستن رگ لازم باشد و اگر عارض باشد تلوث و تطلی رواق و خیالات
حادث شود منع واجب بود و بعد از فصد کردن خواب نکند و ریاضت و تمشی و حمام محلل
منافی ... بعد از فصد استراحت باید نمود و باید اگر ضعیف شود
و منع دفعه مقدار خون گرفتن بهتر است که تکرار کنند و بعد از آن فصد عدم
یک مرتبه بود اما بهتر است که دو سه روز فاصله شود و چون استعمال حجامت و ارسال علق و بعضی
باشد و اگر حجامت از فصد اتم است به وجه آنکه مقصود تنقیه نفس عضو و نواحی جلد و اطراف
استفراغ بمقدار اند و گاهی مانع از فصد کردن مثل طفولیت یا ضعف یکی از اعضای رئیسه
باشد رخ نماید و حجامت در این وقت نافع است که حجامت کمتر از استفراغ از عضو ...

و استفراغ ادویه قوی ممکن نگردد علاج جمله این امراض بحجامت نافع باشد خصوصاً حجامت

حجامت ساق و ... و داء الفیل و ... اما انواع حجامت و منافع آن حجامت نقره قفا

در ... حجامت ... و حجامت ... کمتر ... نفع ... و ... سنگ ... مثانه

... و حجامت ... ثقل حاجبین و جفن ... و در ... تحت

... حجامت ... و ... نفع بود و حجامت ... عظیم ... بود چرا که

کاهل ... مقعد و ... و حجامت ... درد ... و حجامت ...

که در ... و ... قیفال ... قیفال ... در ...

قیفال ... اعضای که در ... و ... و ...

و ... و حجامت ... یعنی محل اجتماع محدبین که وسط ... نافع باشد ... امراض

دمویه ... و حجامت ... و ... و حجامت ... که

... و ... که ... از ... و ... که ...

میان ... و ... اختلاط ... نافع ... و ...

چرا که ... و ... امراض ... از

جرب و ... و حجامت ... و ... نافع بود و ...

... و حجامت ... و ... و ...

در ... مثانه و رحم ... نافع ... و حجامت محدبین ... ورم خصیتین و جراحات

محدبین و

۱۴۹ ۸۶

بن ... شده و حجامت ... از ضعف ... او ... و حرامات ... او ... را ...

کند و حجامت ... [illegible] ... و ... [illegible] ... در ساق

و در ... سازد و حجامت ... [illegible] ... و عروق ... و ... [illegible] ... مطلق

حجامت ... ضعیف کرده ... [illegible] ... و ... حجامت ... [illegible] ... دوازدهم

... [illegible] ... و حجامت ... [illegible] ... بان ...

... [illegible] ... حجامت ... [illegible] ... ضعف ... و حجامت ... [illegible]

... بود و حجامت ... [illegible] ... و حجامت ... ضعف معده ...

... [illegible] ... و حجامت ... [illegible] ... و ... [illegible]

... بود و ... [illegible] ... حجامت ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... از ...

واجب ... [illegible] ... حجامت ... [illegible] ... حجامت ...

در ... الدم ... قبل از حجامت ... [illegible] ...

حجامت ... [illegible] ... والا ... [illegible]

... [illegible] ... موضع حجامت ... [illegible]

... [illegible] ... و در حجامت ... [illegible]
و ... موضع محجمه در اول ... [illegible] ...

بابت که مو منع التشان محرم به کند می‌گیرند سعفه و علاج آن نیست که چون با اسهال
بجوالیان مقدار کرد بنا به مسهلات منع گشته و لازم است که محجم را غذا مسلک مشت و مرغ و تنبیه ملح
و درون باهوات کاسنی با شکر و کاسه‌ها که خورانند و چون با درستیا به حجامت کنند و اصل آنست
سکه حجامت نکنند علق یا هنگی کنند که مطلقه حجامت با دواز نفس عضو و حیدی آخر رسد
محجمه بود و ازین درامراض حاد مثل صرع و نوبا و سعفه و کلف و منشر و دمامیل قروح و نار فارسی محجوم است تا اره قوت تا دوره الی الرض
در حاله مستحکم شده باشد تا به تصرع نرساند و حجامت انبع و تیزه مادّه آن فاسد و علاج آن اصلاح جوهر خون تا مزاج نیز محجم
نفس عضو تعصب و ورم نشود و دیگران الیاف حجامت نافع تر است تعلیق علق که در اینجا بنابر استعمال نیاسخ
نیست بیان احوال آن نیاز است بیان که میگویند که بعضی آنست که بطیخ جلی بمیت نیست
با بعداز آن تفصیل حجامت نمایند چرا که شاید شهادت تجربه اطبا رسیده بود بت یا اسم عربی و در فارسی دم و
حمی و اسم جاد قروح رو بیت و آنچه در آن جمعیت است شش نوع است اول علیم الراس یعنی کحلی الجلد
کحلی بسواد علیم الراس احمر دوم ذات الشعر یعنی شبیه دار است بسیار یا مو مانی آن
ماهی است که یعلف بعضی از آن متعاب آن با سمرا و العصان الحمر لونه هم آنکه مرادها اطوس و خطوط
لازورد یه باشد و شبیه الاوان با وعلوی بود و او فلوب هم غیبت ایشان که در بیان جمهور بیشتر به است
وانزار دیگر که گویند اوان صبح لفقه داشته باشد اغالب بروی در رفته لاجورد و حضرت نمود
علق که از میاه حماتیه پیدا کرده باشد و آنچه و معالجه استعمال میکنند بیشتر است از علق
که از میاه حلیه پیدا باشد الدرا یا وای تصفه علوح بندکه ماهی آن که با لای محلق

که جهت این بود علاج [illegible] خطر [illegible] یعنی مستند باشد [illegible] استفراغ مستند الحجب یعنی آنکه
حرارتش [illegible] زرد یا سود کم کیفی اللون [illegible] اند درین حالت علاج [illegible] بود هم اگر در
[illegible] مانند [illegible] کوچک سزاوار است [illegible] شیشه
خصوص که در جایهای روان باشد و دیگر را اختیار نکنند و انرا [illegible] الواقع دانند و حسب
کمانز اقل از استعمال [illegible] باشد یا کلاب یعنی [illegible] اگر ممکن باشد و هر
[illegible] چون [illegible] لطیف بود [illegible] کند
بعد از آن [illegible] کرده موضع [illegible] را با [illegible] و
مالیدن الموضع [illegible] و چون اراده علق آن باشد [illegible]
بعد از آن استعمال [illegible] موضع [illegible] از چون
چون ممتلی شود و اراده [illegible]
بدان [illegible]
بان [illegible] محرق [illegible]
و [illegible]
کار [illegible] متعلق نگرفتن ماده چون دفع [illegible] المزاج [illegible]
چون [illegible] المزاج [illegible] علاج [illegible]

لگر نشود

حرف

مقصد ثانی در علم ... [illegible] در بیان علامات و علاجات سوء المزاج حار یابس بدانکه چون ...

اول فصل بیان ... [illegible] این مختصر را طول انسابیم فاما علامات سوء المزاج حار یابس ... [illegible] ... و

... [illegible] ... و صلابت و خشونت ... [illegible] ... و تعقف ... [illegible] ... نبض ... [illegible]

... [illegible] ... و غلظت و خشونت و ... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... علامات ... [illegible] ... از ... [illegible]

و ... [illegible] ... و ... [illegible] ... مجاری ... [illegible] ... [illegible]

و ... [illegible] ... و ... [illegible] ... و علاجات سوء المزاج حار یابس

اوویه ... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... [illegible] ... عرق ... [illegible]

عرق ... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ... تخم ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ... و اگر ... [illegible]

... [illegible] ... تخم ... [illegible] ... تخم ... [illegible]

... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... و اگر ... [illegible] ... تخم ... [illegible] ... مثقال تخم ... [illegible]

... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ... تخم ... [illegible]

و تخم ... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible]

یعنی مغز و ناقها و درد بادام شیره تخم خیار و تخم خربزه کاسنی مثقال و لعاب خطمی سفید
و تخم خشخاش و الک هست مغز تخم کدو هر یک حرارت و فی مرض شیر خشخاش ملین ده مثقال [illegible] صندل اضافه شود
اگر لازم باشد بخور باید بالای آب کدوی سر کشیده و جو کوفته بااب کاسنی تا ده درهم بخورد
بادام ده مثقال و شیر خرفه سیاه ده مثقال و تخم خیار شیره ده مثقال و روغن بادام مثقال بالصحی ازانی
شیر مع مرو اب حیار و کدو و تراشیده کدو و آب سیب و آب انار و حب تخم کلا انسه
لسان بعضی آن الوده نسبت بدر در شود و کسب دیاد معده و ناف روغن بنفشه و روغن کدو روغن
کدو و بارو روغن آن ازین سبب استعداد نموده تخم کدو و تخم کدو مغز نا تخم سیار مغز بادام شیرین
مغز تخم کدو مقشر و تخم خرفه سیاه ترب کشیده و الک استعمال نماید و روغن و کوکنار نماید و مقشر و
مرکب بید و گل بنفشه و هر یک بنفشه و خیارین و علو طریق صرف اب اطول و شیره
دم قطره بار تازه بود و کلاب کرفته با تسمیم از روغن بادام اگر لازم باشد تحته
بار روغن بنفشه و شیره تخم کدو ضماد نماید و الحرارت و رطوبت در دماغ باشد اگر حرارت باشد
از کدو مرزون باشد و تسکین و لعوق و روغن بادام ضماد کنند و گاه شیره کدو
رطوبت نقصانی بود و در مو هر دماغ بهم رسد و در صورت استعمال عرق صندل ارمجاج حیات سل
ساق [illegible] مزاج و درو زرد و گرده بود و بند [illegible] و کرد و روغن کلها
و جستاده و ترنج مقشر بنفشه و سکنجبین بیارید و هر [illegible] [illegible] استعمال [illegible] روان
بسیار باشد بنفشه تخم کدو استعمال اب و وقت مشغول بود و از جانب [illegible] و روی [illegible]

مکرر بیرون می‌فرمایند و از دوا که منع باید نمود خیار و حیار [illegible] و کلابی و البون [illegible] و بسیار و ماکولات که لطیف باشد

میل باید کرد و غذا از الشعیر بنابراین [illegible] کشک الشعیر و شوربا [illegible] بادام [illegible] الو و امثال

و [illegible] طعام [illegible] و [illegible] متناول کنند و اگر [illegible] باشد ماکولات [illegible] و مرغ [illegible] فربه [illegible]

که [illegible] باید و مانند [illegible] مرغ [illegible] و [illegible] بادام و مطبوخ [illegible]

بعضی از ملاطیع [illegible] می‌توان کرد [illegible] علامات [illegible] و علامات سوء المزاج حار [illegible] صفراوی علامات

صفرت [illegible] و [illegible] و [illegible] قبل خصوصا [illegible] السهات [illegible]

[illegible] صفرت و مرارت [illegible] و حرارت [illegible] [illegible] عطش [illegible]

[illegible] صفراوی [illegible] بیرون [illegible] ورود [illegible] خروج

[illegible] و [illegible] علامات [illegible] مزاج و علاوه [illegible] و [illegible]

[illegible] صفرو [illegible] علاج [illegible] الصباح و [illegible] صفراوی

با دویه و اغذیه مذکوره [illegible] طبیعت [illegible] و [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

و دو مثقال [illegible] و [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] در مقداری [illegible] روان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible]

و بعد از آن [illegible] کرده [illegible] مثقال [illegible] مثقال

[illegible]

[illegible] حاشیه

[illegible]

روغن بادام حرب کرده دران حل نمودند یا مطبوخی از مغز بادام یا روغن بنفشه و اگر با ادویه دیگر مرکب نباشد یا دوا دیگر در آن حل نکرده باشند مثقال است علیه زرد داخل میتوان کرد و اگر قوی المزاج خراقی در ماده صفراوی باشد آن زرد را مثقال است علیه کابلی یا علیه سیاه یا مر زرد و مثقال شانزده هم مناسب است و اگر مانعی از استعمال مرهمی مثل زکام و نزله و سردردانی در سینه بوده باشد بعوض میوه‌های ترش و میلیها او لیست بجهت کاسنی یک مثقال بهاری یا تخم خطمی سفید زرد و مثقال اصل السوس مخلوط مرهوص داخل کند و اگر مطبوخ در ماده صفراوی باشد مثقال عنب الثعلب بهار جوشانده مکرر بعضی اوقات عنب الثعلب و اگر کاسنی باشد در تابستان یا تخم خربزه یا تخم خیار و خرفه و عوض روغن بادام یا بعضی از انواع مطبوخ مناسب مزاج کند و اگر ماده صفراوی بسیار باشد مسهل مثل مقل ازرق و ماش و اگر ماده صفراوی بسیار باشد مسهل مثل مقل ازرق و ماش را نخواهد و اگر ماده صفراوی بسیار باشد مسهل مثل مقل ازرق و ماش را نخواهد و بارش را تخم خلنجان زرد و هم مثل ارزان ان تخم هم لوز سه زرد بکوبند یا

بجوشانند و صاف نموده بنوشند و اگر حرم مثقال نوزده درم هم لوز سه دانه مکسر و مغز مخرق لوز تخم هلیله کابلی هم اضافه نمایند و اگر محتاج مسهل مذکوره باشند در همه بار و بند جنبی هم مثقال سه دانه و اگر قوت باشد نمونیا و کنیر اجبار بجهانکند و اگر قوت مثقال اعتبار سه نخود و مکرر داده مثقال سکنجبین ساده قند و مثقال ان سه دانه سیاه نمکو باشد بر روی سکنجبین طباشیر او علی سبیل سعوط کند و مسهل صفرا که مرکب عنب الثعلب و قند و قاون است مسهل مسهل است بمقدار طبایع مختلف مدد و اخراج مثقال پانزده

چون اعضا و امعا آموده برای قبول فعل مسهل [illegible] استعداد یافت چند روز متوالی مسهل [illegible] تا عدم
مانع استحکام رفتن بود و بعد از خوردن مسهل آمدن [illegible] سبک کردن مسهل اشتها [illegible] و ملایم [illegible]
روحی [illegible] و کم کردن طعام کردن اگر مسهل [illegible] موجب [illegible] باشد باید رطل یا نیم رطل یا دو رطل آب
[illegible] کنند [illegible] قوت و سلامت حواس و اخراج ضعف [illegible] انتها [illegible] ملایم [illegible]
تا ملامت [illegible] رجوع کرد پس اگر [illegible] باشد و تکرار [illegible] باشد و اگر مسهل [illegible] قریب [illegible]
[illegible] موت شد یا [illegible] فوق [illegible] باید [illegible] بدن باشد
و [illegible] باید [illegible] سیاه [illegible] باشد و اگر [illegible] مسهل متغیر
باشد [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] خواب [illegible]
باید [illegible] از روی [illegible] بسیار بخورد [illegible] آن کنند و اگر غثیان آید [illegible]
استفراغ تمام [illegible] بعد از غثیان [illegible] و [illegible] سعتر [illegible]
علامات [illegible] که [illegible] باشد [illegible] اطراف [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] ملایم [illegible] و اگر مسهل
قوی شود [illegible] باشد و شروع آن در عمل [illegible] بخوابند و اگر ضعف [illegible] نخوابند اما بعد از وقوع
در عمل خواب [illegible] در صورت [illegible] شده و بعد از مسهل خوردن [illegible] کردن [illegible]
[illegible] کند [illegible] لازم بود اما بعد از اطمینان [illegible] اندک اندک حرکت

کند

گیرند مطبوخ افتیمون نافع باشد و حب ایارج فیقرا و حب الکرم معتادی که او را استعمال ارواح و مسهل
بیت دواناست تعیین کرده و بکرده وقت احتیاج قطع عمل بالکرم مسهل الرسن و بعد از
جایز باشد ماء الشعیر و ماء الجبن بعد از التهاب عدم باشد و خوردن غذا قبل از شرب
دوا و بعد از آن خوب باشد بعضی را که حار المزاج و ضعیف الترکیب و ضعف المعده بود و گاه قبل از
آنکه ماء الشعیر و ماء اللبن مواد حرارت تسکین کند و شب و دیگر تمام عمل در خوردن
غذا تواند به آنکه مسهل و بطول الشرب و داشت زیاد باشد و ماء النان منقوع در ریحان
بعد از شرب مسهل و قبل از اسهال این دوا خوردن و حکم تمام عمل مسهل باشد مگر آنکه بود امرد
که تمام معتدل باشد و در بعضی اول تمام مسکن کردن حرارت شده و در بعضی مسهل بحکم آن
مناسب بود و اگر مسهل عمل کند تخفیف آن اعراض الا آن شیء شود مگر
باشد و الا ماء العسل با آب عسل یا آلیکوره و چلمرده باشد بنوشند با اخلاط
با استعمال حقنه کنند و اما جمع مثابه دو مسهل در یک روز خطر و خطا باشد و واجب است که معده
را با آب گرم شوید تا قبل بشوید و محرور المزاج را بعد از شرب مسهل از فعل کمتر
باید استعمال دو عمل کند و ضعفای است و استعمال باید و معتدل المزاج را
مزرکنان در سلم اوقات معمول با آنکه مرویست و اول ماء الشعیر بعد از استعمال قوی
مسهل دفع غائله وی کند و بعضی تا دو روز مرضه بود و در وقت احتیاجی

است میل کند بعلت صیف و بعد از آن بهار و در وقت اعتدال نهار و در هوائی که نه بسیار سرد و نه گرم

و حصول فضل باشد بعد از طلوع شمس و بعد از آن شب و بسیار که او رسد تا استعمال نماید او را و لکن

علامات سوء المزاج ساذج باشد بعد از آن علامات [illegible] تبدیل باید [illegible] در ذکر علامات

علامات سوء المزاج ساذج بارد و علامات مزاج بارد [illegible] و علامات الفارسی [illegible]

بلغم لون و صلابت و علامت آن [illegible] و بیاض و صورت او بیاض و

کمی [illegible] و جسمت [illegible] صاحب [illegible] ضعف و خفا عروق و [illegible] و نقصان و

ضعف حاست الحواس یعنی دست و پا و ضعیفی عصب و خفا [illegible] اعضا قلت [illegible]

عطش و [illegible] کثرت [illegible] قرص زبان [illegible] و [illegible] و حیا و [illegible]

[illegible] و ضعف و [illegible] النقص و قصور [illegible] و لعاب [illegible] القعال [illegible]

از [illegible] القعال و انقطاع [illegible] قلت الصباح و عدم السوار الصباح و [illegible]

کثرت [illegible] و بادی از [illegible] است سستی در مفاصل و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] علامات مزاج [illegible] و حصول [illegible] علاج [illegible] [illegible]

[illegible] الحیوة یا معجون [illegible] اتریاق اربعه یا [illegible] است یا [illegible]

[illegible] یا تریاق فاروق و اکثر [illegible] بود [illegible] معجون [illegible] المزاج یا [illegible]

معجون [illegible] یا [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

ازوکلس

ومرهم سودمند جهت ... از هر یک جزوی و موم سفید سه درم و روغن زنبق و روغن
یاسمین و روغن ... از هر کدام ... که مرهم ... [illegible] ... کرده ...
... [illegible] ... آن ... ترشیدن ... [illegible]
و ... [illegible] ... و ... [illegible] ... الزوفا ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... [illegible] ... کرده ... [illegible]
... [illegible] ... معجون ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... از هر کدام ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

و با سپیده بیضه و روغن گل که بعد از ان چنانکه گفتیم مشهور است دوائی که با مشک سازند و طلا

کنند یا سپید و اگر بسبب مزاج مذکور بود بسبب معجون بسیار ساختن و معجون سنبل و معجون قسط و مثل ان

طلا بلی و بعد علی یا بعض بواسیر یا بواسیر عود و جوارش اترج و جوارش مصطکی و جوارش

مفرد و اقوی از این بود و دهن گل و غیر ان بستانند و بنوشد و قافلا و هر کدام که کاربست شود و اقتصار بر ان کنند

و بسبب آن شدن و غیر ان بسیار بود و نشسته عود و زیره بسیار مشک با اطعمه اکثر و بعضی تخم

او و بیست حبه الحدید اکثر و اسیر که با ان ضم باشد ارکان او حب مثقال با نیم مثقال و

نیم درم ساسل الطیب و مصطکی و قرنفل و هر دو وزن او برده با اسباب مورد و بعضی نقل و دیگر

با روغن لادن و روغن مصطکی و روغن قسط و روغن ناردین و روغن گل با زیت با مصطکی

سنبل و عود و قرنفل مسحوق یا فیه است و اگر در کبد بنا معجون اگر معجون سنبل و دوا الکرکم

بالمدد ... از هر یک که ان باشد یک مثقال و طریق سه روز روغن و فارسی از هر دانه تا

یک مثقال با قرص گل یا قرص ... یا قرص ... چهار از هر کدام که اعضا باشد تا یک مثقال تا

نیم مثقال ... ماء ... با سکنجبین بزوری چهار و یک مثقال ... را ... با کلاب ...

کرده یا فقیع یا ... و دوائی که افضل الا طبا حالینوس انرا موافق دانسته و قطعه ... از ان دو

... که مقدم ... و بسیار نافع اوست ... ممنوع العجم ... عسل

... یک مثقال نصف ... و اشتغال از هر یک دو مثقال و عسل ... علی ...

و ...

واحد و شفا یابیم حب الغت [illegible] مثقال [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال

[illegible] مصطکی [illegible] مثقال [illegible] تربت [illegible] و [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] زعفران [illegible] نافع است و اگر [illegible] طول بود

قرص [illegible] یا قرص [illegible] یا [illegible] یا قرص [illegible] مثقال یا [illegible] مثقال [illegible]

یا [illegible] مثقال [illegible] مصطکی و اگر [illegible] باشد [illegible]

معجون [illegible] معجون [illegible] و معجون [illegible] از هر کدام [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال

[illegible] روغن [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]

و مصطکی از هر کدام [illegible] مثقال [illegible] عدد [illegible] و یک [illegible] و نیم [illegible] کرده

[illegible] نافع بود و اگر [illegible] یک مثقال [illegible] یا [illegible] یا معجون

[illegible] و [illegible] مثقال [illegible] حاصل شده باشد معجون [illegible]

و [illegible] از هر یک مثقال [illegible] و [illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible]

مثقال [illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible] و [illegible] مصری [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] با گلاب و شربت [illegible]

و [illegible] این [illegible] هندی و [illegible] هندی و بادیان [illegible] و دارچینی [illegible]

هندی و [illegible] و دارچینی و مصطکی و [illegible] عود [illegible] المزاج [illegible]

و تسکین ... در روده چون نان سوخته را در میان بالطبع ... بالطبع کوفته کرده بعد در حمول
کرده ... بخور دارد و تحلیل کند و کوفت ادویه حیوانات و حب الآس بالخواص ما انیسون ...
سبب دواء جیمی و سرطان و فلفل و فلفل دراز و زعفران و اکرمش بحرقی باشند الکاکنج و
لیمو اولی است و حب الآس و المراج لسبی که مسکن مربع و کند و غیر بمار الباهره دانه دواء جمی
درهم کوبیده ... متطول با ... نافع باشد والله اعلم ... و در علامات سوء المزاج
بارد رطب مادی طبعی و معالجات آن علامات ماده بلغم احساس ثقل با ... ثقل و هم ...
ذهن و ... و ... و ... مقدم ... و ... لون ... کثرت ... و ...
... و ... دست ... اسهال ... عطش ... طول و ... مرض ...
میل ... و ... منبسط ... و استرخاء و سستی اعضا ضعف ... و ... کثرت
خواب و خوابها که ... شود در آنها سیاه و ... علاج اصطلاح ... انضاج و اسهال ...
استعمال ... روز اول ... و بخشم ... از ... بکنند ... و
ما دیان ... پنج ... از هر یک ده مثقال ... و ... مدانه از ... واحد
شش مثقال ... ده ... ازهر یک پنج ...
مثقال ... کرده ... روز ... اصل السوس ... بعد ... ...
... از هر یک ... مثقال ... دانه ... ماء ... ماء ... بکار ...

از دهان

در دهاب دوست دوم حروف خواب دوست مثقال اطرفل صفر دوست سوم دودرم
انارج صفر انا مثقال محلول در آب ساعته اورق نقره بجهد مثقال سکنجبین بلغ ماسید اسکوجه
وفطوریون وقی تیرانجبین یک مثقال داصل مطبوخ روز دوم کنند و اگر در سینه شهد ریسا و
فراسیون دوروغا بالس از هر کدام یک مثقال و اگر در معده و کبد شاه اسپرس رومی دنجم کوفت
از هر یک دو مثقال و اگر در طحال یا ثه بوست بیخ کبر دو مثقال و اگر در مثانه تخم خیر
کبر یک سیمثقال و اگر در مفاصل یا ثه در بخار و لوزیان مصری از کل واحد دو مثقال و ذکر
ملبی یا بسنه شکاعی و باداورد از هر یک دو مثقال اضافه نمایند روز سوم بعوض بادیان و بیخ کاسنی
و بیخ کرفس بوست بیخ بادیان دو مثقال و تخم کاسنی سه مثقال و تخم کرفس یک مثقال و اصل سیخ
نمایند و سه مثقال السنا مکی اضافه کنند روز چهارم کل بنفشه کوشنجبین سنا مکی از هر
کدام چهار مثقال بوست میلیه کابلی عنب الثعلب سیاوشان بادیان بوست بیخ کاسنی
اصل السوس مجموع از هر یک دو مثقال السنا مکی سه مثقال شکر صفی از کل واحد شش مثقال یا
اسطوخودس و فطوریون یا ریسا و روغا و شراب بنفشه یا شراب بوست بیخ کبر یا بورق ان و
لوزیان یا شکاعی و باداورد بحسب اختلاف اعراض مذکوره بحوریه مذکوره داده مثقال
شربت خراسانی دوده مثقال معجون فلم حیا سبز یا یک مثقال روغن بادام خیر

ادخال مر

مقاطعه
محصوص

کرده و از اول بوده بیمار شده و بعد از تجویز اگر طبیعت قوت صحیح یابد تدارک نماید و الا [illegible]

روز دوم جوشانده و روز سوم منضج [illegible] سیوم و روز ششم با ظهور علامات نضج مسهل بدهد و هم [illegible]

سرد [illegible] السند [illegible] محمود [illegible] منضج بعض [illegible] نشیده [illegible] بادام چرب کرده و ثقل عطاری [illegible]

مثل [illegible] و اگر محتاج باشد [illegible] شربت [illegible] حنظل [illegible]

و [illegible] عمل [illegible] و اگر [illegible] منضج [illegible] منقل [illegible] علاوه [illegible] و اگر ماده [illegible]

باشد [illegible] سوم [illegible] دوم و سوم عمل [illegible] و اگر منضج قبول [illegible] مسهل [illegible]

معجون [illegible] و [illegible] خون [illegible] مسهل [illegible]

[illegible] اما [illegible] مزاجی [illegible]

حرارت در علاج [illegible] در علامات و معالجات [illegible] مزاج [illegible]

[illegible] کالاطبا [illegible] علامات [illegible] در [illegible] مقدمه [illegible]

[illegible] آن [illegible] ما [illegible] مزاج [illegible]

[illegible] و [illegible] مزاج [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] مزاج طبیعت [illegible] و واسطه [illegible]

[illegible] تا [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] اعمال [illegible] باشد و دیگر [illegible] طبیعت [illegible]

مشغول شدن بسلیح و املاح است بسیار اگر علت ضعف دردنی مرد و ضعف الحرارت
از جهت آن ضعف نافع اما از جهت ضعف دیگر چنانکه گفته شد اما اگر
حار باشد بسیار باو تن ترکیب بود و لهذا تر به جهت این املاح اکثر اغذیه و اشربه
ضرور میشود مثل استعمال کردن امور حاره بجهت شطوط انهار و سواحل بحار و یا ضعف معتدله
کشیدن بخار مسیح و تفریح بدن با ادهان کثیره و دوام بعمل و بعد از ریاضت غذا نمودن بآب
ما الشعیر و بکلیه یا آلوده از تسمه و تخم خشخاش و عناب بیند و روغن بادام و استعمال کردن آب ملین و الی معتدل
الحرارت بدوران بنفشه و نیلوفر و بابونه و خرفه به شد و مانند نمودن در آن و بعد از خروج ترجیح
درهم کردن و در میان نشست با آب الارض و جوان نشسته الالهیج ما شیر بزی یا بول الکلب بعید العهد و در العصید
نمودن او و بعد از ان بطرف مثل اسفاناج و علف سود و کاهو ار دون در ظرف چینی و شیر دون و مانند آن
یا مانند آن و بعد از خرما نضج عشب که از معده بگذرد و با روغن بنفشه و ترس مرغ و تکرد کجبیر
آمدن و اعاده ارن و تفریح بدن تا انسا نمودن و بعد از ان اندکی اجلاب و نشسته و در ماه جبر
کردن و بعد از ان تغذیه بمرق و سمبا نوریا یا ترشی جوان مرغ مشتمس و کبوتر بچه و گوشت گوسفند یکساله
یا با جبه گوسفند و بریانه یا زرده تخم مرغ نیمبرشت یا اسمکت یا از زعراجی یا زبت عسل ببت یا حبیر
سفید کردن و شربت و استراحت نمودن و مرکب حرکات بعد بدنیه و نفسانیه یک ساعت
یا دو روز اگر غذا از معده گذشته یا آلوده از ریاضت و آب نشسته و تخم ریحان و عرق کادر با سبو
مثل انجیر و انگور و آب انار شیرین و شیرین و توت شیرین و ملو و زردالو و نشکره و امثال

و از حلویات مثل بادام قندی و دوردات نباتات و ابتدا خورد و آنچه گفته شد این سوءالمزاج
مناسبت دارد و نیز گاورس با نبات با پرهیز با شیره با شربت [illegible] با شربت [illegible]
که [illegible] با آب و [illegible] و مستعمل [illegible] با [illegible] شربت [illegible] و با [illegible]
با [illegible] شیرازی و [illegible] و [illegible] با [illegible] از [illegible]
[illegible] گاورس با نبات [illegible] آب [illegible] بوده [illegible]
مناسبت و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و بادام و [illegible] با روغن [illegible] و اگر [illegible] در [illegible] باشد [illegible] با [illegible]
[illegible] و [illegible] کردن و [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] بارده [illegible]
و در فصل [illegible] و از [illegible] استعمال ادویه [illegible] و [illegible] تریاق [illegible] کرد [illegible]
[illegible] عامیه در ذکر علامات و علاجات سوءالمزاج بارد یابس مادی سوداوی
علامات خشکی و لاغری و تیرگی رنگ رو و چشم و بدن احساس ثقلی [illegible] و [illegible]
و غلظت [illegible] مزاج و [illegible] و [illegible] و تدبیر مقدم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] کثرت [illegible]
در [illegible] و سواد [illegible] و غلظت قاروره [illegible] فضلات خارجه [illegible]
و [illegible] کثرت [illegible] و [illegible] احلام [illegible]
اشیاء مطلقه [illegible] علاج اسهال [illegible] و [illegible] با [illegible] و اخراج [illegible]
با [illegible] روز [illegible] و [illegible] تا [illegible] از [illegible] خود

[illegible]

۱۶۶

مثقال [illegible] از هر کدام سه مثقال تخم خطمی یک مثقال [illegible] نموده

هفت [illegible] آفتابی از [illegible] هفت مثقال [illegible] حل کرده بنوشند [illegible] دوم [illegible]

اصل السوس [illegible] تخم کشوث از هر یک دو مثقال [illegible] مثقال [illegible]

هفت [illegible] تخم کاسنی [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

و اگر [illegible] محرق [illegible] مثقال تخم خیارین پنج مثقال [illegible]

و [illegible] تخم کشوث تخم [illegible]

افسنتین [illegible] اصل السوس [illegible]

اسطوخودوس افسنتین رومی از هر یک دو مثقال تخم کاسنی [illegible] بسفایج [illegible]

منقی از هر کدام سه مثقال تخم خطمی یک مثقال [illegible] هفت [illegible] نموده [illegible]

[illegible] از هر یک هفت مثقال در آن حل نموده بنوشند و اگر [illegible] محرق [illegible] صفرا

بجای [illegible] بسفایج و افسنتین و [illegible] حل [illegible] دو مثقال [illegible] تخم خیارین از

هر کدام [illegible] مثقال [illegible] داخل [illegible] اما داخل کردن [illegible]

چون فایده [illegible] زیاده کردن [illegible]

[illegible] روز چهارم [illegible] تاریخ

[illegible] از هر کدام چهار مثقال [illegible]

و مالیخولیا ... افتیمون و اسطوخودوس نمایند و بعد پنج ... اصل السوس ... افتیمون

روغن هر یک ... ده مثقال شیر ... روغن ... بنفشه ... صبح اگر ...

... مثقال ... مثقال ... خورده باشد ... جلاب ... شیر ...

... ده مثقال روغن بادام ... مثقال ... اگر ضعف ... کنند و

مسهل صبح روز اول با روغن ... چهل مثقال ... دو روز ... بنفشه ... و روز

با شیر ... بعد از آن ... اگر ... صبح ... دو روز ... صبح بعد از ...

و روز بعد از آن مسهل ... چهار ... مثقال افتیمون افریطی در کتان بسته که ...

مطبوخ ... در آن انداخته با مرداری ... معمول ... درم

... معمول ... افتیمون ... و مصطکی ... اسطوخودوس از

هر کدام ... مسهل نمایند و اگر ... مسهل ... اسطوخودوس ... درم

هلیله ... هفت درم ... و دو درم ... صاف ... تا ...

خورده ... چهار درم افتیمون در کتان بسته در آن اندازند و بعد از ... و ...

فرو گرفته ... صاف نمایند ... مثقال ... خمیر ... زان

... و ... روغن بادام ... نمایند و روز بعد از آن

... هر یک ... مثقال ... گرفته ... خورده ...

و ... مزاج سوداوی ... تا ... که ... و ...

التمام

العمل استامیدن آن لطف این بادان است که بگیرند و دو نیار ارزق خشم صحیح المزاج حوان
که مدت حمل او را از استامیدن آن که شته باشد و جندبادستر شته تر و کاور بان یکاسی و کاهو یا
کشنیز تر یا ارزانیز تا علف جو یا ارزجو یا ارزنک تا خشبش بر قطونا مانند و هر دو را از آن در
وقت عزوف لقاح دشام شته مثل که هر روز یکی بخ مقدار و بمثقال مقاوم تا شیر او در طرفی
چینی یا غضاری مدوشیده و در یک سبکی بمثقال یا کرده با الش ملایم کوبیده و در یک جام چو
یا جوب تر روبت کنده که هوا را بهیچ جهت نرسیده باشد برهم زنند تا نه شبانه روز و لحظه لحظه دور زد
را با مار به نشمی سعید یا لات عرب تر کرده پاک کنند تا نقطها و شیرهای موجه داخل نشود و چون بگیرد
خوش بزند مقدار سه درم که نصف مثقال است و کلدو مثقال است از سکنجبین ساده نیشکری یا عسلی صاف
الحموضت یعنی کوزه ای سرسبز نی عالب نو دران باشیده میخوبیده باشد تا شیه غلیظ و خاثر
کرده و بعد از انش فرو گرفته در گرمابی سفته که سر سبا او بخه باشد اصابه و طرفی چینی یا
غضاری عمیق دران کذارند تا الب ارزنک صاف شود و صحرا ان را
صاف بپیرا مرتبه دیگر در یک کرده بجوبند و کف انرا بگیرند و چون از کف پاک آید
فرو گرفته مقدار یک رطل آران باده مثقال سکنجبین انغوری که سرکه او ان است اضافه
قسمی تر مجوف مصمتی بیض از سرکه شده م کاوران بیزند و شان بکنند تا سه بحکم مرت
امیر سا و یوسف بیخ کاسنی از هر کدام چهل درم کلیخ کما قیطوس از هر کدام دانه بهار

[illegible] درم [illegible] بج [illegible] ده روز ماده [illegible] حب [illegible]

[illegible] سنبل الطیب از هر یک [illegible] درم [illegible] ادویه [illegible]

است [illegible] روز [illegible] روز دیگر [illegible] و چون [illegible]

افتیمون اقریطی [illegible] بسته و ده درم [illegible] زند و بعد از [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] نمانند و [illegible] مثقال [illegible] قوام اورند [illegible]

فاسد شود [illegible] شوند و بعد از [illegible] قانون [illegible]

عمل نمایند و [illegible] روز [illegible] را با دو [illegible] از [illegible] مشهور

[illegible] الورد [illegible] حب [illegible] الورد معمول است [illegible] درم [illegible] افتیمون [illegible]

دو درم سقمونیا [illegible] درم غاریقون [illegible] از [illegible] درم افتیمون

اقریطی [illegible] از هر کدام چهار درم [illegible] است [illegible]

حب [illegible] زند [illegible] دو [illegible] درم [illegible] اخلاط [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] درم افتیمون چهار درم [illegible] غاریقون [illegible] از [illegible] کرده [illegible]

[illegible] چهار [illegible] باشد [illegible] از [illegible] اوست [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] از هر دو [illegible]

[illegible] از اخلاط سودا [illegible] منضجات [illegible] مخصوص [illegible]

باذن

یاقوت از شیخ الرئیس و مصرحی که در بیاض او به خط او نوشته کنند و باید دانست که
حار یابسه مزاج در علاج سوداوی المزاج صاحب تعدیل و معتدل مزاج نباید و اگر باید بالعرض و مقابله و
منافع مفرد و مرکب تعدیل را در این باب بیاورند چنانچه شیخ رئیس کرده و هوش
قماش که در ملایمت با طبایع بارطبایع نداشته باشد و بعضی دوای دیگر که مخالفت
زیاده نداشته باشد و معتدل نگذارنده باشد و اخیر و شوعوش کنند بعد از آن وزن نصف مثقال و
ملد ایات در کری مقاومت که مثقالی از آن بیش دانات با مکس مرغ نیم بریان صاف
روان در دیگ سفالی یا سفالی پاکیزه کرده مالش ملایم عوض مدت تا نصف راجع گردد و فالوذ
دالسن آنکه به نصف راجع گشته باشد آنست که اول دیگ را در برف مسطح بگذارند و نصف آب
بیخ حبی را در آن کنند و چوبی در وی فرو برند و هر ترمی از آن کنار دیگ نصف و بگذارند و بیخ را
در دیگ کرده سرد کنی که در وسط آن سوراخی باندازه عوض مذکور کرده باشد بر سر دیگ گذارند
و سوراخ در دور انداخته محکم کنند بنوعی که مطلقاً منفذ نداشته باشد و آن را بگذارند و چون صفون شود
به نصف رسیده نمیر از سوراخ بر دیگ سرد انداخته چوب را در آن سوراخ فرو برده صبر کنند اورند و حفظ
نمایند که آب آن نریزد یا آنکه آن را نشان کرده باشند به نصف رسیده والا مایکه تا
به نصف رسد و بعد از آنکه به نصف رسید از آتش فرو گیرند اگر خواهند که آن را نشیشه بگذارند
خود را تا بگردن با آب فرو کنند و دیگ را در برف بگذارند و آنقدر برف بر دیگ بریزند تا

بوا امر به سفر و سلوک با هم صحبت [illegible] نشود و اگر تنها باشد [illegible] بکند [illegible]

آن که بنویسد [illegible] از آن باشد [illegible] باشد و چهار [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] [illegible] [illegible] اهل [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] خالص [illegible] تشنه شود باشد [illegible]

[illegible] آب در یک طعام و [illegible] کنند و [illegible] [illegible]

استعمالات [illegible] چهار روز قبل از [illegible] چهل روز بعد [illegible] از جمیع

[illegible] و [illegible] و [illegible] و حرکات [illegible] [illegible] نماید

و [illegible] [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] [illegible] کنند [illegible] از [illegible] چیزی

در یک طعام و غیره [illegible] [illegible] [illegible] باده بر [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خصوص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] زیاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دلیل از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] سبیل الله [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] سلوک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible]

هم طعامی که غذاء ماده صحیح تر باشد و اقتضای تسخین کند مثل خوردن و بعد از آن
غیر منقطع باشد و هر چه مانع طعام تحلیل هضم کند و شیر نیک اصل غذای خوب باشد
زیرا که از غذا ماده کمتر کند و هوای ... و سرد روغن ... سقر
و غذای اول ... کند شیر ... و ... احتیاج باشد
و ... از ... بر عادت و هنگام ... و از آن از آنکه ... هضم
کلم ... با ... الکت ... جیده الجوهر و از نقول و آنچه
از آن خلط خام ... شبه اجتناب کند بلا واسطه احتیاج در امر علاج و تلطیف در اول
غذا تا وقت ... از ... باشد ... و بعضی حالت ناچار گردد که در وقت اول ... از غذا
محتاج شیب ... تحصیل غذا در معده و ... باشد خواه ... او در روز واقع شود و
خواه در شب ... بعد از ... از معده ... گردد و بعد از آن حرکت کند و ... باشد
و از نبودن غذا مضطر گردد از آن ... رجوع و ... و ... معطل
... از اکل ... شوربه و ... و ... که از آن ... و ... روغن بادام
... وقت ... از آن ... گرسنگی ... کس ... را با
... غذا ... روغن ... خورد ... اشتها ... باشد
باشد و ... محتاج ... عطش ... باشد
... عطش ... تا در هنگام احتیاج ... عطش ...

MANUSCRIPT

اطعام بعد از عرق [illegible] با ادام لعاب بزرقطونا است [illegible] نیز تخم خرفه مقشر [illegible] با تخم خیار

[illegible] واجب است شربت [illegible] در روغن تخم کدو و روغن بادام [illegible]

[illegible] تخم کدو و تخم خیار [illegible] تخم خرفه مقشر از هر یک [illegible] [illegible] لعاب اسفغول [illegible]

[illegible] [illegible] با لعاب بزرقطونا حب سازند و اگر [illegible] رصاص [illegible] باشقولی

در [illegible] عطش [illegible] [illegible] سواعد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حنظل با [illegible] و شکر و نیز [illegible] خرفه و [illegible] اسفاناخ و [illegible] باشد

[illegible] [illegible] [illegible] و از نبات [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] و از اغذیه [illegible] مثل [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] مطبوخ و جمیع

[illegible] شور و شیرین [illegible] حرکت [illegible] و علامت [illegible] حرکت کند و در

[illegible] [illegible] [illegible] قلیلی [illegible] [illegible] عطش [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] لازم است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] با خود [illegible] که بعضی [illegible] تدبیر آن کند و [illegible] از حرکت [illegible]

فصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اندکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] احساس [illegible] [illegible] استراحت [illegible] [illegible] خصوص [illegible]

[illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون روز حرکت کند و بعد از آن نشستن لیست راحت نماید خصوص کسی که از مرض لزوم تنگی

بدنش لیبو و علامت حرکت و غیر مشتغل اشتهاری که بعد از حرکت دیکو بالدرد پیدا

باشد که تسکین پیدا شود و بعد ازان حرارت های قوای او کم شود ضعیف

بمنزله دیگر حرکت نموده و اگر بعد از خصوص سرور و بعد از آنکه

شقاوت نموده ... و لکن مرض فلذا و حصار و بعد الجماع ... عرق

روغن گل و روغن ... ازواری چیزی باشد و بعد از تغیر ... و اگر

گوید و ... تا ... گردد ... شود ... باشد که از مسافرت

انسی بالش ... الف ... اسهال و روغن ... که ... تحمل ... بلکه

اندک ... این عمل کند ... و سفر ... که ... بعد از

... روغن ... و بیار در ... آن ... ... در آن ... باشد

و بعد ازان ما ... و ... باشد ... روغن ... و ... ا

... و ... بالعار ... و ... ... و ... و ... باشد

... بیشتر ... کرده ... باشد و ... باشد ...

و اگر ... تناول نماید ... بعد ... ...

و ... روغن ... العالم ... بعد ازان ... و ... و ... ... بدهیم

نزدیک است منوچ وزن آنست بدارو خواهد شد و اگر تا یکپیش [illegible] چون باید

و عرق بیرون آید حکم و علت آنست که بدن [illegible] شده و [illegible] ضعف قوت [illegible] اما

و اگر [illegible] نشد تا آنست [illegible] و ادام لعوق [illegible] گرم شده مالیدن [illegible]

و [illegible] روغن [illegible] و اگر [illegible] قوت [illegible]

نشسته و بعد از آن بحمام رود و یک ساعت در آن توقف نماید و پس از آن [illegible] گرم رود و [illegible]

آب گرم [illegible] و بعد از آن [illegible] روغن [illegible] بمالد و [illegible] حمام [illegible]

رخت [illegible] و یک ساعت خوب [illegible] حمام [illegible] کند و بعد از آن [illegible]

[illegible] یا گرده [illegible] خواب [illegible] نافع بود و علاجی که [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] باشد و [illegible]

و اسهال [illegible] گرم [illegible] روغن [illegible] و [illegible]

[illegible] گرم [illegible] مالیدن [illegible] مانع [illegible]

[illegible] که از [illegible] و [illegible]

[illegible] و اجب [illegible] و حفظ [illegible]

[illegible] و [illegible] مضادی [illegible] و [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] که [illegible]

کشته و جنب جبهه از بالای پیشانی و بینی ضماد سیاه و سرکه از ... و علاج آن مثل ... که
بیاید با مرهم اسفیداج چرب کنند تا ... و نیست حفظ الصحه از ورم و درد
سودمند است اگر ... از او ... با مرهم و ... از آن ... مثل روغن ...
روغن زیتون و روغن ... و روغن ... مانند ... طلوع ... صحیح است
از جانب ... مخصوص کرده در آن ... با ... درست با ... بسته کرده باشند
تا صحیح است و مالیدن ... حافظ اطراف ... استعمال اطعمه ... با شعر دیگر
و ... انگشتان ... و ... جواب کرده ... دستی ... و حرم
بالای آن ... در ... کنند و دست را ... و ... حرکت ... کنند و
... بسته با ... حرکت نتوان کرد
و ... دست و ... کنند ... که سردی ... با ...
دست ... و ... معلوم شود که ... گشته و ...
است اما ... با ... الحال ... و ... صحیح
است ... و ... بالاستعمال ... و ... صحیح
... ترکی ... و ... نافع است و ... دست و ...
در ... و ... بالقوه و العمل و ... باشد ... مناسب است

و علاج آنکه دست و پا را با [illegible] زیاده بالش نمایند بلکه [illegible] و حرکت

دادن و ریاضت فرمودن و مالیدن [illegible] بسازند بعد از آن تدهین و تمریخ و تنقیه و تعدیل بلاد

مذکوره سابقه کنند و در میان [illegible] سیستی و تکمیل [illegible] ... در ...

پوست عضوی [illegible] و محافظت نماید تا دکار [illegible] و [illegible] ... و پای

در آب سرد گذارند تا [illegible] منقطع گردد و اما وقتی که [illegible] در [illegible]

[illegible] از [illegible] برای حسب [illegible] وقت [illegible] و دست و

[illegible] ... در آب گرم گذارند تا [illegible]

از آن چون [illegible] شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب [illegible] کرده طلا کنند

[illegible] با شراب [illegible] نمایند تا گوشت در آن موضع [illegible]

گردد و [illegible] آن حساب شود [illegible] در اول و آخر [illegible] و چون [illegible] و سقوط

[illegible] علاج و [illegible] آن به دوا [illegible] گردد الا آنکه [illegible] استعمال کردن [illegible]

و [illegible] دو [illegible] و حطمی و خبازی و [illegible] مخلوط

[illegible] مواضع [illegible] سود بعد از آن به علاجی که [illegible] از آنکه از

[illegible] و قطع و غیر ذلک علاج [illegible] حفظ [illegible]

[illegible] و [illegible] محلول [illegible]

وکفایت میبرد نوع دوم آنانند که بر کردن مسافت از صرف مایه متحمل و اصلاح و مدارات آن
بجهد و رنج مقدور گردد و کلی کرفت تردد و ترشیح آن از حرف صناع یعنی سفالها که از انها آبها
مترشح نتواند و تراوش نکند و بیالاید و بکطبع کردن و ساییدن تا وقت ملت آن
بحایل رود و آنچه از هردو تقطیر آن متصعد و بسیار باشد که فیلتر از نسیم سازند و بکیسه از پلو
ظرف آب و سرد و تر را در ظرف خالی گذارند تا آب صاف و زلال میشود و بخود بگذرد و بخود محض
حیاتبخش اوست با طبایع خرد در محقه و صاف کردن و اگر مواد در آب کم باشد باید که
اشامیدن کافی بود و از سایر خوردن هم مستغنی سازد خصوص عصل تا ستان و آب تنور را
واجب است که با برکه ها یا تکه ها نیاشامند و دران حروب و حت الشعیر و عدس اندازند
و بر بالای آب شبی غض حری که مایل طبیعت باشد شرب نماید و در عقب آن ملح خرد
و شیر بها خورند و از اجلاب ممزوج ساخته شرب نمایند و بمس از شرب آن و مس
از شتی اگر خود یا بخود آب خورد و خصوص از آن کند و با آب استاده احتراز متعین و واجب
که اغذیه حار بخورند و استعمال فواکه از آن و نقول بازدارد نماید مثل سیب و ریباس و
از عقب آبها غلیظ اکند سر خورند و هر یکه از انها صفت مسکه شناسائی یابد و هر یکه دفع
مضار مختلف نماید بایست خصوص با یکه و سیر هم این خاصیت دارد و از نبذ
صعود کاهوست و از جمله تدبیرات جیده آنست که آب شهر خود را در آشامیدن آب

نمرد

منزل اول مخلوط سازند و خوشه داب بان منزل را منزل دیگر بردیان اب مزوج
سازند و بحمیت تا مقصد رسند و اگر ناگاه بهر و منازل بالطرق مذکوره مردد تبا مخلص
نامند مقصد نمود و بیانیه خوشه داب که در سفارات ایا بخط نرسب نکنند
بلکه از عقب اقدام نوشتند تا از ابلاغ علل دارد را اخلاط مردد ایمن تا سود اگر از زده
حامض مقداری با خود در سفر دارند تا مزوج مهرات مخلصات بسیار بود اما مزه
بجا است که چون در چند روز اول به علت تحس غشیان دفعی عارض شود چنین
مگر انکه افراط نماید اما اگر قبل از تدبیری که گذشتی غشیان دفعی عارض نشود مضمون
ندارد شاید مثل انکه تناول میوه های مانند هندوانه و خربزه و خیار و انگور و انبه
نماید که مانع از بیان غشیان تا و بجان از نیز ساکن گرداند و بحمیت تقدیم تناول
عدس با برکه یا با جو دانه کی لوبیه یا حاشا و ترش حامض با سیاه و نیز مردد را
سرد و اگر قلیلی شاهدان اندازند شاید و مسح سوراخ بینی با سفیدات قلیلی مانع
رافع غشیان دفعی باشد و لیمون ترب غوره یا شربت نارنج مانع
سیب ترش شیرین یا نمر هندی بحمیت قالی و کلیدن نارنج شیرین و سیب و به
ترش شیرین و نوشیدن ان و لوبیدن صمغ و کتیرا و طلای عرق مسلول بر کاول
علاوه نظر بدان و رمانا نافع بود و اگر غشیان دفعی غلبه نماید غفیه مسده از اخلاط

صفراویه و صفراویان استعمال ادویه مذکوره بسیار نافع شده و گاه باشد که بعضا و ریا

بسبب کثرت عرق و حرکت علت استحکام شود در این وقت علاج آن طلا کردن

زیبق به روغن معقول با قدری از ریوند طول و مویز و ... حمام رفتن پس

مالیدن بر بدن باشد ... باخطمی داره و جمعه ... نشستن ...

... پاک از آن نمایند ... مختصر از قصه در مدت ... اند

و نیت ... اما در بستان و ... گردان ...

فی المعطفه البستان ... شوق ... قرار و آرام ...

و از ذوق ... به عنوان ... در خانه ... کثرت منفعت

... اقامت ... فکر را

... و اندیشه ... با کره ... نهاری ... بحر و بر

از بوی گل بر دار ... این حکایت ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۸۷

الادویه باسعال [illegible] و [illegible] که باشد [illegible] نموده باشند
بعد [illegible] به [illegible] رسد [illegible] کرده [illegible] طلا [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شوره [illegible] معرف [illegible] آنکه [illegible] تعلیم [illegible] کرده
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] داخل نموده [illegible]
داخل کرده [illegible] نم [illegible] کرده
[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible]
رطل [illegible] رطل [illegible] و [illegible] و در وقت
قوام [illegible] فصل [illegible] طلا [illegible]
رطل [illegible] کرده [illegible]
[illegible] داخل [illegible] کرده
[illegible] ۱۳ [illegible] فصل [illegible]

ARCHIVES
Dr. Zakir Husain Library
New Delhi-110025.
MANUSCRIPT A 55